

# مسائل بین المللی

شماره ۴ (۲۲)

سال سوم

نشریه "مسائل بین المللی" که هر دو  
ماه یکبار انتشار می یابد به تشریح تئوریک و  
سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد.  
مدرجات این نشریه از میان مقالات  
مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه  
تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری  
و منعکس کننده نظریات و اندیشه های  
آنانست، انتخاب و ترجمه میشود.  
در این شماره شتخی از مقالات شماره -  
های ۷ و ۸ (ژوئیه و اوت ۱۹۶۶) مجله مسائل  
صلح و سوسیالیسم به چاپ رسیده است.

# در باره برخی پدیده های نوین جنبش آزادبخش ملی دوران کنونی

## نقولا شاوی

با سقوط سیستم استعمار و پیدایش دولت‌های دارای استقلال سیاسی در آسیا و آفریقا جنبش آزادبخش ملی به مرحله جدید و عالیتر خود گام نهاد. تمایز کیفی که از مشخصات سالهای اخیر تکامل کشورهای آفریقایی و آسیایی است در آنست که انقلابا بهای آزادبخش ملی علیه رژیمهای استعماری و در راه نیل به استقلال سیاسی با انقلابا بهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بدل میگردد. هدف این انقلابا بهای تحول اجتماعی است. انتخاب راه رشد غیر سرمایه داری از طرف یک سلسله از کشورهای نواستقلال و نیز مبارزه توده های مردم کشورهای دیگر برای گام نهادن در این راه یکی از پدیده های مهم پروسه انقلابی جهانی را تشکیل میدهد. تغییرات وارد در جنبش آزادبخش دوران کنونی ناشی از یک ضرورت عینی است که با وضع داخلی و موقعیت بین المللی کشورهای تازه با استقلال رسیده ارتباط دارد.



پس از احراز استقلال سیاسی در برابر ملل این کشورها وظیفه تازه ای مطرح میگردد. این وظیفه تجارتست از نیل با استقلال اقتصادی و برانداختن وابستگی اقتصادی به کشورهای امپریالیستی که تا همین چندی پیش این کشورها را غارت میکردند و بر حیات سیاسی و اقتصادی آنان تسلط داشتند. کشورهای نواستقلال در راه انجام این وظیفه قبل از هر چیز با مسئله محو مواضع سرمایه خارجی که بنیاد اقتصادی ادامه تاراج امپریالیستی است، مواجه میشوند. این کشورها در عین حال باید تدابیری اتخاذ کنند که بتوانند بر رشد سریع و همه جانبه اقتصاد خود بپردازند. ولی تعیین راه رشد آینده برای کشورهای نواستقلال و پیشروی در این راه باید انتخاب ساده تریک انجام نگیرد، بلکه با مبارزه طبقاتی بسیار شدیدی همراه است که در آن تمام طبقات و قشرهای اجتماعی ملت شرکت دارند.

نیروهای ارتجاعی وابسته به سرمایه خارجی و استعمار نو میکوشند جنبش کشور را در راه آزادی اقتصادی متوقف سازند. آنها میگویند باید با آزادی سیاسی اکتفا کرد و بدین طریق همانطور که لنین خاطر نشان کرده است آزادی اقتصادی را در سایه نگاه میدارند و حال آنکه اصل مطلب همین آزادی است. توده های بزرگ مردم شهرها و دهات که در مبارزه برای رهائی از قید تسلط امپریالیسم شرکت فعال و مؤثر داشته اند، خواستار آنند که استقلال سیاسی ابواب حیات نوینی را در برابر آنها بگشاید و به آنان

امکان دهد بفقیر و فقیر مانند گی پایمان بچشمند آنها خواستار آنند که ثمرات این استقلال با کثرت قریب بتمام ملت متعلق باشد نه بگروه محدود بورژوازی و قشر بالایی قلیل العده آن. این تایل حقه توده های مردم باد و مانع اساسی بر خورد میکند. نخست آنکه تجربه بسرعت نشان میدهد که آهنگ سریع رشد اقتصادی و ترفیع سطح زندگی مردم را نمیتوان در چارچوب صنایع تولید سرمایه داری یعنی با ابقا<sup>۱</sup> عملی وابستگی اقتصادی با سرمایه ایسم تا<sup>۲</sup>مین کرد. مانع دوم عبارت از آنست که قشرهای معینی از بورژوازی حتی با اقدامات عمومی دموکراتیک و ضد فئودالی نیز مخالفتند.

در نتیجه وجود همین عوامل عینی است که توده های مردم برای برانداختن موانعی که در راه نیل بهد فهای آنها وجود دارد، بجاهدات برمیخیزند. بعبارت دیگر در کشورهای نواستقلال نیرو و ههای اجتماعی علاقمند به احتراز از راه رشد سرمایه داری - نمو میکنند و دامنه عمل خود را وسعت میدهند. خصیلت جدید یعنی خصیلت ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری جنبش آزاد بیخشی ملی پیدایش انواع توده اشکال و طرق مشخص رشد این جنبش را در کشورهای مختلف منتهی نمیماند. این تنوع ناشی از تفاوت شرایطی است که در این کشورها پدید آمده یعنی ناشی از اختلاف در سطح رشد اقتصادی و سیاسی و در میزان حدت تضادهای طبقاتی و در آرایش قوای طبقاتی هر یک از این کشورهاست. لنین نوشته است که<sup>۳</sup> "انقلاب های آینده در کشورهای خاور زمین که بمراتب پرجمعیت ترند و تنوع شرایط اجتماعی آنها بمراتب بیشتر است بدون تردید بیش از انقلاب روس و بزرگی از خود نشان خواهند داد".

اگر در عرصه جهانی وضع جدیدی پدید نیامده بود چنین تغییرات عمیق در جنبش آزاد بیخشی ملی روی نمیداد و تایلدها و وحدت ها میلیون نفر از مردم کشورهای نواستقلال بسوسیالیسم چنین قدرت و نیروی بخود نمیگرفت. پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم، افزایش قدرت اقتصادی و نظامی و تغییر تناسب قوا در قیاس جهانی بسود سوسیالیسم نه تنها عامل تعیین کننده در ان گداز سرمایه داری به سوسیالیسم است، بلکه خود پروسه این گداز را نیز در مراسر جنبه انقلاب جهان و از جمله در جنبه مبارزه آزاد بیخشی ملی بنحو بیما بقه ای ترمیم و تسهیل مینماید.

جریان جنبش ملی در کشورهای عربی بروشنی نشان میدهد که اتحاد شوروی و سیستم جهانی سوسیالیسم چه نقش بزرگی در راه پشتیبانی از مبارزه آزاد بیخشی ملل عرب و در توسعه این مبارزه و تمیق محتوی آن دارند. این صحیح است که جنبش آزاد بیخشی ملی کشورهای عربی از دهان آغاز در جهست برانداختن تسلط بیگانگان و تشکیل دولت های ملی مستقل سیر میکند. این جنبش غالباً بسیار حاد بود و نحوه آن قیام های ملل مصر (سال ۱۹۱۹) و عراق (سال ۱۹۲۰) علیه استعمارگران انگلیسی و نیز قیام سوریه (سال ۱۹۲۵) علیه استعمارگران فرانسه است. ولی این جنبش های انقلابی نیز تحت تاثیر مستقیم انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر انجام میگرفت. دولت شوروی در دهان روز اول پیروزی انقلاب مراتب پشتیبانی خود را از نظام ملل مستکش و از جمله از اعراب در امر تحصیل آزادی ابراز داشت و مفاد قرارداد های سری غارتگرانه ای را که استعمارگران انگلیسی و فرانسیسی بظهور تقسیم کشورهای عربی بسته بودند افشا کرد. پیدایش اتحاد شوروی و سپس سیستم جهانی سوسیالیسم تمام اوضاع بین المللی را در گون ساخت و شرایط مساعد تری برای تمام جنبش های آزادی ملی و اجتماعی فراهم کرد. جهان سوسیالیستی به تکیه گاه جنبش جهانی انقلابی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بدل گردید.

تحول اساسی در مسیر تکامل جنبش آزاد بیخشی ملی اعراب در دست زمانی آغاز شد که این جنبش در مسائل مشخصی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی همکاری برداشت. حکمهای مؤثر سیاسی و

نظامی اتحاد شوروی، تلاش دول امپریالیستی را برای از بین بردن استقلال مصر و سوریه و احیای تسلط مستقیم خود بر شرق عربی فلج ساخت. پشتیبانی قاطع اتحاد شوروی از اعراب نقش مؤثری در دفع تجاوز سه گانه سال ۱۹۵۶ به منطقه کانال سوئز بازی کرد و توطئه ها نیکه با شرکت مستقیم نمایندگان آمریکا و انگلیس بنظر ر ساقط کردن رژیم دولتی سوریه در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ پییده شد. بود، عقیم گذارد و همچنین از داخله نظامی آمریکا و انگلیس به هنگام انقلاب ضد استعماری و ضد سلطنتی ۴ اژوشیه سال ۱۹۵۸ عراق جلوگیری نمود.

در روتو پشتیبانی و کمک اتحاد شوروی تلاشها نیکه برای برقراری تسلط استعماری بر کشورهای عربی از طریق کشاندن آنها به پیمانها و بلوکهای تجاوزکار عمل میآید، عقیم ماند. دوستی و همکاری با اتحاد شوروی صبری بود که نگذاشت استعمارگران ضد انقلاب را بکشورهای آزاد شده عرب هماد رکند و این دوستی و همکاری با این کشورها امکان داد بساختن زندگی نوین ادامه دهند. پشتیبانی اقتصادی و مالی وقتی کشورهای موسیالیستی بکشورهای عربی کمک کرد که نگذارند امپریالیسم جهانی با توصل بشیوه "محاصره" آنها سارا به قحطی و گرسنگی دچار سازد. این پشتیبانی که نمونه بارز آن احداث سد آسمان و تهیه طرح سد نرات است بکشورهای عربی کمک کرد که شالیده استواری برای اقتصاد ملی مستقل بریزند و کشور نیز با آنها کمک میکند در راه تحولات اجتماعی به پیش بروند. بدینسان تاریخ اعتدالی جوشان جنبش ملی کشورهای عربی با محتوی جدید آن در عین حال تاریخ تحکیم دوستی و همکاری با اتحاد شوروی و سایر کشورهای موسیالیستی است و نشسان میدهد که انقلاب ضد استعماری و ضد سرمایه داری با آنها با این روابط متقابل در شرایط همزیستی مصالحه آمیز تکامل مییابد.

بهیوند ارگانیک میان جنبش آزاد بیخش ملی و میمستم جهانی موسیالیستی و محور کشورهای عسری نیست. تجربه مالی، بهره و سایر کشورهای در حال رشد نشان میدهد که این همزیستی خصیصه مهمی است که برای مجموعه تکامل جهانی عمومیت دارد و نقش خود را در امر تحکیم و تعمیق جنبش آزاد بیخش ملی ایفا میکند. این عامل اخیر پیچیده خود حدت بحران عمومی سرمایه داری را تشدید میکند و به میزان روز افزون به تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی بصود موسیالیسم کمک میکند. عصری فرارسیده است که نئین اثر پیش بینی کرده بود و در آن مبارزه اکثریت قریب بتام مردم جهان "ناگزیر موجب بحران تمام جهان سرمایه داری" خواهد شد. و "انقلاب جهانی موسیالیستی را بوجود خواهد آورد". با اینجهت هر تلاشی که برای جد کردن جنبش آزاد بیخش ملی از اتحاد شوروی و از اردوگاه موسیالیستی بعمل آید نتیجه اش فقط وارد ساختن خسارات سنگین بسراسر جنبش انقلابی جهانی خواهد بود.



خصیصه مهم دیگر جنبش آزاد بیخش ملی تخریب و منصرف بد در محتوی آن اینست که نه فقط توده ها پروتشرسرها و هات بلکه کشورهای غیر پروتشر یعنی دهقانان خرد و پادشاهان حال و خرد و پررواری نیز تحت رهبری هم کمونیستها و هم میهن پرستان انقلابی (افسران روشنگران) به مبارزه علیه گرایش سرمایه داری برمیخیزند و هدفهای موسیالیستی در برابر خود می نهند. هر روز فاکتهای جدیدی را میتوان مشاهده کرد که مؤید آنست که این جریان بهیچوجه تضاد فی مابقی نیست. طی چند سال اخیر این جریان نه فقط از بین نرفته، بلکه قوت گرفته و توسعه یافته است. گاهی که در سال ۱۹۵۶ در مصر با ملی کردن کانال سوئز و سپس با ملی کردن شرکتها و بانکهای خارجی آغاز شد در سال ۱۹۶۰ با ملی کردن بانکهای متعلق بگروه مالی مصریها و

رسید. سپس اقدامات دانشه دارد یگری در زمینه ملی کردن مالکیت بوزاری مصرا انجام گرفت. در پرتو این اقدامات بخش دولتی در پیش از ۸٪ مجموعه تولید صنعتی کشور به بخش حاکم بدل شد. بدینسان ما ناظر گرایش روشنی هستیم که با وجود نوسانات و وقفه ها از نظر عینی کار راه محور و روحی تسلط اقتصادی بوزاری داخلی که نتوانست به تحقق هدف بزرگ ملی " نائل شود، منجر میسازد و جهانی اولیه را برای استوار ساختن حیات اقتصادی کشور بر پایه برنامه ریزی بوجود میآورد. ما هنگام اتخاذ موضع نمیتوانیم وحق نداریم این نکته را نادیده بگیریم.

ما با هرگونه تفسیر سطحی و عامیانه بهنگام تحلیل پدیده های نوین جنبش آزاد بخش ملی چه در جهان عرب و چه در سایر کشورهای در حال رشد جدا مخالفیم. این پدیده ها حاصل کار یک یا چند فرد جداگانه و مولود اراده این یا آن رهبر نیستند. این پدیده ها مولود نیازند بهای حیاتی قشرهای وسیع مردم هستند. عامل تعیین کننده این پدیده ها تناسب جدید قوای طبقاتی نه فقط در داخل کشور بلکه در عرصه جهانی است. جنبش آزاد بخش ملی امروز بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی است. لنین میگوید: " انقلاب سوسیالیستی تنها و بطور عمدتاً مبارزه پرولتری انقلابی است که کشور علیه بوزاری آن نخواهد بود، بلکه مبارزه تمام مستعمرات و کشورهای تحت سیتم امپریالیسم و تمام کشورهای وابسته علیه امپریالیسم جهانی خواهد بود." هرکس با این نکته توجه نداشته باشد و در کشورهاییکه تکامل اقتصادی و سیاسی آنها دهها سال و صدها سال بدست استعمار متوقف شده بود در جستجوی اشکال سوسیالیستی "خالص" پیشرفت اجتماعی باشد، جدائی خود را از پراتیک زنده انقلابی و ناتوانی خود را در تمیز و تشخیص عناصر تازه ای که زندگی در جنبش آزاد بخش ملی وارد میسازد، ثابت میکند. بنظر ما خطر عمدتاً عبارتست از فقد ان موضعگیری صحیح درقبال توده های بزرگی که اکثریت قریب بتمام جمعیت کشورهای در حال رشد را تشکیل میدهند و نیز عبارتست از عدم درک نقشی که این توده ها در مبارزه عمومی انقلابی ایفا میکنند و همچنین نهی امکان واقعی و عینی اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری برای برخی از کشورهای بعنوان مرحله گذار از نظام استعماری و نیمه استعماری سوسیالیسم در عین احتراز از طی مرحله ایجاد جامعه سرمایه داری رشد یافته.

امکان عینی و واقعی اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری قبل از هر چیز از روی تجربه کشورهای نواستقلالیه که هم اکنون تحت رهبری میهن پرستان انقلابی این راه را در پیش گرفته اند، ثابت میشود. این امکان در عین حال موجد تحول بزرگی است که در افکار توده های بزرگ و روشنفکران انقلابی کشورهاییکه زمام حکومت آنها هنوز در دست حکومت ارتجاعی است، پدید گشته است. این تحول نقطه عطفی است در جهت درک ضرورت بمقتضای راه رشد سرمایه داری و گشودن راه رشد غیر سرمایه داری بروی کشور. مثلاً کمونیستها و طبقه کارگر لبنان اکنون قشرهای اجتماعی غیر پرولتر و سازمانهای سیاسی نظیر حزب نهضت سوسیالیستهای عرب و غیره را که دارای هدفهای سیاسی هستند و وفاداری واقعی خود را با این هدفها با مبارزه خود به ثبوت میرسانند - بسوی خود جلب میکنند. ملاک عمل ما در تعیین علل پیدایش این قبیل جریانهاست سیاسی که وظایف سوسیالیستی در برابر خود قرار میدهند تحلیل مارکسیستی - لنینیستی اوضاع و احوالیست که واقعا در کشور ما وجود دارد.



علیرغم تمام خصوصیاتیکه وجه تمایزی میان کشورهای ما و سایر کشورهای عربی و آسیائی و آفریقائی بوجود میآورد (نظیر رشد نسبی سرمایه داری، مواضع سیاسی و اقتصادی نیرومند استعمار نو، سطح زندگی بالنسبه بالای مردم، وجود ترکیب ذهنی خاص وغیره)، لپنان بعنوان یک کشور نواستقلالیه اکنون با یک مسئله اساسی روبروست که برای همه این کشورها عمومیت دارد. یعنی باید اقتصاد ملی مستقل را از طریق برانداختن استیلا

اقتصادی دولت امپریالیستی شالوده ریزی کند و رشد رشته های تولیدی را تا همین نقطه تابش نماند بنیاد استوار و مطمئنی را برای استقلال سیاسی، پیشرفت اجتماعی و ترفیع سطح زندگی توده های مردم بوجود آورد.

تجربه حاصله از تکامل لبنان پس از میل با استقلال یعنی پس از سال ۱۹۴۳ نشان میدهد که اتخاذ راه سرمایه داری موجب رشد بد فوق العاده قشر پستداری اجتماعی گردیده است. کافی است یاد آور شویم که بانک ااران بزرگ وارد کنند کالاهای تولید آنها که جمعا ۴٪ جمعیت را تشکیل میدهند، یک سوم درآمد ملی را میبرند و یک سوم دیگر را ۱۴٪ جمعیت میبرد و فقط یک سوم درآمد ملی نصیب ۸۲٪ بقیه یعنی نصیب اکثریت قریب بنظم مردم کشور میشود. این وضع نمیتوانست موجب اوج مبارزات توده ها نگردد. در سال گذشته لبنان ناظر یک سلسله اعتصاب نظیر اعتصاب کارگران شرکت دخانیات "البورجی"، اعتصاب کارگران شرکت های نفتی و برق و غیره و نیز ناظر میتینگ های بزرگی بود که در آنها تقاضای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط زندگی میشد و از دولت طلب میکردند در راه تأمین اعطای اقتصادی گام بردارند. در این مبارزه علاوه بر کارگران قشرهای اجتماعی دیگر نظیر کارمندان و معلمان و استادان دانشگاه نیز شرکت کردند.

امروز در لبنان هیچ گروه اجتماعی را نمیتوان سراغ کرد که تحت تسلط سرمایه خارجی و الیگارشی بانکی و فئودالها قرار داشته ولی بدرجات مختلف در مبارزه عمومی مردم شرکت نکند. از اینجا ما با این نتیجه میرویم که انواع جریانهای اجتماعی و مکاتب اجتماعی که طی سالهای اخیر در لبنان بوجود آمده است چیزی جز اشکال بروز خواسته های عینی زندگی نیستند. مفاهیم ناسیونالیستی در آنها با مفاهیم اجتماعی و با روحیات یک سلسله از قشرهای اجتماعی غیر اشتراکگرو با آن اندیشه ها و تعالیات آنها که بمفاهیم سوسیالیسم علمی نزدیکتر یا از آن دورتر مخلوط شده است. علاوه بر عوامل داخلی تا سیر کاپیالیستیهای شکر فنی که کشورهای سوسیالیستی در زمینه های اقتصادی و اجتماعی بدست آورده اند و نیز تحولات مترقی کشورهای آسیای شرقی نیز در پیشرفت و پختگی این جریانه ها نقش مثبت بزرگ داشته است. کاپیالیستیهای جمهوری متحد عرب در راه غیر سرمایه داری بخصوص در این قشرها تا سیر شدید بخشیده است. برخی از این جریانه های اجتماعی در نتیجه تغییرات مترقی در جنبشهای سیاسی که تا همین چندین پیش از نظر ایدئولوژی و شعارهای سیاسی و هدفهای مبارزه خود جنبشهای ناسیونالیستی بهر ژوئی بودند پدید آمده اند.

حزب ما تعیین چگونگی برخورد با این قشرها که راه سرمایه داری را نمی بینند و باید کردن اشکالی از همکاری را که با سطح رشد این قشرها مطابقت داشته باشد چه در گذشته و چه در حال حاضر ضروری دانسته و میداند. ما این نکته را درک میکنیم که هر اندازه نقش خود را در امر اتحاد نیروهای ترقیخواه بهتر ایفا کنیم جنبش کشور را برای سوق براه رشد غیر سرمایه داری بیشتر تسهیل و تسریع خواهیم کرد و شرایط مساعدتری را برای گام نهادن در این راه بوجود خواهیم آورد. مادر مسئله همکاری ما هم کهنه راکه زمانی با طبیعت جنبش آزاد بیخشی ملی و سطح رشد آن مطابقت داشت، ملاحظه فرمائید که ما هم میگوئیم محتوی جدید جنبش آزاد بیخشی ملی و ایجاد نقطه عطف جدیدی در افکار توده های وسیع داخل کشور و اقبال آنها با سوسیالیسم را درک کنیم. این تغییرات ناگزیر موجب وارد کردن اصلاحات مشخص در اشکال کهنه همکاری در داخل جنبش آزاد بیخشی ملی میگردد. فرمول سابق جبهه ملی که علاوه بر طبقه کارگر و توده های دهقان بهر ژوئی ملی ضد امپریالیستی را نیز در بر میگرفت، و در نیروی طبقاتی متضاد را شامل بود که منافع آنها هر بار که پای تحولات بنیادی اجتماعی بمیان میآید، ناگزیر با هم تصادم پیدا میکرد. همکاری عناصری که راه سرمایه داری را مورد مدد میدادند و اقبال آنها با سوسیالیسم است بر پایه حصول موافقت در زمینه وظایف آینده در معنی وظایف مربوط به درگوشی بنیادی جامعه استوار است.

با اینجهت اگر در حفظ فرمولهای سابق مربوط به همکاری اصرار شد و در این فرمولها بر وفق اوضاع و احوال جدید تغییرات و اصلاحات لازم وارد نگردد و برخورد با همین پرستان انقلابی و توده های پسر و آنها بر پایه موازین ذهنی صحتی شود، جلوی اعتلای انقلابی خلقی گرفته خواهد شد.

ولی البته معنای این سخن نفی فرمول جنبه ملی نیست بلکه سخن بر سر این است که طولانی تو در سطح عالیتر بانیرهائیست که شرایط تاریخی عینی آنها را برای تکامل عمومی یعنی برای هر کسی که طبقه کارگر جهانی آنها را آغاز نهاد است سوق میدهد. این نیروها در جریان مبارزه نظریات و هدفهای طبقه کارگر را پی می برند ( بدرجات مختلف ) -

مادراین فعالیت خود از هنرمون لندن پیروی میکنیم که میگوید: «... وقتی تحولات عینی جهانی - تاریخی موجب میشوند که توده عناصر دموکرات غیر حزبی و مشوبک و امثال ( موسیال - رولوسینور ) را علاج چرخشی بسوی ما انجام میدهد ما باید بتوانیم و حتما هم خواهیم توانست از این چرخش استفاده کنیم، از آن پشتیبانی نمائیم و گروهها و قشرهای مربوطه را با اینکار تشویق کنیم و تمام اقدامات ممکنه را برای حصول موافقت با این عناصر انجام دهیم... تنها پشتیبانی از این چرخش و استقبال در بستانه از کماتیکه بطوری میآورند کافی نیست. میبایست اری که موظفان خود واقف است وقتی یقین حاصل میکنند که برای چنین چرخشی علل تاریخی جدی و عمیق وجود دارد باید بتوانند این چرخش را در میمان قشرها و گروههای خود - خود، بورژوازی دموکراتیک بوجود آورند»

حزب مادر امر متحد ساختن نیروهای مترقی و دموکراتیک لبنان و پیروزه کسانی از آنها که بنویسند تا ایلدارند بکامیابیهای مهم رسیده است. مثلا در سال گذشته جنبه احزاب و شخصیتهای مهم پرست و مترقی لبنان تشکیل شده در این جنبه بطور عمده علاوه بر کمونیستها حزب سوسیالیست ترقیخواه تحت رهبری کامل، جوصلات رجل سیاسی مشهور و حزب جنبش ملیون عرب شرکت دارند. این جنبه وارد عرصه سیاست سیاسی لبنان شده است. هم اکنون تا شریکیت این جنبه در بسیاری از جوانب سیاست داخلی و خارجی لبنان بطور مشخصی مشهود است. ولی این همکاری بانیرهائی که هدفهای سوسیالیستی در برابر خود قرار میدهند نیروهای مهم پرست د پگری را هم که در کشور وجود دارند و آنها را میتوان و باید پیروزه علیه روابطه های خارجی امپریالیستی و مانورهای ارتجاع داخلی شریک اعمال امپریالیسم جلب کرد - از نظر ما در روند اشته است. ما با تمام قوا میکوشیم الیگارشیا بانک اران و نفوذ آنها را مفرد سازیم و آنها را از مقامات مهم رهبری امرو کشور برکنار کنیم. با اینجهت ما سعی داریم جنبه احزاب و شخصیتهای مهم پرست و ترقیخواه را بکانون تمام نیروهای سالم لبنان و جوسله اتحاد آنان بدل سازیم. در قطعنامه سیاسی همیه پنجم کمیته مرکزی حزب ما که در اوایل قریه ۱۹۶۶ تشکیل شد گفته میشود: « کمونیستها بعضی وقتها نسبت به وحدت نیروهای سوسیالیستی و انقلابی در امر اتحاد و استحکام صفوف کلیه پرستان و دموکراتیکهای لبنان، در امر اتحاد جنبش سندی یکائی و کارگری و بسیج قشرهای وسیع اجتماعی... و ایجاد جنبه وسیع کلیه نیروهای سیاسی مهم پرستی که در راه تحکیم استقلال مجاهدت میورزند و به نیارتدیهای خلق با شخواری مینگردند و با اصول و آزاد پهای دموکراتیک وفادارند و از هرگونه رابطه سیاسی و اقتصادی با دول امپریالیستی و الیگارشیا بانک اران و نفوذ آنها پدورند - ایمان واضح دارند»

ولی حزب ما از طرف دیگر با نظر برخی از اعضای احزاب مؤمنانه در باره ضرورت در آمیختن فسوی احزاب و سازمانهای سوسیالیستی و تشکیل یک سازمان سیاسی از آنها مخالف است. ما برانیم که برخورد سطحی باین مسئله پاسخگوی مصالح رشد جنبش انقلابی لبنان نیست. چگونگی شکل اتحاد نیروهای انقلابی و سوسیالیستی در جریان مبارزه تعیین میگردد و آنچه در انتخاب این یا آن شکل مؤثر است تنها



تمايلات ذهنی نیست، بلکه يك سلسله عوامل و شرایط مشخص است. این عوامل و شرایط از جمله عبارتند از: خصوصیات محلی زندگی سیاسی، تناسب نیروهای طبقاتی، درجه حدت تضاد های اجتماعی، سطح تکامل انقلابی در مرحله ای که انقلاب در آن قرار دارد. بطوریکه در بالا متذکر شدیم وظایفی که در برابر کشور مطرح است، زمینه مساعدی را برای همکاری فراهم میماند. با اینجهت ما برای مبارزه مشترک برنامه عمل مشخصی را پیشنهاد کرده و میکنیم. پیشنهاد های ما را آغاز بر مدار جنبه های مشترک مردم های میزند. این خواسته ها عبارتند از: افزایش دستمزدها، کاهش هزینه زندگی، کمک پزشکی، کاهش میزان شهریه تحصیلی و غیره. ولی در جریان مبارزه مشترک بموازات توسعه داده مبارزات مردم شرایطی برای طرح پیشنهاد اتخاذ موضع واحد در زمینه مسائل مهمی چون درونهای رشد و مبارزه علیه استعمار و ملیت میستیم اقتصاد "آزاد" بوجود آمد. در نتیجه این همکاری بطور جدی در حال ترقی ارتقاء یافت و مسائلی تفاهم تحکیم گردید و احساس کردیم که در موضعی که در نظریات متحد بین ما بقدری پیشرفت درجهت درک برخی از احکام اساسی تئوری سوسیالیسم علمی انجام میگردد.

امروز نیروهای سوسیالیستی لبنان علیرغم وجود تفاوت میان احزاب مربوطه آنها در زمینه نفی گرایش سرمایه داری و تصدیق ضرورت مبارزه طبقاتی و فعالیت بسط اتخاذ راه رشد غیر سرمایه داری و سوسیالیستی کشور و کوشش برای تحکیم رشته های همبستگی و همکاری با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی - با هم توافق دارند. و این امر بار دیگر مؤید آنست که سیاست صحیح و نرض در همکاری کنونی آنها از آن پیروی میکنند افق وسیعی برای پیشرفت مجموعه جنبش مردم در کشور میگشاید.

ما با هرگونه تلاشی که بخواد خصلت جدی همکاری میان کنونیستها و سایر نیروهای انقلابی را بعنوان دست کشیدن از نقش رهبری طبقه کارگر جلوه دهد، جدا میمانیم. در اینجا صحبت بر سر دست کشیدن از نقش رهبری طبقه کارگر و تعویض آن با نقش رهبری هیچ طبقه یا گروه اجتماعی دیگر نیست بلکه مطلب بر سر آنست که برای کشورهای نواستقلال هم اکنون و قبل از آنکه تمام مقدمات ذهنی داخلی فراهم آید باشد امکان دست کشیدن از راه رشد سرمایه داری وجود دارد. طبقه جوان کارگرنوز امکان و فرصت کافی نداشته است که از نظر سیاسی و تشکیلاتی به نیروی مستقل یعنی به "طبقه برای خود" (طبقه آگاه بر مسالمت تاریخی خویش) بدل شود. با اینجهت این طبقه در آغاز کار نمیتوانست نقش رهبری خود را در امر تحول اجتماعی کنونی کشور خویش اعمال کند. ولی در جریان رشد غیر سرمایه داری کشور شالوده ریزی اقتصاد ملی ناگزیر شرایط مساعد تری برای رشد کنی طبقه کارگر و تقویت تدریجی نفوذ آن در رهبری حیات اقتصادی و سیاسی کشور پدید میگردد. بدینسان در اینجا باید مسئله را از هم تفکیک کرد. یکی آغاز پیرومی که در جهت ضد سرمایه داری میسر میکند و دیگری درونهای ساختمان سوسیالیسم که همانطور که مارکسیسم - لنینیسم میآموزد باید تحت رهبری طبقه کارگر انجام گیرد. راه رشد غیر سرمایه داری دوران گذار سوسیالیسم برای کشورهای کم رشد است که هنوز در آنها مقدمات مادی گذار نیستیم. سوسیالیسم بوجود نیامده است. خصوصیت دوران گذار اینست که در جامعه نظام اقتصادی مختلف وجود دارد. ولی مطلب بدینجا پایان نمییابد.



دوران گذار خصایفی خود را در عرصه ایده تئوریک و سیاسی نیز نمودار میماند. این مطلب که مبین پرستان انقلابی تئوری مارکسیستی - لنینیستی را بطور کامل نپذیرفته اند، بهیچوجه موجب آن نخواهد بود که برخی اقدامات آنها در صورت رسیدن بحکومت از نظر عینی کار را به انحلال مواضع سرمایه داری منجر سازد و نیز این امر تا یلی صادقانه آنها را سوسیالیسم نفی نمیکند. کاملاً طبیعی و مفهوم است که چسرا

اندیشه های آنها از نظریات تخیلی و از خرافات و دودلی های ناسیونالیستی فارغ نیست. ولی نباید از نظر دور داشت که این گروهها خودشان ایدئولوژی ساخته و پرداخته ندارند. این ایدئولوژی در جریان مبارزه انقلابی و ضمن کسب تجربه و بویژه تجربه ناشی از شکست که با آن روبرو میشوند رفته رفته پدید میگردد و بکمال خود می رسد. این ایدئولوژی در جریان تفحص برای تعیین بهترین راه رشد پدید میگردد. این راهیست که بتدریج آنها را به مارکسیسم - لنینیسم می رساند و مارکسیسم - لنینیسم با تشریح قوانین تکامل اجتماعی بآنها کمک میکند برای عمالی که در برابر کشورهایشان قرار دارد، راه حل صحیح بیابند. مسأله جریان کار مشترک بایک مسئله از گروههای متحد خود پیشرفت تدوین آنها را در درک برخی از اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم مشاهده کردیم. موضعگیری مهم پرستان انقلابی را نیز بنظر ما باید از همین نقطه نظر درک کرد و ارزیابی نمود و مسیر عمومی رشد آنها را نیز علیرغم توقف ها و موارد انحراف از مسیر اصلی و گاه عقب نشینی ها از همین نقطه نظر ارزیابی کرد. اگر رجعات مضمی مهم پرستان انقلابی مبالغه شود و بر این اساس چنین نتیجه ای گرفته شود که کشور های تازه پازادی رسیده قبل از آنکه طبقه کارگر با یقین نقش رهبری خود پیدا کند، نمیتوانند برای تحولات عمیق اجتماعی گام گذارند عملاً در حکم آنست که بگوئیم باید بر سر مسأله داری میدان داد تا شرایط لازم برای رشد کمی و کیفی پرولتاریا فراهم گردد.

نکاتی را که در بالا خاطر نشان کردیم فقط سمت عمومی رشد را معین میکند ولی خود این پروسه هنوز بفرنج است و کار زیاد و شکست های و استواری کمونیستهارا ایجاب میکند. اندیشه ها و تصورات گروههای جداگانه و توده های مردم را نمیتوان باد عوت آنان با اتخاذ مواضع مارکسیسم - لنینیسم تغییر داد. راه نپل با یسین هدف تأمین رشد مبارزه انقلابی مردم است. هر اندازه که مبارزه مردم بسطح عالیتری برسد و هر اندازه که گروههای وسیعتری از طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان بوزواری کوچک و متوسط شهرود و روشنفکران انقلابی باین مبارزه جلب شوند بهمان نسبت شرایط مساعد برای اینکه مهم پرستان انقلابی و روشنفکران انقلابی و سیاسی قاطعتری اتخاذ نمایند زود تر فراهم خواهد شد. انجام موفقیت آمیز این وظایف از بسیاری جهات منوط است بچگونگی تاکتیک کمونیستها و توانائی آنها در تعیین شعارهای صحیحی که پاسخگوی منافع و حوایج مردم باشد و توده ها را برای مبارزه جانبازانه متحد سازد و بپا دارد.

امپریالیستها و استعمارگران نو مفهوم و اهمیت تغییراتی را که در درون جنبش آزاد پخش ملی روی داد و میدهد و نیز خطری که همکاری کمونیستها با نیروهای ملی دشمن استعمار برای منافع آنها بویژه در کشورهای عربی بوجود میآورد، خوب درک میکنند. با اینجهت امپریالیستها از بکار بردن هیچ وسیله ای ابا نندارند برای آنکه نگذارند ملل بازادی کامل نائل شوند و راه ساختمان زندگی نوین در پیش گیرند. امپریالیستها بعد از حمله و تجاوز نظامی مستقیم مثلاً در ویتنام متوسل میشوند و بکودتاهای ارتجاعی نظیر کودتای شش و اندونزی و کشورهای دیگر دست میزنند. استعمارگران در کشورهای عربی باندیشه ناسیونالیسم عرب سخت میزنند. "الحیات" یکی از بزرگترین روزنامه های بوزواری لبنان که با محافل امپریالیستی ارتباط دارد می نویسد: "اندیشه ناسیونالیسم عرب شانس موفقیت ندارد. زیرا مارکسیسم خود را بجایه این اندیشه می آراید. و اعراب غیر مارکسیست دیگر باین اندیشه ایمان ندارند. و شمارهای ملیسی دیگر خریداری ندارند. روزنامه سپس دعوت میکند که "از طرف بعنوان سلاح موثری که میبایست قبل از اینها بکار برده شود، استفاده گردد تا بتوان در برابر مارکسیسم در این منطقه از جهان ایستادگی کرد".

حوادث اخیر جهان عرب نشان میدهد که نظریات این روزنامه بوزواری بهیچوجه تشابهی عقاید این روزنامه نیست. این نظریات راهم اکنون در عمل بکار میبرند. ارتجاع سودان در لقاغه شعارهای مذهبی

بکارزار علیه کمونیسم و کلیه جریانها و جنبشهای دموکراتیک و ترقیخواه کشور دست زد است. سازمان ارتجاعی اخوان المسلمین تحت شعار "رجعت بدین" در تابستان سال گذشته کوشید تا دولت ترقیخواه جمهوری متحد عرب را سرنگون سازد. امروز در خاور نزدیک نوطه امپریالیستی بزرگی متدارک میشود که هدف آن ضربت زدن بجنبش آزاد بیخشمهای کشورهای عربی از طریق تشکیل "پیمان اسلامی" گذاشتن است.

یکی از هدفهای عمده از تشکیل "پیمان اسلامی" علاوه بر ادامه و تشدید فعالیتهای نوطه گرانه علیه جمهوری متحد عرب ضربت زدن بدولت و ترقی جمهوری عربی سوریه نیز هست زیرا این دولت تصمیم خود را برای اجرای پیگیر سیاست مستقل و مبارزه علیه امپریالیسم و دفاع از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی کشور و توسعه همکاری با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر اعلام داشته است.

تشدید تعرض نیروهای امپریالیسم و ارتجاع داخلی همکارانش علیه جنبشهای آزاد بیخشم فلسطینی و شیوه های جدیدی که در این تعرض بکار میرود یکی از شاوهد بارزست که نشان میدهد که مادریست صحیحی قرار آریم. ولی مانع نخواهیم دشواریهای راکه در این راه وجود دارد در نظر رفقای همسنگر خود کوچک جلوه دهیم. زندگی ثابت کرده است که این راه میسر و عملی است. ما باین رفقان توضیح میدهیم که باید مبارزه سیاسی واید ثولوزیک طولانی و بسیار پیچیده را انجام داد تا بتوان در برابر نوطه ها و مردم فریبی همسای استعمار نو و عمال آنها در کشورهای عربی ایستادگی کرد و کشور را براه ترقی و تعالی اجتماعی سوق داد. ما اعلام میکنیم که وظیفه عمده و درجه اولی که باید در راه نیل باین هدف انجام داد عبارتست از رسوخ هر چه عمیقتر در اعماق توده ها، متحد ساختن آنها و بحرکت آوردن آنها. و نیز وظیفه ما آنست که ارتباط خود را با تمام جریانها، احزاب و سازمانهای ضد امپریالیستی و ترقیخواه توسعه بدیم و تحکیم بخشیم. هر گاهی که در این راه برداشته شود ما را بیداف مطلوب نزد یکتر میکند. شرایط خارجی و داخلی برای نیل به پیروزیهای جدید در زمینه استقلال، صلح، ترقی و سوسیالیسم در لبنان و سایر کشورهای عربی مساعد است.

# برخی مسائل افریقای حاره

نی یرو اطات

در دوره اخیر فعالیت امپریالیسم در کشورهای افریقای حاره شدت یافته است. امپریالیسم بی آنکه از بنکار بردن هیچ وسیله ای انکراه داشته باشد میکوشد از تکامل و تعمیق انقلاب بهای آزاد بیخشی ملی جلوگیری کند و برای نیل باین هدف سعی دارد از نیروهای ضد انقلابی داخلی و نیز از دشواریهای عینی که در کشورهای افریقائی وجود دارد استفاده کند. کودتاهاى نظامی که طی مدت نزدیک به یکسال در يك سلسله از کشورهای افریقای حاره انجام گرفته برای نیل بهمین هدف بوده است. دولت‌های راجه‌مینی، ولتای علیا، جمهوری مرکزی افریقا، کنگو (کین شاسا)، نیجریه و سرانجام غنا در اوضاع و احوال مختلف ماقط شدند. در تمام این کشورها محافل نظامی روی کار آمدند.

ارزهای سیاسی مطبوعات جهان در باره علل و خصلت این کودتاها متفاوت است. از یکسو فقط عوامل زندگی داخلی این کشورها را در رجه اول اهمیت قرار میدهند و از سوی دیگر تمایلی وجود دارد که تمام بحرانهای سیاسی صرفاً ناشی از تأثیر عوامل خارجی توضیح داده شود، ولی وضع سیاسی و آرایش قوا در داخل خود کشورهای افریقا بحساب نیاید. اما هیچیک از این دو توضیح وضع واقعی را تمام و کمال متعین نمیکند. برای نشان دادن وضع حقیقی باید هر دو عامل را با هم در آمیخت ولی نقش عمده را داد اخلال امپریالیستی بازی میکنند. ضمناً هدف اساسی امپریالیسم عبارتست از تخریب مواضع نیروهای میهن پرست، صرف نظر از آنکه این نیروها در رأس دولت قرار داشته باشند یا مبارزه توده‌ها را علیه رژیمهای ارتجاعی رهبری کنند. تحلیل شرایط عینی و عوامل ذهنی که امپریالیسم میکوشد برای فعالیت تخریبی خود در افریقای حاره از آنها استفاده کند به وسیله مؤثر تر نیروها برای پیشگیری کودتاهاى نظامی ارتجاعی کمک خواهد کرد. مادر این مقاله بی آنکه از اهمیت مسائل دیگر بکاهیم، میخواهیم فقط برخی از مسائل و دشواریهاییکه نیروهای ضد امپریالیستی افریقا بویژه در زمینه اقتصاد و همچنین در زمینه کار ایدئولوژیک و سیاسی با آن روبرو هستند، بتفصیل بررسی کنیم. ما معتقدیم که طرح این مسائل و تدابیری که نیروهای انقلابی در موکراتیک برای حل این مسائل اتخاذ میکنند، میتواند به محدود ساختن عرصه نفوذ امپریالیسم در افریقا و کاهش امکانات امپریالیستها برای انجام فعالیت تخریبی علیه جنبش انقلابی افریقا کمک کند.



برای توضیح علل بی ثباتی کنونی موجود در افریقای حاره بنظر ما باید روی سه مشکل و سه مسئله مهم حل نشده که در جنبش آزاد بیخشی ملی اکثریت کشورهای این منطقه طی سالهای اخیر پدید گشته است، بحث کرد. چگونگی آرایش قوای اجتماعی در کشورهای افریقائی و چگونگی برخورد آنها به متروپولهای سابق و با امپریالیسم جهانی بطور اعم از بسیاری جهات وابسته بانست که احراز استقلال در چه شرایطی انجام

گرفته و فعالیت سیاسی و درجه تشکل زحمتکشان و توده های مردم این کشورها در چه سطحی قرار داشته است. در برخی از کشورها که نیروهای میهن پرست انقلابی روی کار آمدند، شرایط با نسبه مسا عدی برای تحولات اجتماعی - اقتصادی عمیقتر فراهم گردید. ولی در يك سلسله از کشورهای و بخصوص در مستعمرات سابق فرانسه امپریالیسم که تحت فشار جنبش آزاد بخش مجبور شد بمردم این کشورها استقلال بدهد، موفق گردید بمواضعی که از پیش تدارک دید و بوجه عقب نشینی کند و افراد و قوادار بخود را بمقامات سیاسی حساس بگمارد. در این کشورها احراز استقلال تحولاتی را که برای توده های مردم محسوس باشد بدنیال نیارود. استیلای سرمایه خارجی در این کشورها باقیمت و تشدید میگردد. کنترل سیاسی و چه بسا کنترل نظامی متروپولهای سابق هم بجای خود باقیمت. در این شرایط بتفاوت پس از آنکه پرچم ملی برفرم سابق حکمرانان استعمراری باهتزاز درآید. تضاد های اجتماعی باحدتی روز افزون آشکار گردید.

سیاست دولتها تیکه راه اتحاد با امپریالیستهارا در پیش گرفتند با مخالفت روز بروز قاطعتر مللی که مانند ورن تسلط استعمار همچنان از فقر و جهل و مرضی رنج میبرند، مواجه است. این دولتها برای حفظ قدرت خود بسربکوب توده های مردم میپردازند. تضییق و تعدی و ترور بموازات تشدید نارضا یستی عمومی شدید ترمیشود.

در کشورها تیکه نیروهای میهن پرست انقلابی روی کار آمدند و بساختنمان زندگی نوین پرداخته اند نیز يك سلسله مشکلات اجتماعی پدید آمد. بخصوص اجرای سیاست رزمینه تأمین منافع توده زحمتکشان ضرورت مبارزه علیه نشر طفیلی جامعه و عناصر امپریالیست پرست این کشورها را ایجاد میکرد. منظور ما نمایندگان با اصطلاح "استعمار داخلی" یعنی دستگاه مؤسسات، کمپانیها و شرکتهای بازرگانی خارجی و غیره هستند، که قشر با نسبه قابل ملاحظه ای را تشکیل میدهند که از اخیر امپریالیسم تغذیه شده و میشوند و نیز منظور ما آن نمایندگان دستگاه دولتی هستند که غالباً میخواهند امتیازاتی را که سابقاً حکمرانان استعمار از آن برخوردار بودند، برای خود تأمین کنند. این قشر که "بورژوازی بوروکراتیک" نامیده میشود امروز خطر بسیار جدی بوجود میآورد. زیرا رزمیهای مترقی و احزاب توده ای میهن پرست را از داخل تخریب میکند و از موقعیت خود برای سرمایه اندوژی استفاد میکند و در میان توده ها نارضا یستی تولید میکند و دستاورد های انقلاب آزاد بخشی را بی اعتبار میبازد.

این افراد از نقطه نظر سیاسی بر نامه خاصی برای خود ندارند و بجای بر نامه بعدو مترقی سیاسی و بوقلمون صفتی ایدئولوژیک دست میزنند. اینان چنانچه منافعشان اقتضا کند و برای ابقا خود در مقامات دولتی و سیاسی لازم بداند در گذار از سوسیالیسم طرفداری میکنند، ولی در واقع نه بفر سوسیالیسم هستند و نه بفر حوائج خلق. آنها برای حفظ امکان ثروت اندوژی و ادامه زندگی طفیلی وار خود آماده اند بخد مت امپریالیسم و استعمار نوگردن نهند.

البته این قشر در کشورهای تیکه رژیم مترقی دارند محدود تر و امکانات آنها از امکانات همنوعا نشان در سایر کشورهای آفریقائی کمتر است. ولی این قشر وجود دارد. بخصوص قوانینی که در نوامبر سال ۱۹۶۴ در گینه علیه فساد وارثان، احتکار و سوء استفاد از قدرت صادر شد، ضرورت مبارزه قاطع علیه این قشر را ثابت میکند.

تکامل عمقی انقلاب آفریقا و پرداخت بحل مسائل اجتماعی عمیقتر نمیتواند موجب گرانی امپریالیستهارنگردد. تحریکات و توطئه های امپریالیستها در درجه اول علیه نیروهای میهن پرست و رهبران کشورهای که راه ترقی و تنغالی در پیش گرفته اند، متوجه است. امپریالیسم با استفاد از دشواریهای عینی ناشی از

رشد و استفاده از اشتباهات ذهنی رهبری این کشورها و از نقصان تشکل و بی تجربگی سیاسی نیروی انقلابی و میهن پرست میکوشد این رژیمها را سرنگون سازد و دولت‌های مطیع و گوش بفرمان خود را بجای آنها بنشاند. این تلاش متاثره سفاکه در غنا بهدقت رسید و رژیم انقلابی تحت رهبری حزب خلق که عزم راسخ خود را برای ارشاد مردم براه سوسیالیسم اعلام کرده بود، سرنگون گردید. این تازشها امروز هم ادامه دارد. مثلا در آبیجان پایتخت ساحل عاج با پشتیبانی آشکار نمایندگان کشورهای امپریالیستی سازمان مخصوصی تشکیل شده است که وظیفه اش سرنگون ساختن دولت تحت رهبری حزب دموکرات گینسه است. مطبوعات امپریالیستی بدون هیچگونه شرم و حیا سکوت کرده و رانند یکتا این حزب دموکرات گینسه دسائس امپریالیستها علیه دولت انقلابی جمهوری کنگو (برازاویل) نیز قطع نمیشود.

هدف امپریالیسم و ارتجاع علاوه بر این عبارتست از تحکیم مواضع خود در کشورهای که دولت‌های نئوکولونیالیستی بر آنها تسلط دارند. ضمنا امپریالیستها این نکته را در نظر میگیرند که نیروی سرریزه خارجی همیشه قادر بحفظ رژیمهای بکلی آبرو باخته نیست. مثلا امپریالیستها در گامون موفق شدند پلی در کنگو (برازاویل) با شکست مواجه گشتند.

در آستان کودتاهای ولتای علیا، جمهوری مرکزی آفریقا، داهومی، کنگو (کین شاسا) و نیجریه رژیمهای غیر نظامی موجود اعتبار خود را در انتظار توده های مردم از دست داده بودند و وضع سیاسی این کشورها در آستان انفجار بود. روی کار آمدن نظامیان را بنظر ما باید تلاشی دانست که محافل امپریالیستی و متحدین داخلی آنها با استفاده از اناراضایتی عمومی مردم برای تعویض گروههای حاکمه بعمل آوردند تا بدین ترتیب بطور موقت هم شده جلوی اعتلای انقلابی روز افزون توده ها را بگیرند و مانع روی کار آمدن نیروهای میهن پرستی که مجدداً علیه تسلط امپریالیستی مبارزه میکنند، گردند. همه چشپی و مبارزه گروههای مختلف امپریالیستی برای توسعه نفوذ در آفریقا نیز در این حوادث نقش کمی نداشته است.

کودتاهای نظامی کشورهای نامبرده تقریباً همه جابجا تأیید تلویحی توده ها مواجه گردید. علت این امر بخصوص در درجه اول آنست که در این کشورها این روحیه حکمرانان بود که بدتر از آنچه که هست نخواهد شد آنچه که نیاز بتوضیح بفراتر جتر دارد اینست که چرا توده ها در مقابل کودتای ضد انقلابی غنا واکنش نشان ندادند. در این مورد میتوان علی‌العین بسیاری را ذکر کرد که در میان آنها دشواریهای اقتصادی و از خود گذشتگی مادی راکه اهالی کشور بخاطر تحکیم استقلال اقتصادی میبایست بآن تن در دهند، جسیای بسیار مهم دارد. علاوه بر این نوسان قیمت کاکائو در بازار جهانی ضربت مهمی بموضع اقتصادی کشور وارد ساخت. در آستان کودتا قیمت کاکائو و بالتبعیجه درآمدهای ارزی بنازلترین سطح رسیده ساختن یک سلسله واحد های اقتصادی کلیدی که صرف نیروی فوق العاده ای را ایجاد میکرد نیز موجب ——— روز دشواریهای اقتصادی گردید. ولی با پایان این ساختنهای میبایست ثمرات آنها بصورت ببار آید و وضع عمومی اقتصادی و وضع مردم را تسهیل بخشد. کشور در آستان یک تحول قطعی قرار داشت و امپریالیسم و ارتجاع نیز بخصوص همین لحظه را برای وارد آوردن ضربت انتخاب کردند.

علت اینکه کار کودتا بالنسبه با سهولت گذشت از جمله تقدان یک حزب کاملاً متشکل پیشاهنگ که بتواند توده ها را برای دفاع از دستاوردهای خلقی بپاارد و نیز نقصان کار سیاسی و تربیتی در میان توده ها و بازمانده های شقاق قبیله ای بود. علاوه بر آن ارتش پس از اجازت استقلال به بخشی از نیروهای سیاسی میهن پرست تبدیل شده بود و تحت کنترل مؤثر دموکراتیک ملی در نیامده بود. انحرافی که از دانشکده های نظامی انگلستان بیرون آمده بودند و علاقه خود را بحرب حفظ کرده بودند در ارتش مواضع

در عین حال روشن است که برخی اشتباهات و نقائص سیاست اقتصادی و اجتماعی نیز در میان مردم نارضایتی بوجود آورده بوده. نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی هنگام تدارک کودتای نظامی روی بی تفاوتی مردم حساب میکردند. عاملی که باین محاسبات زمینه میداد و اهمیت کفی هم نداشت نارضایتی عمومی توده ها از عناصر فاسد و رشوه خواری بود که در رهبری دولت و حزب حاکمه شرکت داشتند. اینها از جمله همان عناصری بودند که "بهرروازی پرورکراتیک" نامیده میشوند و مادر بالابان اشاره کرده ایم.

علل مستقیم این کودتاهارا در شرایط رشد اقتصادی و سیاسی آفریقایید جستجو کرد. این شرایط و خصوصیات و دشواریهای عظیم تکامل کنونی آفریقا قبل از هر چیز از عواقب تملط استعماری بسیار شدید و ضد انسانی که در تاریخ جهانی بیسابقه است، ناشی میشود.

در حال حاضر در نقطه عده بسیار قلبی از کشورهای آفریقای حاره درآمد سرانه ملی سالانه از ۱۰۰ دلار تجاوز میکند و این حد اقل یکدهم درآمد ملی سرانه در رشد یافته ترین کشورهای سرمایه داریست و این تفاوت تقریباً تغییر نمی یابد. آهنگ رشد اقتصاد کشورهای آفریقای حاره در برخی کشورها از آهنگ افزایش جمعیت بیشتر نیست و در کشورهای دیگر فقط اندکی از این آهنگ بیشتر است.

مادر آفریقای حاره کنونی با انواع نظامات اقتصادی و باطبقات و قشرهای متناسب با این نظامات روبرو هستیم. در اکثر کشورها هنوز بخش سرمایه داری خارجی نیرومندی وجود دارد که تحت کنترل سرمایه انحصاری متروپولها و انحصارات بین المللی است. در بسیاری از کشورهای بخش دولتی وجود دارد و در حال رشد است. در یک سلسله از مؤسسات هم سرمایه خارجی شرکت دارد و هم دولت ملی. بخش خصوصی در دست بهرهروازی ملی قلیل العده (هم شهری و هم روستائی) و بخش مختلط خصوصی - دولتی است. در برخی از مناطق مثلاً در شمال نیجریه و دراوگاندا فتود الیسم باقیست، ولی اشکال استثمار فتود الی در آفریقا در قیاس با سایر مناطق جهان دارای ویژگیهای بسیار است.

رایجترین بخشهای اقتصادی در آفریقای حاره عبارتست از بخش اقتصاد خرده کالائی و بخش اقتصاد طبیعی. در دهه آفریقا پروژه تلاشی اقتصاد منتهی طبیعی و تبدیل آن با اقتصاد خرده کالائی صورت میگیرد. در بسیاری از موارد عناصر این دو اقتصاد با هم آمیخته اند. نمودار اقتصاد خرده کالائی بصورت خالص کارگاههای متعدد پیشه روی در شهرها و دهات هستند. روشن است که طی یک دوران کم و بیش طولانی رشد این کشورهای رخداد و معینی با همزیستی و سابقه این بخشها توأم خواهد بود. ضمناً تلاشی اقتصاد طبیعی در روستا که کار را به پیدایش اقتصاد خرده کالائی منجر میسازد، گرایشی در جهت پیدایش خود بخودی مقاصد تولیدی سرمایه داری از خود نشان میدهد. بهرهروازی ملی قلیل العده نیز در همین جهت رشد میکنند. سرانجام سرمایه خارجی نیز میگوید که رشد کشورهای نو بنیاد در همین جهت میرکند. برای آنکه در سابقه نظامات اقتصادی مختلف و در مبارزه دائم نیروهای اجتماعی نماینده این نظامات تفوق بخش دولتی و کثورتیفت یعنی تفوق اشکال منتهی بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید تأمین گردد، فعالیت آگاهانه توده های مردم و نیروهای انقلابی دولتهای دموکراتیک ملی ضروریست.

کشورهای آفریقائی نظیر غنا (قبل از کودتا)، گینه، مالی، کنگو (پرازاویل) و تانزانیا برای حصول معضلات اجتماعی - اقتصادی راهی را در پیش گرفته اند که آسان نیست و با محرومیتهای بسیار همراه است، ولی درونمای ساختمان زندگی نوینی را در برابر آنها میگذاید که نه تنها سطح عالی زندگی، بلکه عدالت اجتماعی را نیز که در شرایط سرمایه داری غیر ممکن است، برای آنها تأمین میکند. این کشورها در این

راه هم اکنون بکامیابیهای زیادی رسیده اند که آنها را بیشتر و در درجه اول باید از نقطه نظر تغییرات کیفی عیمقی که در نظام سیاسی - اجتماعی بوجود آورده اند - ارزیابی کرد نه از نقطه نظر کمی. در عین حال تجربه این کشورها نشان داده است که برای ایجاد مقدمات ساختمان دانش داروسوسیالیستی يك دوران گذار کم و بیش طولانی لازمست.

در زمینه اقتصادی وظیفه اساسی که در برابر کشورهای افریقائی قرار دارد عبارتست از مبارزه برای اعتدالی نیروهای مولده داخل کشور بویژه در رشته کشاورزی. در آن کشورهای افریقائی که مواضع فنودالینسم نیرومند است و سرمایه داری خصوصی کشاورزی رشد یافته است باید اصلاحات ارضی انجام گیرد. در بسیاری از کشورهای افریقای حاره که زمین زراعتی بحد کافی دارند مسئله دارای اهمیت درجه اول عبارتست از ایجاد تنوع در کشاورزی و مدرنیزه کردن آن یعنی از یاد رشته های مختلف آن و بکار بردن شیوه های زراعتی مدرن تر. با این عمل میتوان اقتصاد سنتی افریقائی را که سطح پاینده آن نازل است و بزحمت میتواند حوائج مردم دهقان را برآورده سازد به اقتصاد کالائی بدل نمود. در بسیاری از کشورهای افریقای حاره بمتصدقی کارشناسان وظیفه درجه اول اکنون عبارتست از دست کشیدن از خبیثی و بیلی وکلنگ و بکار بردن شیوه های جدید آبیاری و شیوه های آگروتکنیک و کود.

کوشش برای سوق پیروسة تالشی کمونهای روستائی براه صحیح از طریق متد اول ساختن اشکال مختلف شرکت های تعاونی روستائی متناسب با شرایط هر کشور در خود توجه جدیست. فرضهای دولتی نمونه نیز که در آنها دهقانان شیوه های مرفقی کبشت و زرع را میآموزند در تکامل ده افریقائی نقش مثبت دارد. در شرایط کمونی ترویج اشکال عالی کتویراتیف های تولیدی دشوار است، زیرا هیچیک از دولت های افریقای حاره تاکنون هنوز وسائل و امکانات کافی ندارند که بکمک آن بتوانند کلیه حوائج ده را برای تأمین يك اقتصاد کالائی دارای سطح عالی یعنی حوائج آنها از لحاظ ماشین و کادرو و غیره تأمین کند و حال آنکه فقط پائین سطح عالی تولید کالائی و بازده کار شرکت های تعاونی تولیدی است که میتوان اصل کتویراسیون را از خطر بی اعتبار شدن در انتظار بود. های مردم مصون داشت. نشین در طرح مشهور خود "در پایه کتویراسیون" ضرورت کار صبرانه با دهقانان را خاطر نشان ساخته و توصیه کرده است که کار ایجاد کتویراتیف هارا باید با چگونگی شرایط اقتصادی و ایدئولوژیک و سیاسی در ده هماهنگ ساخت. علاوه بر این در افریقا باید این نکته را در نظر داشت که این یا آن شکل سازمان دهقانی ممکن است از طرف عناصر معین در میان روستای قبائل که هنوز فنودالینسم و اعتبار و امتیازات سابق خود را حفظ کرده اند، بسرای ثروت اندوزی شخصی و استثمار سرمایه داری مورد سوء استفاده قرار گیرد.

تجربه نشان داده است که توجه دقیق یا امکانات موجود و مراعات تناسب در پیروسة رشد پنحوی که با شرایط هر کشور و با مقتضیات هر مرحله مطابقت داشته باشد یعنی مراعات تناسبی که در درجه اول مجلسول عوامل اقتصاد هست و نه ناشی از تمایلات ارادی این و آن - برای پیشروی موزون و ایجاد بنیاد مادی و قنی جامعه عصر حاضر اهمیت درجه اول دارد.



رشد سریع اقتصادی کشورهای نو بنیاد بذل حد اعلاى نیرو و مساعی تمام جامعه را طی يك دوران نسبتاً طولانی ایجاب میکند. برای هرکس روشن است که در این شرایط کوشش برای روشننگری سیاسى و ایدئولوژیک توده ها و توسعه دانش شرکت آگاهانه و خلاق توده های مردم و بخصوص توده های دهقانی



در کار ساختن جامعه مستقل چه اهمیت فراوانی دارد.

تاریخ نشان میدهد که وقتی اندیشه‌ها در اذهان توده‌ها جایگیر میشوند این اندیشه‌ها به نیروی مادی بدل میگرددند. در کشورهایی که مردم در کلیه شئون حیات اجتماعی شرکت فعال دارند کار امپریالیستها در ایجاد کودتاها و نظامی‌انقدرها آسان نیست.

در حال حاضر یکی از مهمت‌های عده کارسایمی و تربیتی احزاب انقلابی در مکزیک آفریقا عبارتست از بسیج توده‌ها برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و افشای دسائس و ماجراجوییهای تجار و کارانه امپریالیسم. در پایتخت‌ها و مراکز استانها و شهرستانهای گینه، مالی و کنگو (برازاویل) و در وراقنده‌ترین دهات و قصبات این کشورها جلسات و میتینگهایی تشکیل میگردد که در آنها رهبران حزبی و بلخین حزبی مفهوم حوادث اخیر آفریقا را تشریح میکنند و توده‌های مردم را به هشیاری و تشدید مبارزه برای اعتلای اقتصاد و فرهنگ ملی دعوت مینمایند.

برای حل صحیح مسائل اساسی دوران گذار یعنی برای ایجاد بنیاد مادی و فنی جامعه جوان بگویی مقتضیات عصر حاضر و ترفیع سطح فرهنگ و آید ثلوری توده‌های مردم وجود پیشاهنگ انقلابی مؤمن به اندیشه‌های سوسیالیسم و مظهر به تئوری علمی ساختن سوسیالیسم ضرورت دارد. چنین پیشاهنگی میتواند به بنیاد استوار تائین ثبات سیاسی و حفظ ارتباط نزدیک میان دولت‌های مترقی و توده‌های مردم بدل گردد. در مورد ترکیب طبقاتی پیشاهنگ باید گفت که در دوره اخیر این اندیشه که برای پیشروی موفقیت آمیز و برای دفاع از دستاوردهای انقلابی مردم، اتکا به محکم برقره‌های زحمتکش و در درجه اول طبقه کارگر و دهقانان ضرورت دارد، بیش از پیش رواج پیدا میکند. رهبران احزاب با حاکم کشورهایی چون مالی، گینه و کنگو (برازاویل) به تربیت کادرسایمی توجه جدی معطوف میدارند. مالی و گینه هم اکنون در این زمینه تجربه فراوان اند وخته‌اند. در کوشاگری از سپتامبر سال گذشته آموزشگاه حزبی دایر است. علاوه بر این تصمیم با ایجاد این آموزشگاهها در استانها نیز گرفته شده است. در مالی آموزشگاههای حزبی طبق قرارهای کنگره ششم حزب در هر شش استان کشور تائیس شده و در باماکو آموزشگاه عالی کادر حزبی دائر است که طبق نوشته روزنامه "اسپور" بکارکنان مسئولیت‌دار حزب امکان میدهد سطح معالسونات آید ثلوریك خود را بالا ببرند، تئوری را با پراتیک در آمیزند و مانی سوسیالیسم علمی را که بدون وقوف بر آنها هیچ رهبری نمیتواند در ساختمانی که ما آغاز کرده ایم شرکت اثر بخش داشته باشد. فراگیرند. در آموزشگاه حزبی توانین تکامل جامعه و فنی توده‌ها و احزاب انقلابی و طبیعت و اسلمهای امپریالیسم و استعمار نو مطالعه میشود. در این آموزشگاهها مسائل بین المللی و تاریخ و مانی تشکیلاتی و آید ثلوریك حزب، تاریخ آفریقا و جنبشهای آزاد بخش ملی، اقتصاد سیاسی و اصول برنامه ریزی سوسیالیستی تدریس میگردد.

دوران کنونی که خصیصه عده آن گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم در قیاس جهانی است به کشورهای آفریقای حاره امکان میدهد که حتی قبل از ایجاد کامل کلیه مقدمات طبقاتی لازم جامعه نهین را شالوده بریزند.

رهبری جریان مترقی کشورهای آفریقای حاره از نظر علمی بعلمت قلیل المده بودن طبقه کارگر و جوان بودن و تقدان پختگی سیاسی کافی و تشکل این طبقه در دست مخالف انقلابی - دموکراتیک است. ولی زندگی بیش از پیش این محافل را بسوی مواضع سوسیالیسم علمی سوق میدهد. علاوه بر آن صنعتی کردن کشورهای آفریقای در آینده موجبات لازم را برای رشد و تقویت طبقه کارگر فراهم خواهد ساخت. و از آنجا که این طبقه بحکم طبیعت خویش متشکل ترین طبقه جامعه است و با مترقی ترین وسائل تولید ارتباط دارد، سرانجام

البته جای شایسته خود را در ساختمان سوسیالیسم اشغال خواهد کرد.

مهمترین شرط تحکیم مواضع نیروهای ترقیخواه در کشورهای آفریقای حاره که بتعدد یق بسیاری از لیدرهای آفریقائی در مرحله کنونی بدون کمک از خارج نمیتوانند رشد خود را تأمین کنند، عبارتست از برقراری روابط استوار و مستانه با کشورهای سوسیالیستی. طبقه کارگری که از خود تشکیلات دولتی دارد نتایج کار خود را بصورت کمک مستقیم و بی شائبه در اختیار ملی که در راه شالوده ریزی حیات نوین بجاهدت میوزند، قرار میدهد. وجود این کمک شرایط مساعد تری را برای کشورهای نواستقلال فراهم میسازد که کشورهای مزبور با استفاده از آن میتوانند روابط خود را با سیستم اقتصاد سرمایه داری نیز در حد و ضروری حفظ کنند بی آنکه در برابر امپریالیسم بحقب نشینیهای سیاسی مجبور باشند.

همکاری روزافزون نیروهای ترقیخواه آفریقا و جهان سوسیالیستی در مبارزه علیه امپریالیسم، استعمار نو و ارتجاع و در راه آزادی ملل و نیل به ترقی و تعالی اجتماعی و شایسته مطمئنی است برای تأمین پیروزی حتی ضحای نیروهای جنبش آزاد بیخشم ملی.

# انقلاب مصر - تکامل و دورنمای آن

خالد محالدین (۱)

انقلاب ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲ در مصر فرجام منطقی پروسه آزاد بخش نشو و نما یافته ای بود که ناگزیر میبایست به چنین نتیجه ای برسد. در اکتبر سال ۱۹۵۱ نیروهای ملی به لغو قرارداد ادنکین سال ۱۹۳۶ با انگلستان ناظر آمدند. عملیات پارتیزانی در منطقه کانال به جنبش مسلحانه بزرگی بدل شد که برای تبدیل بیک جنگ ملی ضد امپریالیستی آماده بود. مردم تمام نیروی خود را بسیج کرده بودند تا در قبال امپریالیسم پیروزی قاطع بدست آورند.

محافل حاکمه بالاخره نترسانستند درک کنند که این جنبش چه ریشه های عمیقی دارد. آنها از حوادث عقب میماندند و نمیتوانستند همپای توسعه خود بخودی جنبش با آن مقابله کنند و فقط گاهگاه و آنها هم بدون موفقیت میکوشیدند جنبش را متوقف سازند.

توده های مردم شعارهای بیکارجویانه سرنگونی شاه و قطع ضاسبات با انگلستان را به پیش میکشیدند. ولی جنبش از رهبری سیاسی کارآمد محروم بود. نیروهای چپ که بنسبت طرح این شعارها غافلگیر شده بودند، قدرت اثراند اشتند که در پیشاپیش حوادث قرار گیرند. زیرا پیگرد های پلین نیروی آنها را ضعیف کرده بود و در زمینه مبارزه مسلحانه هم تجربه نداشتند. نتیجه منطقی این وضع اقدام فاسده - جویانه حریق قاهره بود که ارتجاع و امپریالیستها برای سرکوب جنبش ضد امپریالیستی توده ها بدان دست زدند.

در کشور حکومت نظامی برقرار شد و از بی آن تمام شخصیت های ترقیخواه و ناسیونالیستها و شرکت کنندگان جنبش پارتیزانی بازداشت شدند. لیدرهای سنتی سابق از پیشنهاد هرگونه راه حلی که جوابگوی آرزوهای ملی باشد، عاجز بودند. لیدرهای معتدل تر آنها موعوب شدند و دست و پای خود را گم کردند. دولت ها یکی پس از دیگری سقوط میکردند.

یگانه نیروی ملی که بان ضربه وارد نیاید، ارتش بود. در ارتش نیز تخریب انقلابی انجام میگرفت. جنبش ناسیونالیستی که پس از پایان دومین جنگ جهانی در کشور اوج گرفته بود، بمحیط افسران ارتش

---

(۱) نویسنده این مقاله یکی از رجال اجتماعی ترقیخواه مشهور مصر است. او در انقلاب ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲ در مصر شرکت فعال داشت و یکی از اعضا مؤثر رهبری انقلاب بود و در شورای انقلابی نیز عضویت داشت. در حال حاضر او دبیرکل شورای ملی هواداران صلح جمهوری متحد عرب و عضو شورای جهانی صلح و عضو هیئت رئیسه آنست.

نیز سرایت کرده تلاشهای دائم ارتجاع برای استناد و از ارتش بعنوان افزار سرکوب مستقیم تظاهرات و اعتراضات موجب ایجاد تماس مستقیم ارتش با حوادث سیاسی و شرکت آن در این حوادث گردید و این امر با فرمان جوان امکان داد به نیروی واقعی خود پی ببرند و این مسئله را برای خود مطرح کنند که چرا نباید از این نیرو بمنتفع مردم و علیه دشمنان آنها استفاده کرد.

پیدايش جنبش در ارتش پاسخ قاطع باین سؤال بود. چنین جنبشی قابل پیش بینی نبود، زیرا این جنبش نتیجه مستقیم بحران سیاسی دوران قبل از انقلاب بود. این جنبش بقدری ضروری و طبیعی بود که هیچ نیروی سیاسی در کشور بحد آن برخاست.

وقتی انقلاب آغاز شد معلوم شد که توده های مردم ایمان خود را بر رهبران سنتی و بکلیه سازمانهای قانونی و سیاسی از دست داده اند. نه برنامه معین وجود داشت و نه خواستهای روشن و یا جنبش متشکلی که بتواند اراده حقیقی توده های مردم را بیان کند. رهبری انقلابی مجبور شد يك شعار عمومی اعلام کند که فاقد هرگونه محتوی اجتماعی بود ولی میتوانست برای تمام نیروها و جریانها قابل پذیرش باشد. این شعار عبارت بود از وحدت، نظم و کار.

پشاهنگ انقلاب گروهی از نظامیان جوان بودند که در خصوصه میزبانی داشتند: اولاً ایمان خلل ناپذیر با استقلال ملی که نفرت عمیقی از امپریالیسم و از دربار شاه و عمال آنها بشدت آن میافزود و ثانیاً وضع مستقل گروه آنها در مقابل کلیه نیروها و سازمانهای سیاسی دیگر و تمایل آنها بحفظ این استقلال در آینده.

کاملاً طبیعی است که این گروه نظامیان جوان با اخلاص سیاسی در کشور روبرو بود و در نتیجه آن تا حدودی به نومیادی دچار شده بود که در کتاب "فلسفه انقلاب" رئیس جمهر عبد الناصر بدین شرح متعکس است:

"پشاهنگ وظیفه خود را انجام داد: پایگاه ظلم را بیک پیرش گرفت و فاروق را بکناره گیری از تخت سلطنت وادار ساخت و در این انتظار که تشکیلات توده ای به اجرای آخرین وظیفه بپردازند - به حراست ایستاد. ولی انتظار بطول انجامید. سرانجام جماعات بیشماری پدید آمدند و معلوم شد که خطر ای که در مخیله تصور میشد تاچه اندازه از واقعیت دور است. در میان این جماعات هم هواداران پشاهنگ و هم بازمانده دشمنان آن وجود داشتند. بیکار مقدس بخاطر هدف والا متوقف ماند. آنگاه در برابر دیدگان ما منظره عجیب، مخوف و موحشی پدید آمد و قلب من از قصه و اندوه فشرده شده. رسالت پشاهنگ هنوز انجام نیافته بود و عملاً همه کارها میبایست از سر گرفته شود."

فرماندهی انقلابی به آماده کردن خود پرداخت تا مادام که آرمانهای توده مردم و پشاهنگ انقلابی بصورت برنامه دقیق تنظیم نشده باشد در رأس حکومت باقی بماند.

چون این گروه مستقل بود و بهیچ گروه سیاسی بستگی نداشت، زیرا بدون هیچگونه تدارک مقدّمات سرکار آمد بود، بر پایه دواصل اساسی به بسط اندیشه ها و برنامه عمل خود پرداخت:

۱- قانونگذاری

۲- بدست آوردن نفوذ در میان توده ها از طریق فعالیت سیاسی متشکل و مستقل از جریانات پیشین این دواصل در تمام مراحل انقلاب زمین واقعی سطح آگاهی صفوف رهبری و نیز زمین درجه رابطه

آن باشم و اجتماعی و حوادث جهانی بود.

بنظر من انقلاب سه مرحله اساسی طی کرده است :

۱- مرحله احراز استقلال ملی ( سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۲ ) ؛

۲- مرحله تحکیم استقلال و الغاء بازمانده های امپریالیسم و آغاز رشد اقتصادی ( سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۹ ) ؛

۳- مرحله ایجاد تحولات دارای خصیلت سوسیالیستی ؛

قبل از توصیف مشروح هر يك از این مراحل من میخواهم متذکر شوم که میان این مراحل مرزهای روشنی وجود ندارد. از این گذشته از نقطه نظر علمی ممکن بود چنین مرزهایی وجود هم نداشته باشد، زیرا این مراحل ما هیئتاً باید یکدیگر را تطابق متقابل داشتند و یکی از دیگری ناشی میشد. بذر هر يك از آنها در بطن مرحله پیشین نشوونما می یافت.

هدف این مرحله را میتوان چنین بیان کرد :

۱- اتحاد تمام نیروهای مردم برای نیل به استقلال ؛

۲- وارد ساختن ضربه بار تجاع و لیدرهای سنتی که با امپریالیسم همکاری میکردند و نیز برانداختن نفوذ آنها بویژه در ده ؛

۳- ایجاد محیط مناسب برای حکومت جدید و بهبود وضع اقتصادی و اجراء برخی رفرمها بظهور جلب توجه توده های مردم بپارزیه سیاسی علیه امپریالیسم.

مرحله اول

وظیفه ملی اساس تمام اقداماتی را که در این دوران انجام میگرفت، تشکیل میداد. رهبری انقلابی در این زمینه بانجام چند اقدام مشخص پرداخت. از جمله مسئله سودان که همیشه مانعی در راه مذاکرات با انگلستان بود، حل شد. و این امر يك سلسله اقدامات واقعی را که هدف آن در درجه اول حل مشکلات ملی بود شالوده ریخت کرد.

جریان مذاکرات با انگلستان با دشواری فراوان همراه بود، زیرا رهبری انقلابی اصولی مربوط به دفاع مشترک را رد میکرد و روی استقلال واقعی پافشاری مینمود. رهبری انقلابی برای اثبات قاطعیت خود در زمینه تحقق وظایف ملی در مناطق تحت اشغال عملیات پارتیزانی ترتیب داد تا در جریان مذاکرات اعمال تا صبر بنماید.

دولت در طول تمام این دوران از اختیارات قانونگذاری خود بسوء مردم استفاده میکرد و در این زمینه کار را از وارد ساختن ضربه بر مواضع نیروهای سیاسی و اجتماعی وابسته با امپریالیسم آغاز کرد. درست چند روز پس از انقلاب قانون الغاء القاب و عناوین ( اوت ۱۹۰۲ ) و سپس نخستین قانون اصلاح ارضی ( سپتامبر ۱۹۰۲ ) اعلام شد. در ژانویه سال ۱۹۰۳ دادگاههای اجتماعی برای دادرسی خائضین و سپس دادگاه انقلابی و غیره تشکیل شد.

هدف تمام این قوانین تخریب نفوذ سیاسی، اجتماعی واید ثولوزيك طبقه زمینداران بزرگ بود که در عین حال رجال سیاسی سنتی نیز بودند. انقلاب این طبقه را از سلاح خود یعنی از زمین و احزاب و حیثیت و اعتبار محروم ساخت. نمایندگان این طبقه بدادگاه جلب شدند و در آنجا خیانتها و سوء روزیها و تبهکاریهای آنها در زمینه حیثیت و میل ثروتهای ملی به ثبوت رسید. تمام این طبقه مورد تجمیع عام قرار گرفت.

قانون اصلاح ارضی شاید بزرگترین تا صحر را در زندگی مردم و همراه آن سرنوشت انقلاب داشته است.

این قانون دهقانان را آزاد کرد و آنها را به نیروی سیاسی هواداران انقلاب بدل ساخت. قانون مزرعین دهقانان را از نظر اقتصادی نیز آزاد کرد و آنها را بمصرف کنندگان صاحب قدرت خرید تبدیل نمود.

قانون اصلاح ارضی از همان نخستین روزها وضع و خیمی بوجود آورد. در یک سلسله از کشورهای دیگر بجهت تیز قوانین اصلاح ارضی فقط علیه فئودالیسم متوجه بود و گاه این قوانین حتی بسلاح بهره‌روزی در مبارزه علیه فئودالیسم تبدیل می‌شد. مالکیت ارضی در مصر همیشه ظنیر سلطنت و مظنیر سبطره و اقتدار بود. ولی زمینداران در عین حال صاحبان صنایع بزرگ نیز بودند. بسیاری از مهابد آنان بخشی از سرمایه خود را بخرید زمین اختصاص میدادند، زیرا زمین هم بآنها منفعت میداد و هم قدرت. در نتیجه این امر سرمایه‌داران بزرگ نیز مشمول قانون اصلاح ارضی شدند. مثلا عبود، سراج الدین، خشبه، عبدالمقصود احد و الشمسی تنها زمیندار بزرگ نبودند، بلکه از سرمایه‌داران بزرگ نیز بشمار میرفتند. روش آشتی-ناپذیر بهره‌روزی صنعتی در قبال انقلاب و اقدامات انقلابی و حتی در قبال اقداماتی که در جهت توسعه صنایع انجام میگرفت، از همین جاناشی میشوند.

صنعتی کردن یکی از اجزای متشکله مبارزه در راه استقلال بود. بهمین جهت رهبری انقلابی سلسله اقداماتی در جهت تحکیم و حفظ صنایع موجود و احداث مؤسسات جدید انجام داد. در این زمینه قوانین چندی تصویب شد. عوارض گمرکی کالاها و مصرفی وارداتی افزایش یافت و برعکس عوارض گمرکی ماشین آلات کاهش داده شد. برای تشویق سرمایه‌گذاری مقرر شد که شرکتهای جدید تا هفت سال از پرداخت مالیات معاف باشند (قانون شماره ۴۳ مورخ ۳ سپتامبر ۱۹۵۳). سرمایه‌گذاری در صنایع نیز تا پنجسال از پرداخت مالیات معاف شد. برای اینکه بتوان حتی اندوخته‌های ناچیز را نیز بکار توسعه صنایع جلب کرد، قیمت سهام از ۴ لیره مصری به ۲ لیره تنزل داده شد.

اقدامات قانونگذاری در جهت تحکیم اقتصاد ملی سر میگرد تا بتوانند در مبارزه بخاطر استقلال ایستادگی از خود نشان دهد. اینها جزو تدابیر معمولی بود که برای رونق اقتصاد عقب مانده اتخاذ شده بود و لسی باشکال قدیمی اقتصاد دست نمیزد. هدف اساسی عبارت بود از تأمین رشد اقتصاد و جلب سرمایه خصوصی در این رشته. در همین دوران سلسله قوانینی برای تشویق ورود سرمایه‌های خارجی بمصر تصویب شد. ولی هیچیک از این اقدامات بمعنای آن نبود که رهبری انقلاب بمسرمایه‌داری اعتقاد دارد. میتوان گفت که این سیاست دو جانب داشت: کمک بر رشد سرمایه ملی و در عین حال محروم کردن آن از هرگونه کنترل میامی.

تشکیل شورای توسعه تولید ملی نخستین گام دولت در راه سازمان دادن تولید بود. ولی فعالیت شورا در آغاز فقط بپروژه‌های برنامه‌های جدید و انجام پژوهشهای لازم برای تشویق و افزایش سرمایه - گذاریمهای خصوصی منحصر میشد. شورا نخستین برنامه چهارساله سرمایه‌گذاریمهای دولتی را نیز تهیه کرد. این برنامه را میتوان مبنای برنامه ریزی آینده دانست.

دخالت دولت در امر اقتصاد سپس در صدور قانونی که حد نصاب من اعضا هیئتهای عامله شرکتهارا بشصت سال محدود میساخته انحکام یافت. این امر موجب تعویض اعضا گدی می هیئتهای عامله به اعضا جدیدی که دارای روحیه انقلابی بودند، گردید. قانون دیگری هم تصویب شد که بموجب آن یک فرد نمیتوانست در آن واحد در هیئت عامله بیش از شش شرکت عضویت داشته باشد. قانون سوم مقرر میداشت که حقوق اعضا هیئت عامله شرکتهایباید از ده درصد سود این شرکتهای پس از پرداخت ۵٪ بهره

سپاهد اران تجاوز کند.

بدینسان تدابیر متخذ و از حدود تجدید سازمان ساده شرکت‌های سهامی فراتر میرفت و اهمیت اجتماعی پیدا میکرد. این تدابیر بیشک احساسات و تمایلات رهبری انقلابی را که هنوز بصورت تعظیم برنامه مشخص نمودار نشده بود، منعکس میساخت.

در ماه اوت سال ۱۹۵۲ قوانینی در باره افزایش میزان مالیات بر سود و برقراری سیستم تصاعدی اخذ مالیات از سودهای کلان حاصله از سرمایه‌گذاریها تصویب شد و در عین حال سرمایه‌های ارشی نیز مشمول این قانون گردید. بموجب همین قوانین زمینداران کوچک از پرداخت مالیات معاف شدند.

با اینکه این قوانین اعتقاد رهبری انقلاب را با اصلاحات اجتماعی منعکس میساخت ولی قوانین مزبور از چارچوب جامعه کهنه خارج نمیشدند و ماهیت آنرا دست نخورده نگاه میداشتند.

مجموعه این اقدامات در فعالیت سیاسی منعکس بود. رهبری انقلاب ضرورت کار مجدانه با توده‌ها را احساس میکرد. تحت فشار حوادث که یکی پس از دیگری رخ میداد (انحلال احزاب سیاسی، تصادم با برخی از لیدرهای سنتی این احزاب و اعلام حکومت نظامی)، تشکیل سازمان نجات اعلام شد. این سازمان در آنزمان هنوز برنامه صریحی برای فعالیت سیاسی و اجتماعی نداشت. فقط یک برنامه عمومی ملی اعلام شده بود که فاقد محتوی اجتماعی مشخصی بود. شعار "همه بسازمان نجات" نمودار تمایلی واقعی برای متحد ساختن تمام نیروها، صرف نظر از وجوه اختلاف میان آنها، در یک سازمان واحد بود.

سازمان نجات یک حزب انقلابی نبود، بلکه مجمع ساده کلیه نیروهای واقعا موجود با تمام تضادها و مشکلات آنها بود. با اینکه ورود لیدرهای احزاب سنتی بسازمان جدید ممنوع بود، بسیاری از اعضای این احزاب وارد سازمان شدند. بسیاری از نمایندگان بهره‌روزی متوسط یعنی کسبه، صاحبان صنایع متوسط، دهقانان مرفه و بخشی از روشنفکران نیز وارد این سازمان شدند. این افراد در احزاب سابق امکان زیادی نداشتند و حالا امیدوار بودند که بتوانند از این سازمان بمنفع خود استفاده کنند.

ناتوانی در امر تبدیل این سازمان بحزب حقیقی انقلاب بخودی خود نمودار واقعی نقد آن مشمی اید ثلوثیک روشن در کار سیاسی بود. علت تکیه اساسی بر روی قانونگذاری و تدابیر اداری نیز همین کیفیت بود.

سازمان نجات در ماهیت امر نتوانست موجودیت خود را در میان توده‌ها تثبیت کند. وقتی تجاوز سه‌گانه انجام گرفت این سازمان خود خویش را بانحلال محکوم ساخت، زیرا نتوانست مبارزه خلق را علیه ظالمین رهبری کند. ابتکار مردم کار را به پیدایش اشکال جدید یعنی ایجاد کمیته‌های مقاومت خلقی منجر ساخت.

در طول این دوران رهبری انقلابی نتوانست یک سلسله تدابیر برای شالوده‌ریزی مرحله بعدی اتخاذ کند. در اینجا باید مبارزه شدیدی را که علیه بلوکهای امپریالیستی بطور اعم و علیه پیمان بغداد بطور اخص انجام میگرفت، خاطر نشان ساخت. از آنجمله است: نقش مهم مصر در کثرت‌انسی باند و نسک، خرید اسلحه از شوروی که به انحصار امپریالیستها در زمینه اسلحه و در عین حال انسانه خطر شش‌شوری پایان داد و البته شناسایی چین توده‌ای.

این دوران با تصویب قانون اساسی سال ۱۹۵۶ که بحقیقه من کوششی بود در راه تدوین برنامه انقلابی و تنظیم نظریات دقیق - آغاز شده در این قانون اساسی از جمله خاطر نشان شده که :

- همبستگی اجتماعی بنیاد جامعه مصر است ؛

- اقتصاد ملی باید بروفق برنامه هائی که از اصول عدالت اجتماعی دفاع کنند و هدف توسعه تولید و ترفیع سطح زندگی را تعقیب نمایند ، سازمان داده شود ؛

- از سرمایه به نفع اقتصاد ملی استفاده میشود ، ولی نه بزبان جامعه ؛

- قانون همکاری در زمینه فعالیت اجتماعی و اقتصادی را تضمین میکند و بتوسعه این فعالیت کمک مینماید ؛

- دولت نظارت بر تعاون اجتماعی را بعهده خود میگیرد ؛

وقتی امپریالیستها سعی کردند برنامه های ترقی و توسعه را عقیم گذارند و از واگذاری اعتبار مالی جهت ساختمان سدّ العالی ( سدّ آسمان ) امتناع کردند ، بابرخورد جدی که قاطعیت رهبری انقلابی را در اجراء این برنامه نشان میداد ، روبرو شدند ، ملی کردن کانال سوئز نخستین ضربه ای بود که نه تنها در خاور میانه ، بلکه در تمام کشورهای نواستقلال برانحصارات خارجی وارد آمد . با آنکه ملی کردن کانال يك اقدام سیاسی بود از نظر داخلی سیاسی بود که در جهت برانداختن تسلط اقتصاد امپریالیسم و بخصوص امپریالیسم انگلیس و فرانسه اعمال شد .

موج انقلابی ناشی از این اقدام در سراسر شرق عربی گسترش یافت و زمینه را برای اتحاد انقلابیون عرب در قیام وسیع فراهم ساخت . رئیس جمهور ناصر به لیدر مبارزه انقلابی اعراب علیه امپریالیسم بدل شد . مبارزه در راه استقلال ملی پایه های پخش دولتی را بوجود آورد . دولت کنترل بانکها و شرکت های بیمه و موسسات انگلیسی و فرانسوی را عطفی ساخت . امپریالیسم از تسلط خود بر بانکها و شرکت های بیمه برای کنترل اقتصاد مصر استفاده میکرد ، ولی ملی کردن بدولت امکان داد تمام مکانیسم اقتصادی کشور را تحت کنترل خود گیرد .

پرانز تجاویز سه گانه روشن شد که اگر مصر بخواهد سیاست داخلی مستقلی خود را عملی سازد ، باید علیه نفوذ امپریالیسم در سراسر شرق عربی قیام کند . بدین طریق مصر با یقین نقش موثر در زمینه روابط میان اعراب پرداخت و مسئله وحدت عرب بیک از مهمترین مسائل سیاست آن تبدیل شد . با اینکه این امر مزایای چندی در برداشت ولی در همین حال بر رختی اجتماعی انقلاب این مرحله که بسیاری از مسائل آن هنوز روشن نبود تا به تیر معینی باقی گذشت . این امر مصر را وادار کرد اقدامات خود را در زمینه حل مسائل رشد اجتماعی معتدلتر کند تا شکاف میان سببتهای اجتماعی متفاوت کشورهای عربی وسیعتر نشود .

خلاصه کلام اینکه ضرورت نیل به وحدت کشورهای عربی که رزبههای اجتماعی مخلطی دارند فشار خود را بر شعور اجتماعی و برگزایشها و سیاست خارجی و داخلی اعمال میکند . این امر در مذاکرات عدیده ای که در باره ضرورت اتحاد صفوف و فراموش کردن تضادها و نفرت ها و گذشته ها بعمل میآید نیز انعکاس یافت . ایجاد اتحاد ملی که ورود بان هم برای عناصر بکلی راست و هم برای عناصر بکلی چپ منوع بود ، نمودار این اندیشه هابود . در این اتحاد تمام نیروهای دیگری که شعارهای آنها مبارزه طبقاتی و نفرت طبقاتی را نافی میکرد ، میایست شرکت کنند .



روز ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۵۹ رئیس جمهور ناصر این سیاست را در نطق خود چنین بیان کرد: « اتحاد ملی وسیله ایست که ما بکمک آن میتوانیم جامعه سوسیالیستی دموکراتیک و کثورتیف ایجاد کنیم، وسیله ای است که بکمک آن میتوانیم از هفتاد فهای خود در مورد ایجاد چنین جامعه ای دفاع نماییم. ما ترقی و توسعه خود را نیز میتوانیم بدوون جنگ داخلی، بدوون خونریزی یعنی نه از راه توسل بجنگ طبقاتی، بلکه بسریایه عشق و برادری عملی سازیم.»

این مشی در رشته اقتصادی نیز انعکاس پیدا کرده. دولت با افزایش امکانات بالقوه خویش و با تشدید کنترل کوشید تا سرمایه خصوصی را بشرکت در مبارزه برای رشد اقتصادی کشور وادارسازد و کوشید تا مساحت سرمایه گذار بهار تحت کنترل خود گیرد و سرمایه خصوصی را تابع مقتضیات برنامه عمومی نماید بی آنکه با این عمل مانع رشد سرمایه خصوصی شود.

رئیس جمهور ناصر در همان نطق ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۵۹ اصلی که پایه این مناسبات را تشکیل میدهد نیز اعلام کرد وگفت: « ما برآنیم که در جامعه سوسیالیستی و کثورتیف ما دولت حامی همه است - همه حامی مالکیت خصوصی و هم حامی مالکیت اجتماعی. دولت در دفاع از فرد در قبال هرکس که بخواهد او را استثمار کند مسئولیت دارد. دفاع در قبال استثمار اقتصادی و اجتماعی بمعهد دولت است. من برآنم که ما باید سرمایه خصوصی را آزاد بگذاریم و در عین حال میان این سرمایه و سرمایه اجتماعی از طریق بخش دولتی موازنه ایجاد کنیم تا نگذاریم سرمایه خصوصی دولت را تحت کنترل قرار دهد. من باید از مصرف کننده دفاع کنم و در عین حال منابع درآمد برای صاحبان سرمایه بیابم.»

خصیصه این دوران رشد سرمایه گذاری در بخش دولتی بود. در ژانویه سال ۱۹۵۷ سازمان اقتصاد بعنوان عامل دولت در تنظیم امور مربوط بکلیه سرمایه گذارهای دولتی تأسیس شده. از جمله وظایف آن عبارت بود از تهیه برنامه های تولیدی جدید و نظارت بر بنگاههای خصوصی در زمینه اجرا. برنامه های رشد اقتصادی در عین حال کمیسیون برنامه ریزی نیز تشکیل شد که تهیه برنامه دراز مدت برای رشد اقتصادی و اجتماعی و بسیج نیروهای مولده بخشهای خصوصی و دولتی برای انجام برنامه وسیع افزایش قدرت اقتصادی کشور جزو وظایف آن بود.

صنعتی کردن در این زمان هنوز بحالت شعار باقی ماند. بود. این مسئله همچنان مورد توجه دولت بود و این توجه در اظهارات سیاسی رهبران و در قوانین موضوعه انعکاس می یافت. ولی بهترین گواه توجه دولت باین مسئله این بود که میزان سرمایه گذارهای دولتی در رشته اقتصاد به ۶۱٪ میرسید و ضمناً توجه اساسی بر رشد صنایع سنگین معطوف بود. صنایع سبک در اختیار بخش خصوصی و شرکتهای مختلف گذارده شده بود.

ولی سرمایه خصوصی هنوز نسبت باین همکاری بیمیلی نشان میداد. ادامه این روش خطر عقیم ماندن اجرای برنامه رشد اقتصادی را در برداشت و لذا دولت مجبور شد بیش از پیش در امر تولیدی دخالت کند و کنترل خود را شدت دهد. قوانینی بتصمت مرشد که علیه سرمایه خصوصی متوجه است. در راه توسعه سرمایه خصوصی مواعنی ایجاد میگردد و فعالیت آن با اجرای برنامه های صنعتی کردن کشور منحصر میشود. قوانین جدیدی صادر میشود که سرمایه گذاری خصوصی و تملك اموال غیر منقول را محدود میساخته ولی تمام این تلاشها بیفایده بود و دولت مجبور شد با اقدامات شدید دست بزند. تحقیقاتی که از طرف کمیسیون برنامه ریزی بعمل آمد، نشان داد که نسبت سرمایه خصوصی در کل ملیتی که برای اجرای برنامه رشد اقتصادی اختصاص داده شده از ۱۵٪ - ۱۰ درصد تجاوز نمیکند. دولت تمام سعی خود را بکار برد

برای آنکه از طریق ایجاد علاقه‌مندی مادی به استفاده از سود برای اجرای برنامه پنجساله در بخش خصوصی اعمال تأثیر نماید، ولی این کوشش نیز بهیچگونه نتایج محسوسی نیاورید. سرانجام پس از مذاکرات طولانی دولت مجبور شد در سال ۱۹۵۹ قانونی درباره تعیین حد نصاب سود تصویب کند. بموجب این قانون تقسیم سودی که میزان آن بیش از ده درصد از میزان سود سال ۱۹۵۸ تجاوز کند، ممنوع اعلام شد. مطلب این بود که سرمایه داران تصور میکردند که برنامه افزایش درآمد کمیزان دو برابر در طول دو سال مگر فوق الحاده جاه طلبانه و غیر قابل اجرائی است و نیز آنها میپنداشتند که اگر هم این برنامه عملی شود بطور عمد از محل سود آنها خواهد بود. باینجهت آنها در قبال قانون سال ۱۹۵۹ مقاومت نشان دادند و موفقیت برنامه را آشکارا قابل تردید دانستند و از شرکت در آن سر باز زدند. علاوه بر این سرمایه داران علیه این برنامه که آنرا "قدا کردن نسل کنونی بخاطر نسل آینده" مینامیدند، اعلان جنگ دادند.

در این دوران اندیشه انقلابی در سر در راهی قرار گرفته بود. مبارزه علیه رژیم قاسم در عراق و علیه کمونیستها باوج خود رسیده بود. سرمایه داران میخواستند از این ماجرا برای شحرف ساختن انقلاب از راه صحیح استفاده کنند و این مشی سیاسی را وسیله ای برای ایجاد شرایط اقتصادی مساعد تری جهت خویش قرار دهند.

ولی رهبری انقلابی در این مسئله موضع قاطعی اتخاذ کرد که آینده انقلاب را روشن ساخت. بدین معنی که به تسلیم در قبال فشار سرمایه داری تن در نداد و با اقدامات قاطع علیه کسانی که بخالفت با برنامه رشد اقتصادی برخاسته بودند، دست زد. در این هنگام موافقتنامه دریافت اعتبار از اتحاد شوروی پسرای ساختمان، مرحله دوم سد آسمان پامضا رسیده بود و از پی آن ضربات جدی بر مواضع سرمایه داری و در واقع بر تمام گرایش ها و عقاید و سنن سرمایه داری وارد آمد. بانک مصر، بانک ملی و مطبوعات ملی شدند. انقلاب با قاطعیت در راهی که انتخاب کرده بود به پیشروی پرداخت.

این امر موجب شد که سرمایه خصوصی بیش از پیش از شرکت در اجراء برنامه پنجساله که برقراری کنترل شدید تری را بر سرمایه ایجاب میکرد، برکنار شود. برنامه توسعه و ترقی بتدریج از حالت یک نبرد در راه منافع صرفا ملی به نبرد در راه تحولات اجتماعی بدل میگردد که با وضوح خاصی در اقدامات سوسیالیستی ژوئیه سال ۱۹۶۱ متجلی شد.

همراه با اقدامات اقتصادی در زمینه سازمانی، سیاسی و ایدئولوژیک نیز اقداماتی انجام میگرفت. اتحاد ملی بکار برای اتحاد صفوف خلق پرداخت تا از اینراه بتواند برنامه ترقی و توسعه جامعه عمل پیوشاند. رئیس جمهور ناصر ضمن نطق ۱۴ ژوئیه سال ۱۹۵۸ خود در بخشی مؤلف این دوران در آن تفحصات تشکیلاتی توصیف کرد و گفت:

"اتحاد ما، اتحادیست که تمام نیروها و تمام فرزندان ملت واحد عرب را در بر میگيرد. در این اتحاد نباید هیچگونه انحرافی برآست یا بچپ، هیچگونه تبعیضی برای عده ای و امتیاز برای عده دیگر وجود داشته باشد."

هدف عده این دوران ایجاد سازمان سیاسی برای متحد ساختن نیروهای "معتدل" نه فقط در مصر بلکه در تمام کشورهای عربی بود. شعار سوسیالیسم کثرتی را تیف و دموکراتیک اعلام شد و دولت طی مدت معینی نسبت به اصل کثورتراستیمون توجه فراوان معطوف داشت. ناصر ضمن مصاحبه ای که کارابخیا روزنامه نگار هندی در ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۵۹ با وی بعمل آورد، گفت: "ما میخواهیم شرکتهای تعاونی

کشاورزی را پایه ای برای دموکراسی که اتحاد ملی بر آن تکیه دارد، قرار دهیم. از پی آن کنفرانس های نهادینه گان شرکتهای تعاونی روستائی که دولت و شخص رئیس جمهور ناصر توجه بسیار زیادی به آن داشتند تشکیل گردید.

البته نظریه سوسیالیسم تا آن زمان هنوز روشن نبود. مسئله برقراری کنترل خلق بر وسایل اساسی تولید هنوز مطرح نشده بود ولی این اندیشه همراه با تشدید ضرورت تأمین اجراء موقیعت آمیز برنامه ترقیسی و توسعه و ادامه امتناع سرمایه داران از شرکت در اجراء آن بتدریج پدید میگردد.

دولت متوجه بود که اگر طبقه سرمایه داران کوچکترین امکان و آزادی کارفرمائی داده شود، این طبقه در چنین اوضاع و احوالی بمیزان زیادی تحکیم خواهد یافت و سودهای هنگفت بدست خواهد آورد. بموجب برنامه توسعه و ترقی درآمد ملی میبایست در سال ۱۹۵۹ به ۱۲۸۲ میلیون لیره مصری و میزانی دستزد به ۵۷۰ میلیون لیره مصری یعنی به ۴۴٪ کل درآمد ملی بالغ گردد و حال آنکه درآمد صاحبان مالکیت خصوصی (سود، ربح و بهره مالکانه) میبایست به ۵۱٪ کل درآمد ملی یا به ۷۱۲ میلیون لیره مصری برسد. ضمناً تمام درآمد کارگران و کارمندان بخشهای مختلف و از انجمله پرداختهای بیمه و میزان پنی اندازها و پرداخت فوق العاده ها و امتیازات تعاون اجتماعی و غیره جزو دستزد بحساب آمده بود. در برنامه پیش بینی شده بود که میزان درآمد کارمندان در سالهای ۱۶۴۵-۱۹۶۴ به ۱۷۹۵ میلیون لیره مصری برسد. دستزد و حقوق میبایست ۴۲٪ (۷۵۹ میلیون لیره مصری) و درآمد صاحبان مالکیت خصوصی ۵۸٪ (۱۰۳۶ میلیون لیره مصری) باشد. بموجب آمار رسمی در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۵۲ زمینداری خصوصی در زمینهای بمساحت بیش از ۲۰ فدان (یک فدان برابر با ۴۲٪ هکتار است) ده درصد افزایش یافته و به ۱۶۲ هزار فدان رسیده بود.

این امر برای انقلاب خطر جدی در برداشت بخصوص اگر در نظر گرفته شود که صاحبان ثروت هم در صنایع و هم در کشاورزی برنامه توسعه و ترقی اقتصادی را تحریم کرده بودند. با اینجهت رهبری نمیتوانست از برداشتن گامهای قاطع و مشخص برای تعیین آینده انقلاب و اشکال و محتوی اجتماعی آن خودداری کند. بدینسان کوشش برای تعیین راهها و اهدافی روشن انقلاب در اوضاع و احوالی که مبارزه طبقاتی حدت یافته بود، آغاز شد. بمرور زمان هم رهبران و هم توده های مردم تجاربی از کامیابیها و ناکامیهاسا بدست آوردند. تحلیل سالمی که بتواند زمینه را برای تنظیم رهنمودهای مشخص تئوریک فراهم سازد ضرورت مبرم پدید آورد.

طبیعی است که سرمایه داران و روشنفکران نزد یک پانتهامی داشتند نظریات تئوریک خود را تحمیل کنند. رهبری انقلابی در همانحال که تلاش عظیم بحمل میآورد تا تحت تأثیر نظریات بورژوائی قرار نگیرد فشار توده های مردم و ضرورت عینی تنظیم یک برنامه تئوریک را نیز که میبایست نظریات مربوط بکار سیاسی و رشد اقتصادی و اجتماعی را بروشنی تشریح کند احساس مینمود. تئوری ای لازم بود که راه انتخاب شده توسط انقلاب را تائید کند.

تلاشهای متعددی بحمل آمد برای آنکه بخش مشرقی روشنفکران بکار تنظیم تئوریهای جلب شود. در طول تمام این مدت تفحصات آفریننده انجام میگرفت. ولی ترکیب اجتماعی اتحاد ملی و جدائی میان جنبش انقلابی و روشنفکران معتدل و نیز شدت عطل در زمینه مفرد نگاهداشتن نیروهای چپ تنظیم پلاتفرم تئوریک را که بتواند هم تمایلات رهبران انقلاب و هم آمال توده های مردم راضعکس سازد غیرممکن ساخت.

در این اوضاع و احوال رئیس‌جمهور ناصر میبایست انجام این وظیفه را بعهده خویش گیرد. جمال عبدالناصر که با سیر تکامل عینی انقلاب ارتباط محکم داشت، با استفاده از تجارب بین‌المللی و تغییراتی که در نحوه تفکر سوسیالیستی و برنامه‌های سوسیالیستی روی داده بود، توانست یک سلسله ترمولهای مهم تئوریک تنظیم کند.

برنامه پنجساله بدون برقراری کنترل تقریباً مطلق بر سرمایه‌گذارهای بخش دولتی قابل اجرا نبود. راه دیگری باقی نمی‌ماند جز ملی کردن و برقراری کنترل عامه و جلب توده‌های زحمتکش بشرکت فعال در ساختمان جامعه رئیس‌جمهور ناصر باین نتیجه پراونیک و تئوریک رسید که تا همین رشد از راه سرمایه‌داری محال است و برنامه ترقی و توسعه جز بر بنیاد سوسیالیستی تحقق پذیر نخواهد بود. او ناگزیری راه حاصل سوسیالیستی مسائل را بمردم اعلام کرد و بدین طریق محتوی نظریه تئوریک و فعالیت سیاسی و اقتصادی ناشی از آنرا تعیین ساخت.

برقراری انحصار تمام فعالیت سیاسی از طرف رهبری انقلابی و نیز ضربات پیاپی بر مالکیت خصوصی به تضعیف نیروهای مخالف سوسیالیسم کمک کرد. رئیس‌جمهور ناصر در مشهور ملی‌خاطر نشان ساخته است که مبارزه طبقاتی ناگزیر است و نمیتوان آنرا نادیده انگاشت. اگر ارتجاع یعنی اتحاد سرمایه و فئودالیسم از نظر اقتصادی و سیاسی خلع صلاح نشوند فرجام مسالمت‌آمیز این مبارزه را نمیتوان تضمین کرد.

بدینسان قوانین ماه ژوئیه در باره تحولات سوسیالیستی در کشور پذیرفته آمد. انقلاب بدون جریان تکامل خود از مراحل مهمی گذشت. مصر با استقلال واقعی نائل آمد، این استقلال را تحکیم کرد و به تحقق رشد اقتصادی و انجام اصلاح ارضی پرداخت. شعارهای مترقی و اقدامات اجتماعی هماهنگ با سرحدات طرح ریزی میشدند و تحقق می‌پذیرفتند. در نتیجه این امر اوضاع و احوالی پذیرفته آمد که سوسیالیسم علمی را بعنوان برنامه تئوریک فعالیت اقتصادی و سیاسی قابل قبول میساخت. اقدامات انجام شده در زمینه ملی کردن که اکثریت و حتی تمام سازمانهای صنعتی و بازرگانی، مؤسسات و شرکتها را در بر می‌گرفت و نیز اقداماتی که در زمینه خلع ید مالکیت بزرگ بعمل آمد، تکامل اصیل محتوی سیاسی انقلاب را نشان میداد.

محتوی اجتماعی انقلاب از همان آغاز تدریجی و گام‌بگام تکامل می‌یافت. ولی اقدامات قاطع در زمینه اقتصاد حکم یک جهش کیفی را داشت و مراحل تکامل بعدی انقلاب را بطور روشن و قاطع معین می‌کرد. بدینسان حدود و شعور مرحله سوم انقلاب نمودار شد.

انقلاب با قاطعیت راه سوسیالیسم را اتخاذ میکند و بنظریه تئوریک مجهز است که بر بنیاد سوسیالیسم علمی در زمینه تئوری و پراونیک تنظیم شده است. انقلاب مخالف خود را باره رشد سرمایه‌داری آشکارا اعلام میکند. علاوه بر این راه رشد سرمایه‌داری و نیز سرمایه‌استثمارگر در مشهور ملی نیز محکوم شد. از پی آن مفرد ساختن عناصر متعدد دی که مالکیت آنها ملی شده یا از آنها خلع ید شده بود، آغاز گردید. قوانینی در باره " مفرد ساختن " این عناصر بتصویب میرسد و اقداماتی شبیه به تصفیه در عرصه فعالیت سیاسی انجام میگردد. افرادی که در دوره گذشته شاغل مقامات برجسته بودند و از امکانات خود برای اعمال نفوذ در روحیات سیاسی کشور استناد می‌کردند از صحنه سیاسی ناپدید شدند.

در این اوضاع و احوال مبارزه طبقاتی شکل کاملاً مشخصی بخود می‌گیرد. حدود و شعور اردوگاه دشمن انقلاب مشخص میگردد. کسانی هم که با انقلاب همراه شده بودند یا این امید که بتوانند رشد آنها متوقف سازند در این اردوگاه قرار گرفتند. بسیاری از محافظه‌کاران که در مراحل اولیه انقلاب شعارهای

سوسیالیستی را الفاظ پوچی که برای تأخیر در "مصرف کننده" در نظر گرفته شده تلقی میکردند، با بیزارد و نگاه پیوستند. آنها میپنداشتند که تخییرات فقط صوری خواهد بود و به بی بنا دست زد نخواهد شد.

در این مرحله لازم بود که فعالیت اردن نگاه پاران انقلاب نیز تشدید شود. رهبری اعلام کرد که نماینده توده های کارگر و دهقانان و تمام زحمتکشان است و نیز لازم بود نعم واقعی در اختیار زحمتکشان گذاشته شود. تدابیر چندی در این زمینه اتخاذ شد: ۲۵٪ سودی که برای کارگران کنار گذاشته میشود میبایست تعادلسی در توزیع درآمد ها ایجاد کند و تناسب میان میزان کل دستمزدها و درآمد صاحبان ثروت را تعدیل نماید، کارگران در مشاغل اداری و مؤسسات شرکت داده میشوند، در انجمن های محلی و در مجلسی ۵۰٪ کرسیها برای کارگران تضمین میشود، شکل دموکراتیک حکومت بنیاد ارگانهای حکومت ملی اعلام میگردد. به موازات این اقدامات میزان حداقل دستمزدها نیز معین میشود و غیره و غیره.

در رشته کشاورزی قانونی در باره دومین اصلاحات ارضی تصویب میسر شد. این قانون از نظر ازمیت که داشت انقلاب جدیدی بود که ایمان بسوسیالیسم و بضرورت دقاع از دست آورد های انقلاب را در توده های کارگر و دهقان راسخ میداد. تحولات جدید یکی پس از دیگری تحقق می پذیرد. مؤسسات مختلطی که علاوه بر دولت بخش خصوصی نیز در آن تملک داشت، به تملک دولت در میآید. سرطایه دارانی که مالکیت آنها مشمول ملی کردن ناشی از اصلاحات سال ۱۹۶۱ نمیشد یکی پس از دیگری مشمول قانون ملی کردن و خلع پذیر میگردد.

در سال ۱۹۶۲ حد نصاب میزان غرامت صاحبان سهام ۱۵ هزار لیره استرلینگ معین شد و این امر امکان ثروت افزایی خصوصی را محدود میساخت. بدینسان اوضاع و احوال جدیدی پذیرد آمد. سوسیالیسم به ملاکی تبدیل شد که بوسیله آن دشمنان انقلاب از دستان آن تمیز داده میشود.

تمام این نکات در مشهور ملی که خصائص و هدفهای انقلاب را معین میکرد پایه های علمی آنرا مستدل میساخت، انعکاس یافت. این مشهور بر پایه علمی توجه عمیق بواقعیت عرب و امکانات انقلابی و توانائی مبارزه در راه تحول ملی تنظیم شده بود. ضمناً مشهور ملی بهمیچوجه یک فرمول ثابت و متحجر نیست. ناگزیری تغییر آن بعنوان سند سیاسی و برنامه عملی در صورتیکه تکامل عینی انقلاب آنرا ایجاب کند، تصدیق شده است. سال ۱۹۷۰ بعنوان تاریخ تجدید بحث برای فرمول جدید متناسب با تغییر اوضاع و احوال معین شده است.

یکی از مهمترین نکات مشهور ملی تأکید این مطلب است که "حل سوسیالیستی وظیفه برانداختن عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی در مصر و نیل به پیشرفت و ترقی از راه انقلابی بر پایه انتخاب تجربی انجام نمیگیرد، بلکه یک چیرتاریخی است که واقعیت عینی و آمال توده های مردم و تخییر اوضاع و احوال سراسر جهان در نیمه دوم قرن بیستم - آنرا ایجاب میکند." در این سند تأکید میگردد که "تنظیم برنامه صحیح برای نیل به پیشرفت و ترقی فقط بر پایه سوسیالیسم علمی میسر است." دوران تجدید نظر همه جانبه در ارزشها آغاز شد. ثروتتندان سعی داشتند خود را از اتهام داشتن ثروت ببری نگاه دارند و اصرار داشتند که آنها را کارگر و دهقان قلنداد کنند. بسیاری از کارگران و دهقانان امکان پیدا میکنند مقامات مهمی را در اتحاد سوسیالیستی عربی اشغال نمایند. در عین حال منقرض ساختن کلیه کسانی که مشمول اقدامات سوسیالیستی بودند در حکم منفرد ساختن طبقاتی بود.

از بی آن عناصر سیاسی چپ از بازداشتگاهها و زندانها آزاد میشوند و برای جلب آنان با انقلاب کوشش بعمل میآید. با وجود دشواریهای عدیده کار در زمینه توسعه و ترقی انجام میگردد. نمودار رشد اقتصاد ارقامی است که از شاخص های متوسط در سایر کشورهای آزاد شده (۶٪) بیشتر است و

درآمد ملی سالانه ۷٪ افزایش می یابد. مؤسسات صنعتی بسیاری ساخته میشود و برناوه های مربوط  
یکشاورزی عملی میگردد. سهم سرمایه گداری دولتی به ۹۴٪ میرسد. ساختمان مرحله اول سد الفسالی  
پایان میرسد.

در این اوضاع و احوال انتخابات مجلس ملی بعمل آمد. ثروتمندان و نمایندگان قشرهای مرفه با کارگران  
و دهقانان همه مغالزه پرداختند و این خود نشانه تغییراتی بود که در نتیجه رقم های ژوئیه سال ۱۹۶۱  
در افکار پدید آمده بود.

چون خصلت رشد مسالمت آمیز و تدریجی انقلاب تغییر بسیاری از شعارها را در مراحل معین ایجاد  
میکرد در شعار واگذاری ۵۰٪ کرسیهای مجلس ملی بکارگران و دهقانان نیز تغییرات چندی بعمل آمد.  
شعارهای انقلابی همه اعم از دست و دشمن روی خوش نشان میدادند، ولی برخی از آنها که این  
شعارها را تنها الفاظ پوچ تلقی میکردند، سعی داشتند از آن بسود خود استفاده کنند.

اما با وجود همه اینها شعارها بتدریج درازهان توده ها که سرانجام همانها باید باین شعارها جا  
عمل بیوشانند ریشه های عمیق میدادند. در مورد شعار سوسیالیسم همین جریان رخ داد. رهبری انقلابی  
این شعار را طی چندین سال متوالی اعلام میکرد. نمایندگان طبقات ثروتمند باین امید که شعار مزبور عملاً  
نخواهد شد بآن سازگاری نشان میدادند. ولی این شعار بتدریج درازهان توده ها که برای تحقق آن  
ضرورت ناگزیر قائل بودند، رسوخ کرد. توده های مردم سوسیالیسم ایمان عمیق پیدا کردند و آمادگی خود را  
برای دفاع از آن نشان دادند.

حال بیست و شش شعار واگذاری ۵۰٪ کرسیهای مجلس ملی بکارگران و دهقانان چه سرنوشتی پیدا کرد.  
چون تمام کسانی که دستمزد دریافت میکردند و از آن جمله رؤسای مؤسسات بزرگ جزو طبقه کارگر قلمداد شده  
بودند و حتی صاحبان ۲۵ فدان زمین جزو دهقانان بشمار آمده بودند (این مقدار زمین برای هر بالنسبه  
زیاد بود، بخصوصی یاد نظر گرفتن اینکه قیمت محصولات کشاورزی ترقی کرده بود) - لذا نمایندگان اقشار  
متوسط امکان یافتند کرسیهای را که برای کارگران و دهقانان در نظر گرفته شده بود، اشغال کنند. اگر این  
نکته را هم در نظر بگیریم که ۵۰٪ بقیه کرسیهای مجلس ملی بنمایندگان قشرهای متوسط اختصاص داده  
شده بود، آنوقت روشن میشود که ترکیب طبقاتی مجلس مقننه کشور بسود این قشرها تغییر یافته بود.

این تنها مجلس ملی نیست که چنین ترکیبی دارد. عین همین وضع در حلقهات پائین و وسط اتحاد  
سوسیالیستی عربی نیز مشاهده میگردد، زیرا نمایندگان همان قشرها یعنی رؤسای ادارات و مؤسساتی  
که اتحاد سوسیالیستی در آنها سازمان دارد و نیز بازرگانان و صاحبان مشاغل آزاد در نتیجه انتخابات  
در این حلقهات رسوخ کرده بودند. در دهات برخی عناصری که در گذشته نیز در آنجا تسلط داشتند، توانستند  
مقامات مهم را اشغال کنند. البته کسی را نمیتوان در این امر مقصود دانست. هر طبقه ای در نتیجه وارد آمدن  
ضریت سریع نفوذ اقتصادی خود را از دست میدهد، ولی وزن اجتماعی و ارتباطات آن فقط بهر زمان که طبقه  
دیگری جایگزین آن میگردد، مختل میشود. این کار بکنک انتخابات باستانی و سریع انجام پذیر نیست،  
بخصوص در دهات که روابط و نفوذ خویشاوندی در آن همچنان شدید است.

این نکته را هم باید در نظر گرفت که باطرد نفوذ آنها و صاحبان سرمایه های بزرگ از صحنه فعالیت  
سیاسی بدشمنان اصلی انقلاب ضربت وارد شد و اگر با امروز از وجود نمایندگان قشرهای متوسط یعنی  
دهقانان ثروتمند و کارمندان عالیرتبه و بازرگانان ثروتمند و متوسط سخن میگوئیم بهمیچوجه مخالف آنها  
نیستیم. ما فقط با اهمیت تغییرات وارد در ترکیب طبقاتی ارگانهای توده ای و مقننه اشاره میکنیم که از طریق

طرد این عناصر انجام نگرفته ، بلکه از طریق تأمین وزن مخصوص زیاد کارگران و دهقانان عملی شده است .  
پروسه جلب نمایندگان قشرهای متوسط با انقلاب سوسیالیستی زمان و کار می خواهد .

در عین حال باید میان قشرهای متوسطی که در تولید بکار تولیدی اشتغال دارند و در افزایش تولید و بخصوص در کشاورزی نقش مثبت بازی میکنند از یکسو و عناصر طفیلی که بکار تولیدی نمیپسندند بلکه بطفیلی بخش دولتی با زد و بند در بازار سیاه و نقض قوانین ثروت می اندوزند ، از سوی دیگر قرق گذاشتن فرق میان این دو گروه تنها جنبه اخلاقی ندارد . این دو گروه از یکطرف عبارتند از شاغلان امور تولیدی که باید مورد تشویق قرار گیرند و از طرف دیگر انگلهائی که بر دیگر جامعه نشسته اند و باید از شر آنها خلاص شد .

ولی باید بخاطر داشت که در سازمانهای توده ای و در ارگانهای مقننه فقط قشرهای متوسط نمایندگی ندارند . کارگران و دهقانان با انتخاب افراد برجسته در این ارگانها و سازمانها که در انجام مقامات مهم اشتغال کرده اند ، بدون شك ، نتایج مشهود بدست آورده و با این عمل شالوده تحقق شعار سوسیالیسم را ریخته اند . در عین حال این موفقیت آنها تجربه منحصر بفردی است برای کشورهای عربی و آن کشورهای خاور نزدیک و میانه که کارگران و دهقانان آنها هنوز به اشتغال چنین مقامات اجتماعی ناائل نیامده اند .  
بهر تقدیر تشکیل مجلس ملی و ارگانهای اتحاد سوسیالیستی عربی و تثبیت مبتنی بر قانون اساسی کسبه پس از انتخابات مجلس ملی صورت گرفت و نیز اختیارات قانونگذاری آن و کنترلی که از طرف آن انجام میگیرد ایجاد میکند که دولت در اقدامات خود ترکیب طبقاتی مجلس ملی و ارگانهای اتحاد سوسیالیستی عربی را در نظر بگیرد .

در زمینه اقتصاد نیز همین وضع پدید آمده است . وقتی دولت در جریان اجرای اولین برنامه توسعه و ترقی نعم فراوان برای کارگران و دهقانان تأمین کرد ( افزایش دستمزد ، تضمین اشتغال ، تعاون اجتماعی و حقوق بازنشستگی ، درمان رایگان ، تعیین حد اقل دستمزد و غیره و غیره ) ، نمایندگان قشرهای متوسط را نیز بعلافت نقشی که در جامعه دارند میبایست از برخی نعم برخوردار کنند . دولت مجبور شد تا ابیروی اشتغال نماید که میزان خساراتی را که قشرهای متوسط ناگزیر میبایست در جریان اجرای برنامه توسعه و ترقی اقتصادی متحمل گردند ، بحد اقل برسانند . وضعی که پیش آمد ظهیری بود که در نتیجه آن برنامه موجب ایجاد نعم هر چه بیشتر و افزایش درآمدها و ترفیع سطح زندگی و فراهم ساختن این جریان وضع قشرهای متوسط را تقریباً از بیخ و بن دگرگون ساخت ، خواستهها و توقعات آنان بیشتر شد و این عوامل ناگزیر میبایست در عرصه ایدئولوژی نیز منعکس گردد .

برخی از نمایندگان قشرهای متوسط که میدیدند بخش دولتی گاهگاه نمیتواند توقعات را برآورد سازد و یا نمیتواند متخصص و مدبر پیدا کند ، از این وضع برای رسوخ در عرصه فعالیت بخش دولتی استفاده کردند . در نتیجه این امر گروههای اجتماعی جدیدی پدید آمدند که عبارت بودند از میانکاران و تحسویل دهندگان کالا و غیره . این گروه بتدریج که ثروت افزایشی کردند توانستند وزن معینی در جامعه بدست آورند آنان عمدتاً میکوشند در شوازیهای موجود در عرصه بخش دولتی را افزایش دهند و برای اینکار به تطبیع روشها متوسل میشوند تا این بخش را بطبع تحصیل سود برای خود بدل کنند . اگر ترقی قیمتهای محصولات کشاورزی را هم باین جریان اضافه کنیم می بینیم که هم در شهر و هم در دهه شرایط مساعدی برای پیدایش گروههای فوق العاده ثروتمند پدید میگردد .

البته ثروت اندوزی برای سوسیالیسم خطر مستقیم ندارد زیرا قوانین موجود امکانی برای تبدیل آنند و

بسرمايه واستفاده از آن براي احداث مؤسسات خصوصي و بالنتيجه استثمار سرمايه داري باقي نميگذارد .  
مع الوصف نمايندگان اين گروهها كه ثروتمندان دانا افزايش مي يابند ، بمقاومت در قبال ساختمان سوسياليسم  
پرداخته اند . روشن است كه همراه با افزايش ثروت آنها موضعيگري خصمانه آنها عليه سوسياليسم نيز  
تشد يد خواهد شد .

اين امر موجب حدوث مبارزه طبقاتي شده است . مرتجعين نسل كهنه تشجيع شده و همراه با  
"تود ولتان" جيبه واحدی عليه ترقی و پیشرفت تشکیل میدهند . اينان در مبارزه خود از شعارهای مختلف  
نظير شعار آنتي کمونيسم استفاده ميکنند و هرگرايشي چپ را کمونيسم مينامند و نيز ميکوشند هر جنبش مرفقي را  
مقتاد با "سوسياليسم عربي" جلوه دهند .

ولي مظهره اينقدرها هم تيره نيست .  
اولا بايد خاطر نشان کرد كه هيچكس جرات نكرد و هرگز جرات نخواهد كرد سوسياليسم را كه شعار  
و نظريه مورد قبول مردم است بي مقدار جلوه دهند . بد ين طريق مانع اين گروهها در چارچوب اصول سوسياليسم  
انجام خواهد گرفت و آنها جرات نخواهند كرد بحطه مستقيم عليه آن سپردازند . سوسياليسم امروز با رمان  
بلي مصر و به تكيه گاه استقلال ملي آن بدل شده است . ثانيا اقتصاد ما از يك امتياز اساسي برخوردارست  
كه بآن امكان ميدهد در برابر انواع عناصر طفيلي ايستادگي كند و گريان خود را از شر آنها خلاص نماييد .  
اين امتياز اينست كه اقتصاد ما براي هميشه از زير بار هرگونه نفوذ خارجي آزاد شده است .

نكته مهمتر اينست كه رهبري انقلاب در دست افراد مطمن است . كماليه در راهس دولت قرار  
دارند ، احترام و علاقه توده هارا بخود جلب کرده و توانائي خود را براي آوردن ضربات قاطع در  
لحظات مناسب نشان داده اند . رهبري انقلابي براي ايجاد يك دستگاه اثر بخش جهت حل صحيح  
مسائل مردم ريز كوشش ميکند و نيز ميکوشد يك سازمان سياسي ( دستگاه حزبي ) بوجود آورد كه داراي  
يكپارچگي و ترمش بيشترى باشد و يدرك مشكلات خلق و بررسي آنها و يافتن راه حل صحيح قادر باشد .

ايجاد يك چنین سازمان سياسي واقعا مسئله حياتي شده است . اتحاد سوسياليستي عربي كسبه  
اكتون شش ميليون عضو دارد ، يك سازمان توده ايست ، ولي حزب بمفهوم واقعي كلمه نيست . از اينجاست  
ضرورت ايجاد سازمان سياسي محدد ي كه از كادرهاي حزبي هرزیده و باسواد يکه ميتوانند توده هارا بسنج  
و هد ايت نمايند و مشكلات آنها را درك كنند ، مشكل باشد .

براي اجرا م و مين برنامه پنجساله شوق و ذوق توده هاي مردم و اعتقاد عميق آنها بضرورت تن در  
دادن ببرخي از خودگذشتگي ها ضرورت دارد .

بطور يکه تجربه نشان ميدهد براي آنکه بتوان از بخش دولتي در قبال عناصر طفيلي و سود هرز دفاع  
کرد تنها قانون کافي نيست . با قانون ساده نميتوان بازار سياه و احتكار را از بين برد . براي حل اين مسئله  
بسايد کنترل اثر بخشي را از طرف خود مردم ترتيب داد .

بسج توده هابراي انجام موفقيت اميز برنامه و حو عناصر طفيلي و سود هرز فقط از عهد ه يك  
سازمان سياسي برمي آيد . اگر يکي از مهمترين مشكلات امروز کمبود کادر اداری وقتي صد يق و وظيفه شناس  
مؤمن بسوسياليسم است سازمان سياسي ميتواند کادر فني کارآمد ي که از ميان مردم برخاسته باشند در  
اختيار انقلاب بگد ارد .

بد ينسان مسئله سازمان سياسي بمهمترين مسئله انقلاب و شايد هم به عهد ه ترين مسئله آن بدل  
ميگردد . انجام اين وظيفه قدر اول بيشك موجبات لازم را براي برداشتن گام تازه در راه برانداختن موانع



موجود در راه تکامل انقلاب فراهم خواهد ساخت. گامهای تازه برای پیشبرد انقلاب را میتوان در سمت های زیرین برداشت (۱).

(۱) اتخاذ تدابیر انقلابی برای پایان دادن به ثروت اندوزی عناصر طبقه ای که ثروت خود را بزیان خلق و بخش دولتی گرد می آورند، مسدود ساختن تمام روزه های که ثروت از آنها بخارج درز میکند و انجام اقدامات لازم علیه گروههای مفاطحه کار و بازرگانان عده فروش و شك نیست که این اقدامات فقط علیه این گروهها نخواهد بود، بلکه کلیه گروههای دشمن انقلاب را نیز بگناچار باید ببرد یگر آنها را از عرصه حیات اجتماعی طرد کرد، در برخورد گرفت، از طرف دیگر این اقدامات روحیه انقلابی مردم را بالا خواهد برد و آنها را برای دفاع از انقلاب بسیج خواهد کرد.

(۲) تحکیم وحدت نیروهای سوسیالیستی در داخل سازمان سیاسی. این سازمان از لحاظ ترکیب طبقاتی خود باید بطور عده از کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی متشکل باشد.

(۳) ترفیع سطح کار ایدئولوژیک و تبلیغات بمنظور برانداختن مفاهیم کهنه و تکامل پدیده نو.

(۴) تصفیه مجدد دستگاه دولتی بمنظور برکنار ساختن کلیه عناصری که علیه سوسیالیسم عمل میکنند از مقامات بسیار مهم.

(۵) تنزل قیمت های مهمترین کالا های مصرفی برای سبک کردن بار زحمت کشان.

(۶) اگر تفاوت میان سطح درآمد ه از زیاد تر شود باید شعار کاهش تفاوت میان طبقات را با شدت بیشتری بیان کنید. ضمناً مبارزه برای تحقق این شعار باید هم در زمینه عملی و هم در زمینه ایدئولوژیک انجام گیرد.

(۷) متحد ساختن کلیه نیروهای انقلابی کشورهای عربی در جنبه واحدی که قادر باشد در برابر امپریالیسم و ارتجاع محلی ایستادگی کند و موج انقلابی جدیدی را شالوده ریزد که آسیا و افریقا و امریکای لاتین را در برگیرد.

(۱) پس از پایان نگارش این مقاله، روز ۶ ماه مه یکی از دهقانان عضو اتحاد سوسیالیستی عربی در ده کمشیش بدست قاتلی که از طرف یک خانواده فئودال فرستاده شده بود کشته شد. از همان آغاز معلوم بود که این قتل هدف سیاسی داشته و آن این بود که دهقانان را از بازمانده های طبقات استثمارگر یعنی از فئودالها و سرمایه داران بترسانند.

این حادثه در سراسر کشور حس بیزاری از بازمانده های استثمارگران بوجود آورد. دولت انقلابی کمیته ای بریاست مارشال عبد الکریم عامر معاون رئیس جمهوری برای انجام اقدامات اقتصادی و سیاسی جهت برانداختن کلیه بازمانده های استثمارگران در تشکیل داد دولت تمام املاک خانواده هائی را که هنوز از قوانین سوسیالیستی طفره می رفتند تحت کنترل خود گرفت و این خانواده ها را از ده بیرون کرد و تدابیر بسیاری برای تضعیف قدرت سیاسی این نیروهای سنتی اتخاذ کرد. این تدابیر در سایر نیروهای ضد امپریالیستی نیز تا شمیر زیادی می بخشد. این اقدامات پشتیبانی مؤثریست از مبارزه نیروهای سوسیالیستی در راه صحو کلیه عناصر خصم.

اقداماتی که دولت از بی حادثه کمشیش انجام داد تحولات سیاسی بسیار مهمی را آغاز میسند که اهمیت آنها همسنگ اهمیت تصمیمات اقتصادی متخذ در ژوئیه ۱۹۶۱ خواهد بود. این اقدامات مواضع انقلاب سوسیالیستی را در جمهوری متحد عرب بیش از پیش تحکیم خواهد بخشید.

بدینسان انقلاب مصر میتواند راه خود را از میان تمام دشواریها اعم از داخلی و خارجی هموار سازد و ترجمان آمال و اراده خلق ما و نه فقط خلق ما بلکه تمام خلقهای عرب و افریقائی باشد. انقلاب مصر تنها بمصر تعلق ندارد، بلکه بتمام جامعه بشری تعلق دارد که با ایمان و احترام بتجربه عظیم مصر مینگرد. این انقلاب تنها بیک نسل هم تعلق ندارد، بلکه مبین امید تمام انقلاب بیون گذشته و آینده است. این انقلاب تنها ارتیه مردم مصر نیست، بلکه ارتیه تمام مللی است که در مبارزه بخاطر استقلال پیروز شده و در جستجوی راه نوین هستند.

در این زمینه ما میتوانیم مسئولیت خود را در قبال اقدامات قاطع برای دفاع از این انقلاب و تکامل آن محسوس کنیم. دفاع از انقلاب مصر و پیشرفت آن بسوی سومیا لیمس وظیفه کلیه نیروهای ترقیخواه مصر و شرق عربی است. این کار وظیفه نیروهای ترقیخواه و انقلابی تمام جهان نیز هست.

---

## حزب سوسیالیست متحده آلمان

ه . گگل

حزب سوسیالیست متحده آلمان چند هفته قبل از بیستمین سال تأسیس خود برای گشودن راه ایجاد تفاهم متقابل میان طبقه کارگر و دولت آلمان که برای تأمین صلح و حل مسالمت آمیز مسئله آلمان ضرورت دارد ابتکار آرای اهمیت فراوان از خود نشان داد. روز ۷ فوریه سال ۱۹۶۶ کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان (ح. س. م. آ.) نامه سرگشاده ای برای نمایندگان کنگره در تموند - حزب سوسیال - دموکرات آلمان (ح. س. د. آ.) (که دیرتر یعنی در ۱۵ ژوئن ۱۹۶۶ برگزار شد) و برای تمام نمایندگان و دوستان سوسیال دموکراسی در آلمان غربی ارسال داشت.

کمیته مرکزی ح. س. م. آ. در نامه سرگشاده خود خطر بزرگی را که از جانب امپریالیسم و ملیتاریسم آلمان غربی صلح و امنیت را در آلمان و اروپا تهدید میکند بنحوی مفصّل تشریح کرد و خاطر نشان ساخت که ح. س. م. آ. و ح. س. د. آ. بعنوان دو حزب بزرگ و دولت آلمان مسئولیت خاصی را در امر دفع این خطر و تأمین آینده مسالمت آمیز و سعادت تمدن به عهد دارند. باینجهت در نامه سرگشاده پیشنهاد شده بود که هر دو حزب گفتگوی شخصی را بایکدیگر در باره مسائل حیاتی مهم طی آلماتیها آغاز کنند و بدینسان دست کم بعد اقل نزدیکی و توافق نظر بر سر مسائلی صلح و همکاری برای برطرف ساختن تجزیه آلمان ناظر آیند.

این ابتکار ح. س. م. آ. که بقرارهای کنگره ششم آن (ژانویه سال ۱۹۶۳) متکی بود در جمهوری متحده آلمان و آلمان غربی و نیز در میان محافل اجتماعی جهان انعکاس وسیع پیدا کرد. هم در آلمان و هم در عثمان این ابتکار را بعنوان نمود آرمیاسمیت بپذیر و هود قضا ح. س. م. آ. تلقی کردند. این ابتکار عاقلانه بویژه سه نتیجه شایان توجه ببار آورده است.

نخست آنکه در پرتو پیشنهاد های عملی ح. س. م. آ. برای نخستین بار پس از سالها در

ح. س. د. آ. و سایر محافل آلمان غربی صاحبه داضه د ارتزی در باره اقدامات لازم جهت تأمین صلح و ضرورت برقراری مناسبات عادی میان دولت آلمان و آئنده آلمان صلح دوست دموکراتیک و مترقی و نیز مسئولیت طبقه کارگر و احزاب و سازمانهای آن - آغاز گردید. این مسئله بیشتر مفهوم شده که سیاست کنونی بن در مورد مسئله آلمان به بن بست افتاده و حالاد بگر بدون جمهوری دموکراتیک آلمان و حزب رهبر

آن یعنی "ح. م. آ." و بطریق اولی با مبارزه علیه آنها در امر حل مسأله آلمان نمیتوان بکوچکترین پیشرفتی نائل آمد.

در جمهوری فدرال آلمان عده هرچه بیشتری از افراد باین نتیجه میرسند که نیروهای طرفدار صلح در آلمان غربی و جمهوری دموکراتیک آلمان میتوانند با تشریح مساعی راه را بر سیاست تلافی جویانه میلیناژیت-های آلمان غربی که برای صلح خطرناک است سد کنند. در مرحله اول گفتهگو (د یالوگ) طبقه کارگر جمهوری دموکراتیک آلمان و عده زیادی از واحد های طبقه کارگر آلمان غربی بیکدیگر نزدیک شدند. در عین حال قشرهای دیگر مردم آلمان غربی و از انجمله بسیاری از نمایندگان روشن فکران انساندوست نیز در این گفتهگو روز بروز بیشتر شرکت کردند. کنگره "ح. م. آ." در دره شوندر نیز تحت نام آشکار ابسکار "ح. م. آ." برگزار شد. تقریباً تمام سخنرانان کنگره به تصریح یا تلویح روی مسأله لالات و پیشنهاد های "ح. م. آ." مکتب میکردند.

دوم آنکه در عین حال باروشنی و وضوحی بیش از هر زمان دیگر آشکار شد که دشمنان سوگند خورده صلح و خلع سلاح و هرگونه موافقت در کجای آلمان مقیمند. امپریالیستهای آلمان غربی و دولت آنها در بن و رهبری حزب دموکرات مسیحی (ح. د. م.) بلافاصله و بالحنی شدید پیشنهاد "ح. م. آ." را رد کردند و بقتضای فعالیت ضد کمونیستی پرداختند و همراه با آن شیوه تلافی جویی را بصدای درآوردند و "ح. م. آ." را به پیروی از سیاست همگامی با "ح. د. م." که توسط رهبران عده آن عملی میشود و نیز برد پیشنهاد های "ح. م. آ." دعوت کردند. بدینسان آنها ببار دیگر موضعگیری عمیقاً ضد طلسمی و ضد صلح وفاقصدی خود را بحفظ و تشدید تشنج در آلمان که از قدرت طلسمی و سرورزی ناشی میشود بپردازد و بخش آلمان و بمحافل اجتماعی سراسر جهان نشان دادند.

در عین حال معلوم شد که هرگونه سیاست تلافی جویی علیه جمهوری دموکراتیک آلمان بهر شکلی که باشد به بن بست دچار میگردد و "ح. م. آ." از سیاست همگامی با "ح. د. م." هیچ سودی نخواهد برد و فقط در شکست های عاملین سیاست تلافی جویی شریک خواهد شد.

سوم آنکه سرانجام ابتکار "ح. م. آ." پس از بیست سال برای نخستین بار موجب شد که میان "ح. م. آ." و "ح. د. م." مکاتبه انجام گیرد و میان نمایندگان رهبری هر دو حزب مذاکرات رسمی بعمل آید. اگر در گذشته هیئت مدیره "ح. م. آ." اصولاً به پیشنهاد های "ح. م. آ." جواب نمیداد، ولی بنامه سرگشاده ۷ فوریه در روز ۱۹ مارس "پاسخ سرگشاده" داد. کمیته مرکزی "ح. م. آ." در تاریخ ۲۵ مارس نظر خود را بصورت دومی نامه سرگشاده بیان داشت. کمیته مرکزی "ح. م. آ." روز ۲۷ آوریل بدومین "پاسخ سرگشاده" رهبری "ح. م. آ." که روز ۱۵ آوریل ارسال شده بود، بسا اعلامیه مسوولی در باره تبادل نظریات "ح. م. آ." و "ح. د. م." پاسخ داد و روز ۲۶ مه سومین نامه سرگشاده را برای نمایندگان کنگره "ح. م. آ." و اعضا دستان سوسیال سد موکراسی آلمان غربی فرستاد. در عین حال چند جلسه مشاوره رسمی میان نمایندگان هر دو حزب تشکیل شد که در آنها امکان برگزاری دوجلسه در جمهوری دموکراتیک آلمان و آلمان غربی با پیش بینی سخنرانی نمایندگان هر دو حزب مورد بررسی قرار گرفت.

در پنجم دوازدهم کمیته مرکزی "ح. م. آ. ۰" (۲۸-۲۷ آوریل ۱۹۶۶) رفیق والتر اولبرشت مفهوم هدف تبادل نظر میان "ح. م. آ. ۰" و سوسیال - دموکراتهای آلمان غربی را توضیح داد و گفت "تجربه تاریخی مردم آلمان بیا می آموزد که باید خطراتی را که در آلمان غربی شدت میگیرد و مردم را تهدید میکند بموقع برطرف ساخت" "باینجهت" "ح. م. آ. ۰" "برای انجام مذاکرات با" "ح. م. آ. ۰" پیشقدم شد تا طبقه کارگر آلمان غربی در امر درک مسئولیت تاریخی اش و ایفا نقشه که در آلمان غربی بسوی تعلق دارد، کمک نماید.

جمهوری فدرال آلمان که امپریالیستها و میلیتاریستهای آلمانی مسبب دو جنگ جهانی در آن تسلط دارند، اکنون در همین مرکز خطر جنگ جهانی را تشکیل میدهد و از این لحاظ پس از امریکا قرار دارد. آلمان غربی عامل عمده برهم زدن آرامش اروپاست. البته وضع سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آلمان غربی در نتیجه تغییرات بسیار عمده در جهان و در آلمان بصورت صلح و سوسیالیسم انجام گرفته ناپدید ارتشده است. تضاد های میان امپریالیسم آلمان غربی و سایر دول امپریالیستی و نیز آنها گوتیسم طبقاتی در داخل آلمان غربی شدت می یابد. ولی امپریالیسم آلمان غربی که مثل همیشه از ارزیابی واقع بینانه اوضاع عاجز است با اتکا با امکانات اقتصادی و اتحاد خاص خود با امریکا میکوشد تضاد های روز افزون را بشیوه امپریالیستی حل کند و تسلط خود را در اروپا برقرار سازد و بهر طرفی که شده نقشه های جنون آمیز خود را در مورد تجدید نظر در نتایج جنگ جهانی دوم عملی سازد.

گواه این امر دعای دولت بن در مورد مرزهای ۱۹۳۷ و نیز فشار نا هنجار است که امپریالیسم آلمان غربی برای دست یافتن به سلاح اتمی اعمال میکند و نیز پشتیبانی همه جانبه ایست که از تجاوز وحشیانه امریکاییه خلق قهرمان ویتنام بعمل میآورد. گواه این امر در داخله آلمان غربی پایمال ساختن حقوق دموکراتیک مصر در قانون اساسی است که فرمانروایان امپریالیست آلمان غربی بکمک آن سعی دارند شرایط سیاسی مساعدی را در داخل کشور برای تجاوز کاری روز بروز شدیدی تر خود در عرصه جهانی فراهم سازند. بهر ژوازی انحصار گر و حزب آن یعنی "ح. د. م. ۰" برنامه بلند بالائی را تحت عنوان "شالوه ریزی جامعه" برای تابع ساختن مردم به تسلط و سیاست سرمایه انحصاری تعیین کرده اند.

این صورت تکاملی آلمان غربی برای صلح و امنیت آلمان خطر عظیمی در بردارد. زور راه نزدیکی و حصول توافق میان دولت آلمان و احیاء وحدت آنها را در آینده سد میکند. باینجهت اکنون طبقه کارگر آلمان غربی باشد تی. همیشه از هر زمان وظیفه دارد علیه اعمال تجاوز کارانه امپریالیستها بجارزه اثر بخش برخیزد، قدرت سیاسی و اقتصادی آنها را محدود کند و بکوشد تا در آلمان غربی تحولات دموکراتیکی انجام گیرد که تضمینات مطمئنی برای صلح بوجود آورد. هدف عمده ابتکار "ح. م. آ. ۰" این بوده و اکنون نیز اینست که طبقه کارگر آلمان در حل این مسئله خطیر و تفوق بر نیروهای امپریالیسم و جنگ از طریق حصول حداقل توافق و همکاری با طبقه کارگر پیروز شده جمهوری دموکراتیک آلمان - کمک کند. "ح. م. آ. ۰" در نامه های سرگشاده خود به سوسیال - دموکراتها وضع مخروجه جمهوری فدرال آلمان و شرایط متضادی را که کارگران و اعضا سندیکاها و سوسیال - دموکراتهای آلمان غربی امروز بناچار در آن زندگی میکنند و مبارزه مینمایند در نظر گرفت. باینجهت "ح. م. آ. ۰" همانطور که رفیق والتر اولبرشت در پنجم دوازدهم کمیته مرکزی اظهار داشت هیچ مسئله یا خواستی را "خارج از چارچوبی که هر فرد صلح دوست پیرو عقل سلیم چه در جمهوری فدرال آلمان و چه در جمهوری دموکراتیک آلمان بتواند با وجود آن پاک زیر آن امضا کند" مطرح نکرده است. این حزب بویژه پیشنهاد هائی را طرح کرده است که با مقتضیات حیات آلمان و با امکاناتی که امروز، عملاً برای

نزد یکی میان "ح" "س" "م" "آ" و "ج" "س" "د" "آ" موجود است، مطابقت دارد.

کمیته مرکزی "ح" "س" "م" "آ" بسوسیال - دموکراتهای آلمان غربی پیشنهاد کرد تبادل نظر در باره مسائل حیاتی مهم ملت آلمان و اینکه آلمان آیند چه شکلی باید داشته باشد و چه نیروهایی باید در آن نفوذ قاطع داشته باشند یعنی منویولها یا مردم زحمتکش - آغاز کرد، و نیز پیشنهاد کرد که هر دو حزب مشترکاً یاجد آگانه در اعلامیه های خرید تجارز امریکامردم و مقام رامحکوم کنند و قطع جنگ کتیک و خروج بیدرنگ نیروهای امریکائی از ویتنام رازر رئیس جمهوری امریکاطلب کنند. کمیته مرکزی "ح" "س" "م" "آ" در اعلامیه در باره تبادل نظر میان "ح" "س" "م" "آ" و "ج" "س" "د" "آ" و در همین نامه سرکشاده خود چهار مسئوال روشن زهرا در برابر بسوسیال - دموکراتها مطرح کرد:

۱ - آیا شما آماده هستید اعلام کنید که هر دو دولت آلمان باید از هرگونه شرکت در داشتن صلاح اتمی امتناع کنند؟

۲ - آیا شما آماده هستید با تفاق مابکوشید که در آلمان برای خلع سلاح اقدامات مشخصی بعمل آید؟

۳ - آیا شما آماده هستید اعلام کنید که جمهوری فدرال آلمان باید با تمام ملل اروپائی در صلح و حسن

همجواری بسر برد و هرزهای موجود را برسمیت بشناسد؟

۴ - آیا شما آماده هستید بختامه در آن جنگ سرد و خصوصت کتک کنید واقعیت موجود را در آلمان محسناً

بیابید و کوشید تا در نتیجه مذاکرات مبتنی بر مساوی حقوق میان دولتین هر دو کشور آلمان امر

کاهش تشنج به پیش رود و راه برای احیای آتی وحدت باز شود؟

اینها در حال حاضر آن مسائل اساسی آلمان هستند که بر سر آنها اختلاف نظر وجود دارد. اینها

مسائلی هستند که در باره آنها میان "ح" "س" "م" "آ" و "ج" "س" "د" "آ" باید تبادل نظر بعمل آید و پاسخ

مثبت "ح" "س" "د" "آ" با آنها بیشک میتواند راه را برای برقراری مساویات جدی میان دو حزب و همکاری بسود

صلح و عادی کردن مساویات میان دو کشور آلمان بگشاید.



تصمیم رهبری "ح" "س" "د" "آ" یعنی برای اینکه برخلاف رسم خود با "ح" "س" "م" "آ" بکتابه بیورد از تبادل از هر چیز از عواطف زهرناشی میگردد:

نیروی روز افزون و قدرتمندت جمهوری دموکراتیک آلمان و رهبری حزب آن یعنی "ح" "س" "م" "آ" را در آلمان غربی نیز بیش از پیش جبهه در نظر بگیرند. مضافاً اینکه اعضا و فعالین حزب بسوسیال - دموکرات و کارگران و اعضا سندیکاهای و روشنفکران انصافدوست و سایر افراد صلحدوست آلمان غربی از عواقب خطرناک و بیعاقبتی سیاست امپریالیسم آلمان غربی بیش از پیش نگران میشوند. در میان اعضا بسوسیال - دموکرات و اعضا سندیکاهای آلمان غربی نیروی موجود آند که در راه کاهش تشنج در آلمان و حصول موافقت میان طبقه کارگر هر دو کشور آلمان مبارزه میکنند. رهبران عده "ح" "س" "د" "آ" که طی سالهای اخیر روز بروز بیشتر خود را با سیاست امپریالیسم آلمان غربی و حزب آن یعنی "ح" "د" "م" "آ" در مساز کرده اند نمیتوانستند این جریان را بطور ساده نادیده بگیرند. حتی روزنامه های متعلق به بورژوازی بزرگ آلمان غربی میگویند که رهبری "ح" "س" "د" "آ" بناه سرکشاده "ح" "س" "م" "آ" در درجه اول برای آن جواب داد تا بتواند در برابر اعضا هراسی دهشتگان بسوسیال - دموکراتی که بعلمت عدول حزب از سیاست اهلام شده خویش از آن ناراضی شده بودند ایستادگی کند.

علاوه بر آن برخی از لیدرهای "ح" و "د" و "آ" مثلا هربرت ورمیخواهند به بهر ژوازی بزرگ آلمان غربی ثابت کنند که "ح" و "د" و "آ" با "شیوه جدید" بهتر میتوانند در جمهوری دموکراتیک آلمان رسوخ کنند و بعنوان پیشاهنگ زمینه را برای دعای تلافیجویانه سرمایه انحصاری آلمان غربی فراهم سازد. این بخش رهبری "ح" و "د" و "آ" از همان آغاز بهیچوجه بذا کره واقعی علاقه نشان نمیداد و قصدش آغاز تعرض به میکولتیک ناسیونالیستی و تلافیجویانه به جمهوری دموکراتیک آلمان بود. روزنامه های بهر ژوازی بزرگ آلمان غربی در این زمینه آشکارا نوشتند که "ح" و "د" و "آ" در این مبارزه باید در صف اول هسواداران سیاست بهر ژوازی انحصارگر آلمان غربی قرار گیرد. اظهاراتی که رهبری "ح" و "د" و "آ" تاکنون در جریان گفتگو کرده است و نیز قرارها و گزارشهای کنگره در مؤتلف "ح" و "د" و "آ" از روی این نیت کاملاً پسرده بر میدارند. ولی هم اکنون روشن است که این شیوه رسوخ در جمهوری دموکراتیک آلمان نیز محکوم به شکست است.

رهبری "ح" و "د" و "آ" در هر دو "پاسخهای سرگشاده" خود علاقه خود را بصلح و کاهش تشنج و خلع سلاح اعلام کرده است. ولی در عین حال از دولت امریالیستی و حکومت انحصارات آلمان غربی نیز دفاع نموده و مراتب پشتیبانی خود را از سیاست تلافیجویانه آنها ابراز داشته و تا امید کرده است که میان "ح" و "د" و "آ" و "ح" و "د" و "آ" هیچگونه وجه مشترکی وجود ندارد و بهتر است بجای بکار بردن تبادل نظر "تبادل ضریت" بکار برده شود.

سیاستمداران عمده سوسیال-دموکرات در کنگره "ح" و "د" و "آ" تمام پیشنهادهای "ح" و "د" و "آ" و از جمله خواست بسیار عادی محکوم کردن تجارز امریکا بهیتمام را رد کردند. رهبری "ح" و "د" و "آ" همگامی خود را با سیاست "ح" و "د" و "آ" که از حصول توافق جلوگیری میکند، خاطر نشان ساخت و روی دعوی تلافیجویانه دولت بن در مورد انحصار نمایندگی آلمان و روی مرزهای سال ۱۹۳۷ و حفظ ارتباط آلمان غربی با ناتو و حفظ محور و جاورکار و اشنگتن - بن و شرکت آلمان غربی در برنامه رهبری این حزب قانون فوق العاده ای را که مطلق از شناسائی جمهوری دموکراتیک آلمان اصرار ورزید. رهبری این حزب قانون فوق العاده ای را که دولت آلمان غربی بکک آن میخواهد بقایای حقوق دموکراتیک مردم آلمان غربی را از میان ببرد مورد تأیید اصولی قرار داد و تماس با اعضا و فعالین "ح" و "د" و "آ" را مجدداً برای سازمانهای حزب لغو کرد. اینها نشان میدهند که "لحن جدید" کنگره "ح" و "د" و "آ" یعنی انتقاد برخی از لیدرهای حزب از دکمهای پوسیده سیاست بن نه تنها صادقانه نیست، بلکه برای فریب آشکار اعضا "حزب و محافل اجتماعی آلمان غربی بکار برده میشود".



رهبران "ح" و "د" و "آ" در کنگره خود پیشنهادهای "ح" و "د" و "آ" را درباره برقراری مناسبات عادی میان دو حزب بزرگ آلمان و درباره خلع سلاح و کاهش تشنج و ایجاد حسن تفاهم در آلمان رد کردند و بار دیگر باشدتی بیش از پیش حزب رایکک تبلیغات ضد کمونیستی و مانرهای فریبگرانه بجزرای سیاست همگامی با سرمایه انحصاری و حزب آن "ح" و "د" و "آ" سوق دادند و با این اعمال موانع جدیدی در راه تأمین صلح و حل مسائل ملی و اجتماعی ملت آلمان بوجود آوردند. اینان امریالیستهای آلمان غربی را بادامه مشی تجارکارانه و تلافیجویانه که برای صلح خطرناک است تشویق کردند و کارادامه تبادل نظر میان "ح" و "د" و "آ" و "ح" و "د" و "آ" را بمیزان زیاد دشوار ساختند.

رهبری "ح" م" د" آ" در مجلس آلمان غربی همراه با احزاب متعلق به سرمایه انحصاری یعنی "ح" د" م" و حزب دموکرات آزاد قانون الحاق طلبانه ای را تصویب کرد که بموجب آن مقررات داد و ستد آلمان غربی باید شامل کلیه آلمانیهای مقیم خارج آلمان غربی و بخصوص شامل اتباع جمهوری دموکراتیک آلمان نیز باشد. با این تصمیم پراتیک تلافیجویانه سابق صورت قانونی بخود میگرد. با این عمل میخواهند برای ادعای محافل حاکمه بن در مورد انحصار نمایندگی و سخنگوئی از طرف آلمان پایه حقوقی بوجود آورند. میخواهند نمایندگان "ح" م" آ" را به تبعیت از خود سرهای دستگاه دادگستری آلمان غربی و تبعیت از این ادعای بن که با حقوقی بین المللی متضاد است، وادار سازند. رهبری "ح" م" د" آ" با تأیید این عمل تحریک آمیز تلافیجویانه نه تنها هیچگونه مقدمه ای برای تشکیل جلسه در آلمان غربی که میبایست نمایندگان "ح" م" آ" در آن سخنرانی کنند فراهم نساخته بلکه برعکس به تشدید جنگ سرد و تشنج در آلمان کمک کرد. از آنجاکه نمایندگان "ح" م" آ" و دولت جمهوری دموکراتیک آلمان بارها بالحن موافق گوشزد کرده بودند که از تصویب این قانون احتراز شود لذا باید احتمال داد که رهبری "ح" د" م" و سیاستمداران عمده "ح" م" د" آ" با این عمل خود آگاهانه میخواهند از سخنرانی نمایندگان "ح" م" آ" در آلمان غربی جلوگیری کنند.

همه اینها نشان میدهد که نیروهای آطده برای موافقت در حزب سوسیال - دموکرات آلمان غربی هنوز نتوانسته اند راه را برای سیاست تأمین صلح و دموکراسی در حزب خود هموار سازند.

با وجود این "ح" م" آ" پیشنهاد هائی را که در نامه های سرگشاده و در رنطق برنامه ای رفیق والتر اولبریشت بهمناسبت بیستمین سالروز تأسیس "ح" م" آ" مطرح شده است، بقوت خود باقی میداند و حصول موافقت در باره اقدامات مشترک طبقه کارگر هردو کشور آلمان را در زمینه تأمین صلح در آلمان و اروپا بعنوان یکی از مهمترین خواستههای دوران کنونی تلقی مینماید. با اینجهت گفتگوی جدی میان طبقه کارگر و نمایندگان روشنفکران و دهقانان هردو بخش آلمان بطرح جدی و پیگیر ادامه دارد.

نظر به بخرنجی وضع سوسیال - دموکراسی آلمان غربی و سیاست فعلی رهبری آن و خرافات ضد کمونیستی بسیاری از اعضا و فعالین "ح" م" د" آ" تبادل نظر با سوسیال دموکراتهای آلمان غربی کاریست که شوارتسولانی که شکیمیائی زیادی را از جانب اعضا و فعالین "ح" م" آ" ایجاب میکند. ولی این تبادل نظر ضروریست زیرا موافقت کارگران و سازمانهای کارگری هردو کشور آلمان در باره مبارزه مشترک بخاطر صلح و تلبه امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان غربی همانطور که رفیق والتر اولبریشت گفت کلید حل مسئله ملی در آلمان است.

کمیته مرکزی "ح" م" آ" روز دوم ژوئیه سال ۱۹۶۶ پیامی برای اعضا و دهستان سوسیال - دموکراسی آلمان غربی و مند یگاها و کارگران و کارمندان و دهقانان روشنفکران و تمام افرادی که در جمهوری فدرال آلمان غربی بتأمین صلح در آلمان و برای آلمان علاقمندند فرستاد. در این پیام تأکید شده است که "ح" م" آ" تصمیم است گفتگو ابر پایه کاملاً وسیع و با ابراز ساعی خستگی ناپذیر ادامه دهد و این گفتگو را از کلیه رسوبات سیاست تلافیجویانه و دعوی صهی بر انحصار نمایندگی از طرف تمام آلمان - فارغ سازند. هدف همانست که بود: تأمین صلح در آلمان و برای آلمان و نفی دعوی انحصار نمایندگی و سایر دعاوی تلافیجویانه و نیز برقراری نزدیکی و حصول موافقت میان دو کشور آلمان.



# ایدئولوژی و اتوپی

والتر هولبرچر

اگر جنبش کارگری را از زاننده های سوسیالیستی که بنیاد وحدت جنبش است و از سمت گیری در جهت کمونیسم محروم سازند، نیروی خود را از دست میدهد و بگمراهی دچار میشود. پرولتاریا همانا با مبارزه خود و با پیروزیهای خویش است که بتعالیم سوسیالیسم علمی جامه عمل میپوشاند. لذا اگر گروه معینی ایدئولوژیهای پررؤا موفق شوند مارکسیست‌ها را بقبول نظریه "خلع ایدئولوژی" (دزدیدئولوژیسمون) و بقبول این نظریه که گویا "کمونیسم فقط شکل جدیدی از اتوپی است" و یا لاقول شحون از اجزای عناصر اتوپیست است، متعادل سازند، عقل و قلب طبقه کارگر از کار خواهد افتاد.

ده تها پیش یعنی در سال ۱۹۲۹ کارل مانهایم، نماینده اصطلاح "سوسیولوژی دانش" سعی کرده بود این نظریه را در کتاب خود بنام "ایدئولوژی واتوپی" ثابت کند. او میگوید مارکسیسم را "ایدئولوژی قرن نوزدهم" و یک پدیده صرفاً نسبی وانمود سازد و اهمیت عینی علمی آن را منکر شود.

امروز که نیروی تاثیر مارکسیسم پررؤا را بمتحقیقات وسیع پیروان مارکسیسم مجبور میسازد انتقاد از مفهوم "ایدئولوژی" برخی اشکال نوین کسب کرده است (بانتقل قول از مانهایم و بدون این نقل قولها). ولی در مورد دعوت جنبش کارگری بدست کشیدن از ایدئولوژی پاسخگوی منافع وی، هم از براهین مانهایم استفاده میشود و هم از برخی براهین دیگر که فقط صورت ظاهر آنرا تفسیر داده اند. ضمناً میگویند که یا مارکسیست صحیح است و در اینصورت ایدئولوژی نیست و یا ایدئولوژی است و در اینصورت صحیح نیست. بدینسان "حقیقت" و "ایدئولوژی" با اصطلاح نافی یکدیگر وانمود میشوند. مثلاً دکترا رنست گلانز در مجله "دی سکونفت" آرگان تئوریک حزب سوسیالیست اتریش مینویسد: "هرکس واقعیت را شناخته باشد یعنی نتایج پژوهشهای علمی را در اختیار داشته باشد، دیگر ایدئولوژی نخواهد داشت" او فقط تا زمانی ایدئولوژی خواهد داشت که پژوهشهای علمی کافی نباشد و یا خود او در این زمینه فکر نکرده باشد و عملش طوری باشد که گویا چنین پژوهشهایی وجود ندارند. گلانز میان "مشخص بودن" که خود خواستار آنست و "خلع ایدئولوژی" علامت تساوی میکند. ضمناً "خلع ایدئولوژی" در نظر او بطور کلی بمعنای دسازری با جریانهای متداول سوسیولوژیک، پسیکولوژیک و فلسفی ایدئولوژی پررؤا می باشد.

هائری لوفور، استاد کرسی علوم اجتماعی دانشگاه استراسبورگ نیز همین کار را انجام میدهد و میگوید: "مارکسیسم چیست، ایدئولوژیست (ایدئولوژی پرولتاریا)، یا علم؟"

هنگام بحث بر سر این مسئله این عقیده نیز بیان شد که گویا ایدئولوژی شناخت علمی جهان نیست، بلکه درک غلط است و گویا عناصری از این درک غلط همراه با اندیشه های صحیح مارکسیسم یک آمیزه ایدئولوژیک پدید آورده اند. در برخی از مقالات گفته میشود که اگر مقولات "صحیح" و "غلط"

را بررسی کنیم ، آنوقت خواهیم دید که "پروژوائی" یا "پرولتاری" ، "سرمایه داری" یا "سوسیالیستی" وجود ندارد ، بلکه نتایج صحیح یا غلطی از پژوهشهای علمی ( و یانیمی صحیح و نییمی مشکوک و غیره ) وجود دارد . در نتیجه چنین برخوردی پیششهاد میگردد . سر به لاک ایدئولوژی فرو برده نشود . . . .

جالب توجه است که در همان مجله ای که نظریات دکتر گلانز منتشر شده است ارنست مایر ، رفیق دکتر گلانز در حزب سوسیالیست بمخالفت با این نظریات بر میخیزد . او با این نظر که "مارکسیسم بطور کلی وجود ندارد ، بلکه فقط تئوریهای علمی مارکسیسم وجود دارد که صرفا یا صحیح است یا غلط" موافق نیست . او اخطار میکند که "نباید فراموش کرد که مخالف سیاسی صاحب يك ایدئولوژی است که بر پایه ایمان راسخ بضرورت حفظ موجودیت خودش استوار است" . او از اینجا چنین نتیجه میگیرد : " با این جهت سوسیالیستها هیچگاه و هیچ جا حق ندارند خود را قربانی پندار مهلك بیطرفی ایدئولوژیک بنمایند" .

پرفسور فلشتهایم از برلن غربی نیز ضمن سخنرانی خود بنا سبت " هشتمین گفتگوی اروپائی " در وین " موضعگیری مدرن ضد ایدئولوژیک رانموداری از " فلسفه " د مسازی با وضع کنونی که گذشته بر آن حاکم است و بعنوان نمودار تعلیم در مقابل " ایدئولوژی " وضع موجود " توصیف کرده است .

درامی کانیز از " تئوری خلق ایدئولوژی " در " جامعه صنعتی معاصر " ( این اصطلاح رایج وسیله ای است برای ماستحالی کردن آنتاگونیسم اجتماعی میان کشورهای صنعتی سرمایه داری و سوسیالیستی ) — دفاع میکنند . مدافعین این تئوری از جمله عبارتند از شلزنبرگر و روستو . اینان برای نفی این واقعیت که میان جامعه معاصر سرمایه داری و جامعه معاصر سوسیالیستی تفاوت اصولی وجود دارد و لذا نباید بسود یکی از ایند و حکم صادر شود . براهین مختلفی بکار میبرند . از اینجا آنها انتظار " زوال ایدئولوژی " را دارند ( و منظور آنها هم همان ایدئولوژی سوسیالیستی است ) . بنظر من آ . کونین کاملا حق دارد وقتی میگوید این نظریات و نظریات مشابه تلاشی است برای " انصراف خلقها از مبارزه ایدئولوژیک و خارج نگاه داشتن آنها از تاثیر مارکسیسم — لننیزم باین دلیل که گویا در عصر جنبش عمومی برای ایجاد " جامعه مختلط واحد " اصولا ایدئولوژی لزومی ندارد . "

مفهوم " ایدئولوژی "

ارزیابی مباحثه ای که در نقل قولهای بالا ذکر است ، کوشش برای روشن ساختن مفهوم " ایدئولوژی " را مطلوب میسازد . این مفهوم را مثل هر مفهوم علمی دیگری نمیتوان خوشمرانه تعریف کرد . علائمی که در تعریف مفهوم جمع است باید با علائم اشیا یا پروسه ها یعنی علائمی که در واقعیت امر عملا بیکدیگر پیوند دارند مطابقت داشته باشد . مفهوم " مناسبات " نیز باید مناسبات واقعی معین مثلا مناسبات موجود میان پروسه های اجتماعی مادی و معنوی معین را که نتیجه فعالیت انسانی هستند بدرستی منعکس سازد . در حقیقت هم مناسبات واقعی ایدئولوژیک در چنین مفهومی جمع است .

ولی حتی مفهوم ساده " ایده " هم معنایش صرفا " اندیشه " نیست . این مفهوم از نقطه نظر مارکسیستی نقش اجتماعی واقعی را در نظر میگیرد و منظورش آنچنان اندیشه ایست که باید بان در عرصه عمل تحقق بخشید و در جریان مبارزه طبقاتی از آن دفاع کرد . چنین اندیشه ای صنای رهنمون و راهنمای اراده و عمل است .

مفهوم " ایدئولوژی " در دوران ماقبل مارکسیسم تاریخچه ای دارد . دو کوندیاک ، فیلسوف فرانسوی تئوری خاصی را در ارتباط با این مفهوم وضع کرد که دستوت دو تراسی آنرا بسط داد و عنسوان

"ایدئولوژیسم" بآن داد (در اثر عهد پنج جلدی خود بنام "عناصر ایدئولوژی") ناپلئون اول بکسانی که مدافع اندیشه هائی بودند که نه ارزش عملی شدن را داشت و نه اصولاً عملی بود "ایدئولوگ" اطلاق میکرد و بدین طریق این کلمه را برای بی اعتبار ساختن کسانی که در پی موهومات هستند بکار میرود. وقتی بنیادگاران مارکسیسم با این اصطلاح برخوردند، همین معنا بر آن اطلاق میشد.

معنی و نقش مفهوم "ایدئولوژی" در چارچوب تعالیم مارکسیستی دستخوش تغییرات بنیادی شده. ضمناً این مفهوم در جریان تکوین و تکامل خود مارکسیسم غنی شد و تعمیم پیدا کرد و میتوان گفت که در آینده نیز وضع بهمین نحو ادامه خواهد یافت. ولی بنیاد اساسی برای درک این مفهوم تعالیم مارکسیستی در باره زیر بنا و روبناست که محور اساسی ماتریالیسم تاریخی را در نقطه مقابل هر ایدئالیسم تاریخی تشکیل میدهد. در این تعالیم ایدئولوژی ب مفهوم سیستم ایدئوهای اجتماعی - سیاسی فلسفی، مذهبی، هنری و غیره است که با توجه به پیوستگی متقابل میان آنها وابستگی آنها به زیر بنای مادی جامعه و نقش آنها در مبارزه طبقاتی مورد بررسی قرار میگردد. میان زیر بنای مادی جامعه که چگونگی پیدایش و دریافت ایدئوها بآن وابسته است و خود این ایدئوها بحدک قوانین عینی رابطه ای وجود دارد که در این مفهوم بیان شده است. چنین رابطه ای را طبعاً نمیتوان با رابطه میان این ایدئوها و واقعیتی که صحیح یا غلط در آنها ضعیف است، همانند دانست. پژوهش ایدئولوژیک مارکسیستی بمسئله اول یعنی رابطه علی میان زیر بنا و ایدئوها از موضع ماتریالیسم تاریخی یعنی سوسیولوژی مارکسیستی پاسخ میدهد و مسئله دوم یعنی مسئله حقیقت که با شناخت ارتباط دارد و بعبارت دیگر این مسئله که ایدئو مفروض و حکمی که در آن بیان میشود صحیح است یا غلط و در صورت صحت تا چه اندازه با واقعیت تطبیق دارد طبعاً بر وفق شاخص های حقیقت آن علی که حکم مفروض را عرضه میدارد و در آخرین تحلیل با معیار پراتیک روشن میشود و از اینجا روابط معین میان وابستگی طرح احکام مفروض و صحت و سقم آنها بشرايط معین اجتماعی آشکار میگردد. کشف حقیقت معین مسطرم آنست که فی المثل تکامل مادی و معنوی جامعه و تقسیم کار و غیره در سطح معین قرار داشته باشد. در جوامع طبقاتی تعلق طبقاتی واضح یک تئوری و وضع تاریخی مشخص طبقه او عاملی است که معین میکند آیا او میتواند حقیقت را با احتمال معین کشف کند یا نه و نیز همین عامل معین میکند که وضع طبقاتی مطرح کنندگان احکام مفروض بآنها اجازه میدهد خصائص معین جهان را بد انسان که هست ببینند یا نه و آیا درک افراد متعلق طبقه معین درک مطالبی با وضع واقعی است و یا "درک غلط" .

مارکس و انگلس مقدم بر هر چیز به ایدئوهای که بعمل اجتماعی تحریف شده بود یعنی ایدئوهای غلط معاصرین خویش در باره شرایط اجتماعی و به "درک غلط" آنان از جامعه توجه داشتند. این درک غلط از شرایط اجتماعی معینی ناشی میشد و ضمناً معاصرین مارکس و انگلس در مورد انگیزه های طبقاتی درک غلط خویش که توسط مارکس و انگلس کشف شده بود دچار خود فریبی بودند. کتاب "ایدئولوژی آلمانی" این قبیل گمراهیهای فلسفی با توجه بوابستگی آنها بشرايط اجتماعی معین افشا شده است .

علت اینکه مارکس و انگلس مفهوم "ایدئولوژی" را نخست بظهور انتقاد از درک بورژوازی معاصرین خود تعریف کردند آنست که این مفهوم بیشتر بتصرف اجتماعی "درک غلط" مربوط بود که در آن ایدئولوژی سالوسانه و باکارانه بورژوازی منافع خاص خویش را منافع عمومی جلوه میدهد. این مفهوم "ایدئولوژی" که در قیاس با تکامل بعدی مفهوم محدودتری است خصوصیت عمده اجتماعی درک طبقاتی

بهرزواثری را که در غالب موارد " محدود " و سرشار از خود فریبی است و برای فریب دیگران بکار میرود ، توصیف میکند . درك طبقاتی بهره‌روائی نقش خود و دورنمای آینده را بخلط ارزیابی میکند . ایدئولوژی بهره‌روائی را از آنجا که دستخوش تغییر میشود و در آن جریانهای مختلف وجود دارد و نقش آن تغییر میکند نمیتوان کلاً ارزیابی کرد و کلاً محکوم نمود .

مارکس و انگلس نیز بموضع خویش و موسیالیسم علمی آفریده خویش که در تمام دوران حیات از آن دفاع میکردند در ارتباط با شرایط اجتماعی بی بردند . در برتو توجه بهمین ارتباط با شرایط اجتماعی بود که آنها توانستند حقیقت اجتماعی را چنانکه باید و شاید کشف کنند . درك موسیالیستی پرولتاریا در خطوط اساسی خود بهیچوجه " درك غلط " نیست . درك موسیالیستی يك ایدئولوژی است که میتواند آنرا از نظر علمی توجیه کرد و توجیه هم دارد .

این مفهوم " ایدئولوژی " که معنای وسیعتری دارد فی المثل از پیشگفتار مشهور مارکس " در باره انتقاد از اقتصاد سیاسی " ناشی میشود که مارکس در آن میگوید : " هنگام بررسی این قبیل تحولات همیشه باید تحول مادی در شرایط اقتصادی تولید را که با وقت علوم طبیعی قابل تشخیص است از اشکال قضائی ، سیاسی ، مذهبی ، هنری یا فلسفی و بیک سخن از اشکال ایدئولوژیک که انسانها در وجود آنهاست متضادها بی میرند و برای حل آنها مبارزه میکنند - تیزداد " در مورد پرولتاریا باید گفت که درك اجتماعی او و شکل ایدئولوژیک که پرولتاریا بیک آن بوضع خود بی میرد با وضع واقعی پرولتاریا در رونماهای ناشی از آن تطابق روز افزون دارد . این درك در اساس خود درك حقیقی است که میتواند هستی اجتماعی را عیناً ضعکس سازد .

لنین در سال ۱۹۰۲ در " نامه به " اتحاد شمال " نوشت : " موسیالیسم که ایدئولوژی مبارزه طبقاتی پرولتاریاست " " بر پایه مجموعه معلومات دانش بخری استوار است " " لنین در کتاب " اصالت ماده و مکتب نقد تجربی " ( " ماتریالیسم و آبریکریتیسیسم " ) مینویسد : " هر ایدئولوژی بشرایط تاریخی معین مقید و مشروط است ولی يك نکته مسلم است و آن اینکه هر ایدئولوژی علمی ( برخلاف فحاشی ایدئولوژی مذهبی ) با حقیقت عینی تطبیق میکند " .

با توجه با این مفهوم وسیع ، تعاریفی هم که در فرهنگها و راهنماهای کتبی مارکسیستی داده میشود معتبر است . از آنجمله است مثلاً این تعریف که " ایدئولوژی در جامعه طبقاتی عبارتست از مجموعه نظریات اجتماعی " " طبقه معین ، نظریاتی که همین وضع و مضاف آن طبقه است " ( " مبانی فلسفه مارکسیستی " تحت نظر کستانتینف ) و یا این تعریف که " ایدئولوژی موسیالیستی از نظر محتوی علمی خود مجموعه ایست از بهترین دستاورد های علوم فلسفی ، تاریخی و اقتصادی " ( " فرهنگ فلسفی " تحت نظر کلاسیز و برتو " بر تولد برشت بشکل فشرده و وزیران مجاز و استعاره تشریح کرده است که يك چنین مفهوم خصیلت ایدئولوژیک مارکسیسم با حقیقت آن متضاد ندارد و پیشگوئی کرده است که در جریان تکامل آینده جامعه بشری قانون زیر بنا و رو بنا چگونه ارزیابی خواهد شد . برشت ضمن تفسیر تعالیم مارکس میگوید : " شعور وابسته بان شیوه ایست که انسانها در هر موردی ما بحتاج زندگی خود را تولید میکنند " ( او مارکس - هیپت تحریریه ) این عقیده را که درجه خالصی انسانها از نظریات اقتصادی میتواند پیش از درجه خالصی آنان از خود اقتصاد باشد ، رد میکند . این اظهار در آغاز موجب ملال میگردد ولی توجه ساده باین نکته که تمام تألیفات بزرگ تحت همین وابستگی موجود آمده و اعتراف باین وابستگی از عظمت آنها نمی کاهد ، باز همه چیز را در جای خود قرار میدهد . این عبارت يك روز اگر هم اشتباه خود را

از دست ندهد بهر تقدیر اهمیت خود را از دست خواهد داد. این عبارت برای آن بکار رفته است که  
 پرغم اندیشه های حاکم دوران معاصر (در شرایط سرمایه داری - هیئت تحریریه) یادآوری شود که این  
 اندیشه ها از آن کسانی هستند که حکومت میکنند. چنین اظهاری میبایست اعتبار آنها را محدود کند.  
 زمانیکه طبقات حاکمه برافتنند و از پی آن وابستگی با اقتصاد در جهان از طرف اکثریت انسانها چنین  
 عامل خورد کنند تلقی نگردد این عبارت نیز دیگر در هیچکس تاصیر خورد کننده نخواهد داشت (ب. پ.  
 پرشت در باره کلاسیک ها)

این نویسنده بزرگ در این بیان و بطور کلی در تمام آثار خویش بهتر از تمام آن کسانی که معتقدند  
 بخاطر هنر باید به مخالفت با خصلت ایدئولوژیک هنر برخاست ماهیت روابط متقابل را دریافته و اعلام کرده  
 است وابستگی اجتماعی بخودی خود بزرگ را به خورد و حقیقت را به کذب بدل نمیکند. ایدئولوژی علمی  
 مارکسیسم در دوران ما در عین حال هم بشرایط طبقاتی مشروط و هم حقیقت را در بردارد. این  
 ایدئولوژی بویژه بخاطر موضعگیری طبقاتی نمایندگان خویش است که واقعیت عینی را بدستی ضعیف  
 میسازد.

مسائل ایدئولوژیک مورد بحث

البته در جریان مبارزه طبقاتی ایدئولوژیک در ارزیابی برخی ایدئولوژیهای معین اشتباهات جدی و در  
 خورد نکوهش نیز وجود داشته است. این ایدئولوژیها را جزو "ایدئولوژی دشمن" قلمداد میکردند و حساب  
 آنکه ایدئولوژیهای مزبور بشرایط طبقاتی مشروط نمیشدند و اگر تحریف نشده بودند، نمیتوانستند برای دشمن  
 ایدئولوژیک سود مند باشند. این "ایدئولوژیهای سوسیون" (برجسب ایدئولوژی زد) نه با روح مارکسیسم  
 مطابقت دارد و نه با مصالح مارکسیستها. مثلاً برخی تئوریهای عام علوم طبیعی که خصلت جهان بینی دارند  
 بعلم داشتن این خصلت تئوریهای مشروط بشرایط طبقاتی وانمود گردیدند. چون دشمن ایدئولوژیک  
 بنفع جهانی یعنی خود از آنها سود استفاده کرده بود، این تئوریها وسیله افترا قرار گرفتند و بخشی از  
 ایدئولوژی دشمن اعلام شدند و علیه آنها با وسائل مبارزه طبقاتی ایدئولوژیک به پیکار برخاستند. تشریح  
 این اشتباهات که برای علوم مربوطه عواقب زیانمند و برای نمایندگان این علوم عواقب شوم در پی داشت  
 برای خوش آمد دشمن انجام نگرفته و نمیگردد. نکته ای که انگلس خاطر نشان کرده است (در کتاب  
 "لودویگ فویرباخ") در این مورد اهمیت اساسی دارد: "هر قدر علم جسورانه تر و قاطعتر عمل  
 میکند با ضایع و مجاهدات کارگران توافق بیشتری می یابد". ضمناً در رشته علوم طبیعی سخن بر سر  
 تئوریهای معین علم نجوم، فیزیک، شیمی و زیست شناسی و تا حدی نیز پزشکی و روانشناسی و در  
 رشته علوم اجتماعی سخن بر سر برخی مسائل مشخص تاریخ (و از جمله تاریخ فلسفه، علم و تکنیک) و نیز  
 بر سر برخی تئوریهای مشخص نظیر برخی رشته های سوسیولوژی، اکونومی و علم سازمان تولید و  
 غیره بود.

این مطلب را با ذکر امثله ای نشان میدهم. ضمناً آنها همیشه با رعایت تقدم و تاخر زمانی آن  
 ذکر میشود. علیه نقائص و موانع علمی القاعده مبارزه جدی انجام میگرفت. پس از تشخیص این نقائص  
 موانع برای رفع آنها بطور عمد از طریق تحلیل نقادانه و در صورت ارزیابی نادرست از طریق اصلاح  
 آن ارزیابیهای سیاسی که غالباً عامل بروز آن بوده اند، اقدام بعمل میآید.  
 در مسائل سیاسی و اجتماعی در گرفت که مسائل تئوری نسبتاً انشئین را بغلط مشمول تقسیمات

اید تولوزیک میساخت. برخی از فلاسفه مارکسیست که در زمینه علوم طبیعی د انتر کافنی نداشتند مطالب را چنین وانمود میکردند که گویا تئوری انشتین در باره نسبیت زمان که جنبه دوران ساز دارد به تمهیق د انتر کاک نمیکنند، بلکه وسیله ایست برای اثبات نسبی بودن تئوری و شناخت منظره علمی طبیعت. اثبات وحدت ناگسستی زمان و مکان و ماده که بعدها در تئوری عام نسبیت انجام گرفت و این واقعیت که تغییر توزیع ماده در زمان و تنوع آن در مکان موضوع "هندسه اجسام" (ژئومتری فینیک) است، تا بدی بعنوان انطباق درخشان د یالک تیک ماتریالیستی بر موضوع مشخص فیزیک اجسام تعبیر نشده. و حال آنکه تئوری نسبیت مثل هر شناخت واقعی و عمیق علم مدرک لازم را برای تصمیم در اختیار فلسفه مارکسیستی میکند است و تأیید اسلوبها و نیز تکالیف پیش از پیش آنها را میسر میساخت.

نتیجه گیریهای تئوری عام نسبیت در زمینه کیهان شناسی نیز که پترکیب عمومی آن بخش کائنات مربوط میشود که هم اکنون مکتوف و قابل اندازه گیریست، غالباً نتیجه گیریهای اید تولوزیک و مشروط به وضع طبقاتی محسوب میگردد و قبل از آنکه برای درک روشن آنها کوشش شود وصحت آنها در حدود امکانات موجود از طریق آمپیریک وارسی گردد. بعنوان اینکه گویا با فلسفه مارکسیستی تطبیق نمیکند، هر دو ادعای اسلام شده فقط پس از آنکه مسجل شد که پخش ماده در فضای کیهان متغیر است، صحت نتیجه گیریهای مربوط به تغییر ستروکتور مکان که از این پخش متغیر ناشی میشود، به ثبوت رسید. با اصطلاح "انحنای فضا در هر موردی فقط از طریق تجربی (آمپیریک) میتوان معین کرد" در این مورد ملاحظات اول، ز لمانف قابل ذکر است. او نشان میدهد که در خصیصه پایان داشتن و بی پایان بودن مکان که تاکنون با یکدیگر غیر قابل جمع شمرده شده، ممکن است بنحوی بکلی غیر قابل پیش بینی از نظر د یالکتیکی با یکدیگر قابل جمع شوند.

تئوری فیزیکی نوین در باره پیرویه هائی که در قلمرو ذرات درون اتم صورت میگردد یعنی تئوری کوانتا نیز پارها از طرف مؤلفین مارکسیست مورد نکوهشهای "اید تولوزیک" بی پایه قرار گرفت. تجسارب فراوانی بر زمینه این تئوری انجام گرفته که در بار میگوینگی آنها هنوز هم اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. ضمناً در این تفسیرها پیش د اهریهای فلسفی نمایندگان تئوری کوانتا نیز که بشرایط طبقاتی ارتباط داده میشود، اعم از پیش د اهریهای مثبت یا منفی آنها متعکس است و حال آنکه وجود اختلاف نظری در این تفسیرها را نمیتوان کلاً با این قبیل عوامل اید تولوزیک "محصور" دانست. مثلاً در حال حاضر تا آنجا که بر ما معلوم است محققین برجسته پنج تفسیر مختلف برای تئوری کوانتا دارند و ضمناً همه آنها خود را پیرو ماتریالیسم د یالک تیک میدانند.

در رشته شیمی "اید تولوزیک زاسیون" تئوری رزونانس و نظریه "مزوری" پولینگ (دانشمند بزرگ و شجاع امریکائی که بمناسبت دستاوردهایش در رشته شیمی و فعالیت در دفاع از صلح دو بار بدرافت جایزه نوبل نائل آمده است) هیچگونه توجیهی نداشت. در باره خصلت پدیده های شیمیائی کسه در تئوری پولینگ تفسیر شده هنوز اختلاف نظر وجود دارد.

صاحبه بر سر مسئله د ترمینیم (مسئله خصلت عینی و عام مشروط بودن پدیده ها بیکدیگر و تابع بودن آنها به جبر د یالکتیکی) که در تمام جهان بمناسبت تئوری کوانتا انجام میگردد بیشک باید در ارتباط آنرا اید تولوزی مورد تفسیر قرار گیرد بدین معنی که هنگام تحلیل نظریاتی که در این صحنه بیان میشوند باید وابستگی این نظریات را بشرایط طبقاتی در نظر گرفت. ولی بنظر ما هنوز کسی نمیداند که پیروسمهای مشروط تاثیر متقابل رات درون اتم را در چارچوب تصویر ماتریالیستی د یالکتیکی طبیعت چگونه باید توضیح داد.

که صحیح باشد یعنی با واقعیتی که تا امروز بر ما معلوم است حد اکثر مطابقت را داشته باشد. واحد های ترکیبی اولیه ماده نه ذرات "خالص" هستند و نه امواج "خالص". حرکت این ذرات نیز طبق تمام قرائن موجود تطام و کمال در قالب مفاهیم سنتی حرکت نمی گنجد. با توجه باین نکته و نیز با توجه به جنبه عام قابلیت گرگوشی تمام ذرات اولیه و "پایان پذیر" آنها که لنین بد تماقبل پیش بینی کرده است، باید اذعان کرد که در این عرصه وجود قوانین نوین حرکت کاملاً میسر و حتی بسیار محتمل است. هرکس حتی امکان وجود چنین قوانین جدید حرکت را منکر شود، خلاف روش يك د يالك نيسين مارکسیست عمل کرده است.

واقعا هم شرم آور بود که علم جدید سیرنٹیک قبل از اینکه در کشورهای سوسیالیستی به شکفتگی کوشی خود برسد با استاد به برخی نظریات اید ٹولوزنیک بجزوای نهربرت وینر (Norbert Winner) بنیاد گذار این علم (که ضمناً شخصیت بسیار ترقیخواه است) مردود و حتی "تئوری علمی مجعول" اعلام میگردد. طبیعتی است که قوانین مکشوفه جدید در باره تنظیم و هدایت و نیز انتقال انفورمسیون بطاشین وارگانیم و موسسات در نزد کاشف این قوانین و نیز در مخیله همکاران و شاگردان او تا حدودی با مسائل اید ٹولوزنیک مربوط میشود و بدین طریق بشکل محدود یا تحریف شده در مغز آنها انعکاس می یابند. بخصوص هنگامیکه صحبت از نظریات مربوط به جامعه بمیان می آید. مارکسیستهای متخصص سیرنٹیک که اکنون با کمال موفقیت در این زمینه کار میکنند باین تحریفات پایان دادند و از آن پرهیز کردند. بخصوص در همین رشته بود که آنها بسیاری از همکاران خود را در کشورهای اروپائی بصحت و ثمر بخشی ماتریالیسم دیاکتیک و اید ٹولوزنی فلسفی جنبش کارگری متقاعد ساختند.

در رشته علم ژنتیک نیز از آنجا که برخورد باین علم بطور عمده از نظرگاه اید ٹولوزنیک انجام میگرفت زبانهای یهود و ام باین علم وارد آمد. و حال آنکه از نقطه نظر اید ٹولوزنیک و از نقطه نظر تئوریک و معرفتی بهیچوجه نمیتوان فاکتورها منکر شد و یا تفسیر آنها را فقط باین عنوان که بعضی از اید ٹولوزنیکهای سوزووا از این فاکتورها نتیجه گیریهای غلط و ضد ماتریالیستی کرده اند، مردود اعلام نمود. ولی این کار شد و حال آنکه میبایست وضع واقعی پدید آمده ها تحقیق شود، تئوریهایی بررسی گردند و مطابق با حقیقتی که در آنها مکتوم است مورد ارزیابی قرار گیرند. کفار این خطاها و اشتباهات آن بود که پژوهش کروموزوم و به بیولوژی مولکولی که يك علم جامع نوین است اعتنا نشد.

بدیهی است که يك اید ٹولوزنیک معتقد باید با فاکتورها آشنائی کامل داشته باشد یعنی هم از شرایطی که اندیشه ها در آن پدید آمده و هم از موضوعاتی که اندیشه ها بآنها مربوط است خوب مطلع باشد.

لنن هنگام افشای اید آلیسم "فیزیکی" مسائل فلسفی فیزیک را تحلیل میکرد و روابط تنگی طبقاتی نظریه ای را که موضعگیری فلسفی برخی از فیزیسین ها از آن ناشی میشد، خاطر نشان میساخت. ولی لنن مباحثات حرفه ای درونی فیزیسین ها را که جنبه جدی و ثمر بخش داشت به دگمهای "فلسفی" حمل نمیکرد. حال آنکه لیسنکو برعکس بکک است لالات فلسفی و بامو استفاده های مکرر از اقوال هیچورین جلوی پژوهش جانی مولکولار و ژنتیک وراثت را میگرفت. در مورد باصطلاح اوتنیک بجزوای (اصلاح نژاد انسانها) وضع برضوال دیگر است. اوتنیک هنگام اجرای برنامه خود در زمینه "بهبود ماده وراثت" گرچه وانمود میسازد که به ژنتیک استناد میکند ولی در واقع مهمترین انگیزه هایش نه از فاکتورها بلکه اید ٹولوزنی بجزوای ضشاً میگیرد (ولی این بدان معنی نیست که استفاده صحیح از ملاحظات ژنتیک در مبارزه علیه بیماریهای ارثی فاقد اهمیت است).

برای نشان دادن این مطلب که چگونه از بد ارک واقعی یا مجازی مربوط بوجود انگیزه های

طبقاتی، پژوهشی در زمینه علوم اجتماعی نتیجه گیریهای اشتباه آمیز میشوند کافیمت برخورد به علم اکوسیستمی را مثال آورد که برای تحلیل و پیش بینی پروسه های اقتصادی معین از اسلوبهای ریاضی عالی استفاده میکنند (مثلا از جبر ماتریس برای تنظیم جدول موازنه بین رشد های تولیدی). اینکه اسلوبهای مزبور بسود اقتصاد سرمایه داری نیز تنظیم میگردد و در این زمینه بفتح آن تبلیغ میشود بخودی خود هنوز تحلیل روابط میان رشته های تولیدی جنبه صرفا پژوهشی نمیدهد و بطریق اولی دال بر نادرستی محتوی آن نیست. برعکس از آن میتوان و باید در چارچوب اقتصاد سوسیالیستی و بمنظور تکامل اقتصاد سوسیالیستی استفاده کرد. اکنون که در کشورهای سوسیالیستی از اسلوب ایجاد موازنه بین رشته های تولیدی و از تئوری هدایت برنامه ای بکلیک ماشینهای حساب الکترونی استفاده میشود، نه فقط استفاده از این اسلوبهای بسیار مهم احتساب "انواع دلتهای" پروسه های اقتصادی برای برنامه ریزی اثر بخش صلاح است، بلکه از نظر عملی کاملا میسر هم هست.

در باره تئوری سازمان کار و استفاده عقلی از مکانیزاسیون کار در د فاطر و امیر اداری نیز همین مطلب صادق است. در کشورهای سرمایه داری در این زمینه کار جدی انجام گرفته است (بمنظور استثمار زحمتکشان و تأمین اثر بخشی بیشتر). در کلیه این موارد و موارد مشابه آن تجربه و تفکر نشان میدهند که اثبات خصلت ایدئولوژیک ناشی از شرایط طبقاتی یک تئوری و یا اثبات جنبه رو بنائی یک مؤسسه بخودی خود نادرست بودن (یاد رست بودن) و یا سود مندی منحصر بفرد آنها برای یک رژیم اجتماعی معین ثابت نمیکند. فقط با تحلیل هر مورد مشخص میتوان معلوم کرد که شرایط پیدایش اندیشه ها، اسلوبها و مؤسسات در اوضاع و احوال معین تا چه اندازه برای استفاده عقلی از آنها زمینه واقعی ایجاد میکند.

هدف از ذکر مثالهای مربوط به تعبیرها و تفسیرهای نادرست دستاورد های علم که در اینجا مورد بررسی قرار گرفت فقط این بود که اهمیت پژوهش دقیق روابط مقابل ایدئولوژیک روشنتر نشان داده شود. برخی از کسانی که آنها را کاملا میتوان مارکسیست نامید تحت فشار حملات ایدئولوژیک بورژوازی و "تاکتیک ایجاد تزلزل" بگمراهی دچار شدند و همراه با آب رطوبت طفل رانیز بدو انداختند. این افراد از این واقعیت که از "خلع ایدئولوژی" در زمینه تئوریهای علمی سوء استفاده میشود باین نتیجه گیری تمایل پیدا کردند که حق دارند تقاضای "خلع ایدئولوژی" را که در آغاز این مقاله توصیف شد، مطرح سازند. آنها باین نکته توجه ندارند که چنین تقاضائی در حکم حمله با اصول و بارکان اساسی ماتریالیسم دیاکتیک (و ایضا مارکسیسم) است زیرا ماتریالیسم دیاکتیک هم برای درک تاریخ گذشته و هم برای درک چگونگی اعمال تأثیر آگاهانه و از روی برنامه در حوادث سیاسی کنونی و آینده - هم روابط میان هستی و شعور اجتماعی و هم روابط تاریخی مشخص میان این هستی و شعور را - مکشوف میسازد. فقط با درک روشن این اصول مارکسیسم است که میتوان منظره دنیای آینده ای را که باید بوجود آورد از نظر عملی، بدون دچار شدن بتخیلات توجیه نمود. هر کسی از کوشش برای چنین درک روشنی سر باز زند این خطر را تهدید میکند که به تطایلی دچار شود که کمونیسم امروز را در جهت معکوس میبرد یعنی آنها از علم به تخیل بدل سازد و یا بصورت دیگر پیشگوییهای تخیلی کاذب را با مارکسیسم نسبت دهد و یا اینکه مارکسیسم را بصورت آنچنان "آرزوی جامعه بکمال رسیده" تصویر کند که اگر چه زیبا باشد ولی تحقق پذیر نباشد.



مارکسیسم بکمال نهائی انسان قائل نیست، ولی پروسه تاریخی کمال را که نتیجه ترقی اجتماعی جمیع امت است لیکن تجلی آن در وجود افراد مترقی انجام میگیرد، مکشوف میسازد، از آنجا که فقط کیفیت هائی را میتوان بر پایه علمی مورد پیش بینی قرار داد که نطفه آنها هم اکنون بسته شده باشد (حتی اگر موجودیت آن هم هنوز بکلی ناهشود باشد)، لذا علی القاعده فقط آن چیزی را میتوان در آینده قابل رشد دانست که همین امروز بعنوان وظیفه مشخص مبارزه مطرح شوند و هدف آن عبارت باشد از ایجاد شرایط لازم برای آنچه که باید رشد یابد و عملی گردد.

نکته ای که مارکس نمود سال پیش در باره سوسیالیسم تخیلی برای زورگه نوشته است هنوز هم بقوت خود باقیست. مارکس سوسیالیسم تخیلی را "تصور موهوم در باره نظام اجتماعی آینده" می نامد و سپس چنین ادامه میدهد: "بدیهی است که سوسیالیسم تخیلی که قبل از پیدایش سوسیالیسم ماتریالیستی نقاد این سوسیالیسم را in nuce (در حالت نطفه ای - والتزهولپر) در برداشت، اکنون کسسه post festum (بعد از وقوع واقعه - والتزهولپر) بحد ان آمده، فقط میتواند یک امر باطل، عتدل و از بیخ و بن ارتجاعی باشد".

کسانیکه امروز پیشگویی مارکسیستی را در باره خصائص اساسی کمونیسم که مترقی ترین کشور سوسیالیستی یعنی اتحاد شوروی برای تحقق آن مساعی مجدانه ای در زمینه های مادی و معنوی میذول میدارد - "تخیلی" یا "جزئاً تخیلی" مینامند، چه بخواهند چه نخواهند پشتیبان آن نمایندگان بورژوازی هستند که معسی دارند هدفهای قابل تحقق کمونیسم را با تالیلهای تخیلی و تحقق ناپذیری که تا حد وندی خود آنها تبلیغ میکنند و ضمناً بحالت بدبینی تا حد وندی هم از آن میترسند - یکسان جلوه دهند.

در حال حاضر بورژوازی در زمینه آیدئولوژیک بطور عمدتاً با اختراع "اوتوپیی های منفی" (یا اصطلاحاً "موتون"، مارکسیست انگلیسی) مشغول است، زیرا چون مترقی و پیشرفت ایمان ندارد، "آینده" را بصورت زندگی انسانهایی که علی رغم تغییر و تکامل تکنیک تغییر نیافته باقی مانده اند و بعبارت دیگر بصورت جهان انسانهاییکه سرمایه داری (یا فاشیسم) آنها را منسوخ کرده و کارشان در زمین و در کیهان عبارتست از عملیات نظامی یا استفاده از نیروهای تخریبی عظیم - تصویر میکشد "سراپای" ادبیات "نوع جدید پنسام science fiction و نیز آثار چ. اورول و آ. هاگسلی که در آنها آینده بشیوه تخیلی طنزآمیز ظریفتری توصیف میشود، برآز چنین تصویر نیست.

برخی آیدئولوگهای مسیحی نیز که از هدف باد قاع میکنند، میکوشند کمونیسم علمی را صرفاً او تسویی جلوه دهند. یکی از برادرهای آنان اینست که کمونیسم گویا بجای بهشت آخرت که مذهبیون بصورتی دارند ایند اران موجه میکنند "بهشت" دنیوی را عرضه میدارد.

رهاومان یا استقبال همین نوع تحریفات رفته است. او ضمن نطقی که متن آنرا بصبرای جمله "مجمع سن پل" (۱۹۶۵) فرستاد بالحنی بی چون و چرا اعلام کرد که "انسان برای مجاهدات مترقی و آزاد بخواهانه خود به اوتوپیی نیازمند است" او بکاتولیکها اطمینان داد که "مادر اوتوپیی برادر وارها هم شریکیم" و افزود که هم اوتوپیی مذهبی و هم "اوتوپیی مارکسیستی" از غیر قابل وصول بودن جامعه ای که این اوتوپیی آنرا از نظر معنوی بکمال رسیده تصویر میکند "قیض میگیرند" ولی همانطور که گفتیم کمونیسم علمی مارکسیستی هیچگاه وصول به "جامعه بکمال رسیده" رشد نیافته

را هدف خود قرار نداده است. با آنکه پیش بینی ماتریالیستی کمال جامعه را بی هیچ تردید نمیتوان با نظریه مسیحی در اینباره یکسان شمرد، مع الوصف مطلوب و میسر بود اگر مارکسیستها و مسیحیون میتوانستند مجاهدات دنیوی خود را در جهت استقرار صلح و عدالت متحد سازند. ولی امتناع از مقابله دقیق و اندیشه ها و ایدئولوژیها باید یکدیگر کار تشریک مساعی را که امریست ضروری آسان نمیکند، بلکه بر دشواری آن میافزاید. همکاری و تعیین مرزها لازم و ملزوم یکدیگرند.

ما با نظریه دیگری هم برخورد کرده ایم که مدعی است گویا فرمول مشهور "ارتخیل به علم" (ف. انگلس - و. ه.) ممکن است ایجاد گمراهی کند، زیرا مارکسیسم اوتویی یعنی نظریه غیرقابل اثبات جهان آینده را نشانی نمیکند، بلکه گویا کارش فقط استوار ساختن اوتویی بر پایه علمی بوده است.

طبق این قبیل نظریات مارکسیسم نیز که تصویر نظریه غیرقابل اثبات جهان آینده با آن نسبت داد میشود عنصر تخیل را برمد ارجحی عالیتر در خود محفوظ میدارد. ولی بچه جهت افراد معتقد باشند که آنچه که اثبات نشده است میتواند تحقق پذیرد؟ اطمینان مارکسیستهای انقلابی که سوسیالیسم را میسازند تا سپس کمونیسم بسازند از کدام منبع غیر عقلانی (غیر قابل اثبات) نشأت میگیرد؟

تردید نیست که قاطعیت مارکسیستها حاصل تفکرات آنهاست. این قاطعیت بر بنیاد درک علمی نقادانه و پیگیری واقعیت اجتماعی استوار است و چنین درکی فقط بر اساس مواضع ایدئولوژیک جنبش انقلابی کارگری و متحدین و نقادان و قاطع آن میسر است و اگر کسی بخواهد علم و اوتویی را با هم بیعت دهد برعکس به "دشواریهای عقلانی" بکلی از نوع دیگری دچار خواهد شد، زیرا مارکسیسم مدتهاست با سلاح انتقاد خود بر اوتوییهای سوسیالیستی غالب آمده است.

اوتوییهایی که امروز از آنها دفاع میشود تصورات مربوط به سوسیالیسم علمی نیستند، بلکه تصویرها ایدئولوژیک تحریف شده ای از آینده هستند (گاه دارای جنبه مثبت ولی معمولاً دارای جنبه منفی) که از نتوانی در درک مسائل و وظایف دوران کنونی ناشی میگردد. در مورد عدده معدود اوتوییهای مثبت که هنوز از آنها دفاع میشود باید گفت که چون آنها جنبه تخیلی دارند عملی نیستند و ساخته های ذهنی غیر واقعی و غالباً از نظر ماهوی "باطل و مهمل" (مارکس) هستند. و اما اوتوییهای منفی بقول مارکس "از بیخ و بن ارتجاعی" هستند. اوتوییهای دوران کنونی اعم از "مثبت و منفی" با علم معاصر مطابقت ندارند. این اوتوییها همین ایدئولوژیک ضایع پرولتاریا نیستند و حقانیت ندارند. این اوتوییها فقط نوع جدیدی از درک کاذب است که ایدئولوژی بورژوازی از واقعیت دارد.

# تئوری و پراتیک

## «سیاست درآمد ها» در انگلستان

هرت رامسن

لایحه قانون مربوط به قیمت ها و رآد ها برای نخستین بار درست هنگامی در مجلس عوام مطرح گردید که پارلمان منحل شده بود و روز ۳۱ مارس سال ۱۹۶۶ را برای انتخابات عمومی معین کرده بودند. این لایحه مرحله جدیدی را در تلاش طبقه حاکمه انگلستان برای تحمیل "سیاست درآمد ها" آغاز می نمود. طبقه حاکمه انگلستان در طول بیست سال پس از جنگ همواره در این راه تلاش هرزیده است. بطور کلی در تمام کشورهای سرمایه داری رشد یافته چنین تلاشهایی بعمل می آید.

هدف از نگارش این مقاله تعیین مفهوم "سیاست درآمد ها" و بررسی نکات زیرین است:

الف - چرا در مرحله تاریخی کنونی در اکثر کشورهای سرمایه داری رشد یافته نظریه "سیاست درآمد ها" برایج ترین تئوری دستمزدد بدل شده است؟

ب - بررسی پایه واقعی استدلالاتی که در دفاع از آن آورده میشود.

ج - مراحل مختلف تلاشهای دولت برای مقاعد ساختن کارگران بپذیرش د مطالبانه سیاست متحدید دستمزد و مقاومت روز افزون در قبال این سیاست.

د - تدابیری که دولت از راه قانونگذاری برای تدارک و تحقق سیاست درآمد ها بکار برده است.

در جهان سرمایه داری دوران پس از جنگ اصطلاحات جدیدی در ارتباط با دستمزد آورده شده است. اصطلاح "سیاست درآمد ها" فقط تازه ترین آنهاست. اصلا ف این اصطلاح در انگلستان چنین بوده است: "سیاست ملی در زمینه دستمزد"، "مضحت ساختن دستمزد"، "تحدید دستمزد"، "قطع موقت ترقی دستمزد". غرض از همه اینها پرده پوشی نیات واقعی طبقه حاکمه در زمینه دستمزد است.

هدف طبقه حاکمه آنست که از طریق وضع مقررات دولتی دستمزد را در سطحی نگاهداری که از آنچه که سندیکاها میتوانند با استفاده از نیروی کنونی خود از طریق انعقاد آزادانه قراردادهای دستجمعی با کارمایان بدست آورند به مراتب پائین تر باشد.

### تئوری "سیاست درآمد ها"

تصادف نیست که سیاست درآمد ها بد لفظ یرترین تئوری اکثریت اقتصاددانان بورژوازی بدل شده است. زمانی بود که اقتصاددانان بورژوازی حتی فکر دخالت دولت را در بازی آزاد نیروهای بازار که یگانه ناظم دستمزد محسوب میشد کفر میپنداشتند. ولی وضع تغییر کرد و همراه آن برخورد بمسئله دخالت دولت برای تخریب جریان آزاد بازار نیز تغییر کرد. و اما ماهیت این تغییر چیست؟ در گذشته ارتش ذخیره کار یعنی بیکاران جز "لاینگ" سیستم سرمایه داری بود. نیروی کار بحسن و ان

کالا در بازار تقریباً همیشه بحد ووفر وجود داشت. هنگام معامله با کارگران که سند یکاها بعنوان فروشنده کالا آنها عرضه میداشتند، شرایط بازار بمرد طبقه کارفرمایان بود. با اینجهت کارفرمایان برای مهار زه خود این شعار را اعلام میکردند: « هیچگونه مداخله ای از طرف دولت در بازی آزاد نیروهای بازار بهنگام تعیین دستمزدها مجاز نیست ».

اقتصاد دانان پژوهشی بطیب خاطر آمادگی خود را برای خد متگذاری در امر تنظیم ثمر بهاقوانینی که ثابت کند مداخله دولت در انعقاد آزادانه قرارداد میان سند یکاها و کارفرمایان موجب تخریب اقتصاد و دمورامی خواهد شد، ابراز میداشتند.

ولی طی بیست سال اخیر در يك سلسله از کشورهای سرمایه داری رشد یافته و بخصوص در انگلستان وضعی وجود داشت که در تاریخ سرمایه داری بیسابقه بود. از سال ۱۹۴۶ (باستثنای دوره های کوتاه) از ارتش ذخیره بینکاران یعنی از این وضع که سه کارگر در او طلب يك محل کار باشند بهیچوجه خبری نبود، بلکه برعکس وضع دیگری وجود داشت. بدینمعناکه کمبود عمومی نیروی کار و بخصوص کمبود نوزن نیروی کاری کارآموزان احساس میشد (۱).

این وضع برای نخستین بار در تاریخ جامعه سرمایه داری موجب شده است که فروشندگان کالا ی نیروی کار (یعنی کارگران) شرکت کنند در سند یکاها حالا در معامله با خریدار (یعنی کارفرما) امتیاز داشته باشند و این امر بهترین شرایط را برای پیشروی درجه اقتصاد دی در چارچوب جامعه سرمایه داری فراهم میسازد و هر اندازه که دستاوردها بیشتر میشود، توانائی نیروها برای پیشروی بیشتر میشود. در همینجاست که طبیعت واقعی دولت سرمایه داری بعنوان ارگان طبقه حاکمه بروز میکند (ضعفا در اینمورد مهم نیست که دولتی که سر کار است لیبرالیست است یا محافظه کار). دولت سرمایه داری برای يك کمک بکارفرمایان که سند یکاها در صورت داشتن امکان انعقاد آزادانه قرارداد میتواند شرایط خود را بآنها تحمیل کنند - درنگ نمیکند.

تکنوکراتها و ثمر یمین ها در ایفا نقشه که بآنها محول شده بود یعنی در توجیه ضافع طبقه حاکمه شتاب هرزیدند و در باره جامعه بطور عام و اقتصاد بطور خاص ثمر یهای پرططرافی وضع کردند. حال دیگر چه مانعی دارد که ثمر یهای جدید با هر آنچه که در ثمر یهای پیشین مقدس و مصون از دستبرد بود تناقض پیدا میکنند؟ در این زمینه نباید ناراحت شد زیرا بالاخره هر چه باشد انسان فراموشکار است. حال بیهمین برخی از این "ثمر یهای جسورانه جدید" که برای توجیه "سیاست درآدها" وضع شده اند چیستند.

استدلال شماره ۱: "سیاست درآدها" برای متوقف ساختن تورم ضروریست.

این استدلال بیش از همه مورد استفاده است. در اینمورد این واقعیت مسلم در نظر گرفته میشود که در انگلستان طی سالهای پس از جنگ گرایش بصوری تورم وجود داشته است. گرچه این گرایش رو بهمرفته ضعیف بوده است، قیمتها بطور متوسط هر سال ۴٪ افزایش یافته است. ولی طرفداران این استدلال ابتدا در شدت تورم هبالقه میکنند و سپس بدون ذکر هیچ دلیلایی

(۱) برای اطلاع از چگونگی پیدایش این وضع بمقاله لودیک ایوان، اقتصاد دان چکوسلوواکی که در شماره ۱۶ (۸) نشریه "مسائل بین المللی" درج است، مراجعه فرمائید. ه. ت.

علت آنرا بالا بودن سطح دستمزدها ذکر نمینمایند و در آرومی سیاست درآمد ها را تجهیز میکنند .  
بعقیده اینجانب چهار عامل وجود دارد که رو به پیوسته شرایط ایجاد تورم را بوجود میآورد و ضعیف  
هیچیک از این عوامل به دستمزدها ارتباطی ندارد .

### هزینه های هنگفت تسلیحات

هزینه تسلیحات بطور بیسابقه ای زیاد است . این مخارج در سالهای پس از جنگ و در شرایطی  
انجام گرفته که سازمان طبقه کارگر طوری بوده است که جبران تمام هزینه تسلیحات را از طریق اخذ  
مالیات از طبقه کارگر از نظر سیاسی ناپسند و از نظر پراتیک غیر عملی میساخته است . این وضع ناگرای  
تا شش ترمی باقی میگذارد .

### تغییرات وارد و در ترکیب نیروی کار

نسبت کارگران مؤسسات غیر تولیدی در مقابل تعداد کارگران مؤسسات تولیدی به میزان زیادی بالاتر  
رفته است . این خصیصه جدید سرمایه دار است که ناگزیر گرایش تورمی بوجود میآورد .

### قیمتهای انحصاری

سطح عالی رشد انحصارات در دوران پس از جنگ دال بر آنست که قیمت تعداد روز افزونی کالاها  
به میزان کمتری تحت تأثیر جریان آزاد بازار قرار میگیرد . این قیمتها همواره در سطح قیمتتهای انحصاری  
که بسیار گزاف است نگاه داشته میشود .

### بودجه های ضد تورم

اقداماتی که تمام دولتتهای دوران پس از جنگ اعم از لیبرالیست و محافظه کار عند انجام میدادند  
تا در امر کاهش میزان تقاضا بریکدیگر سبقت گیرند نیز نقش خود را بازی کرده است . اینکار بکمبود  
های ضد تورم انجام گرفته است . ولی بودجه های ضد تورم که در آنها از وجوه خزانه استفاده میشد تا  
میزان تقاضا از طریق افزایش هزینه زندگی کاهش یابد ، برعکس موجب تشدید تورم گردید .

### استدلال شماره ۲ : یا بیکاری یا سیاست درآمد ها

از خطر بیکاری بیش از پیش استفاده میکنند تا کارگران را بقبول ندادن دستمزدها وادارند . با ستاد  
همان دلائل ( غیرموجه ) یعنی اینکه تشدید تورم ، کشور را بفرسختگی میکشاند و اینکه علت این امر  
دستمزدهای زیاد است اغلب چنین وانمود میسازند که گویا باید از دوراه یکی را انتخاب کرد : یا میزان  
دستمزدها را تقلیل داد و یا اقدامات دولت که موجب احیای ارتش ذخیره بیکاران میگردد ، پذیرفته  
شود .

بودجه ضد تورمی کل لاگن در سال ۱۹۶۵ برخلاف انتظار دولت و واضعین «تشریحهای»  
اقتصادی ( و برخلاف نتایج حاصله از بودجه سال ۱۹۶۱ سلوین لوید که جنبه ضد تورمی آن کمبود )  
بیکاری را افزایش داد . زیرا طبقه کارگر از نظر سیاسی بحد کافی پخته بود که بدام سیاست درآمد ها  
نیفتد . طبقه کارگر مبارزه خود را ادامه داد و دستمزدها پیشتر برای خرید تأمین کرد و بدین طریق سطح

عالی تقاضا و اشتغال را حفظ نمود. اگر کارگران از مهارت برای افزایش دستمزدهای خود آری میگردند باید چه ضد تورمی دستمزدهای واقعی و تقاضای واقعی را تقلیل میداد و دانش تعالی اقتصاد را محدود میکرد و عده بیگاران را در زمستان گذشته افزایش میداد.

استدلال شماره ۳: ما باید زندگی خود را با امکاناتمان هماهنگ سازیم

بنای این استدلال يك واقعیت بدیهی است و آن بحران مزمن موازنه پرداختهای انگلستان است. دعوت میکنند که عدم توازن از طریق تجدید کسری موجود موازنه بازرگانی با آنچنان افزایشی که برای جبران هزینه های پایگاههای نظامی در خارج و برای صدور سرمایه و نیز ایجاد ذخائر لازم جهت حفظ لیره استرلینگ بعنوان ارز جهانی کافی باشد - برطرف گردد.

میگویند برای اینکه کفایت صادرات ما بمیزان زیادی افزایش داده شود، سپس میگویند ما باید از طریق کاهش میزان مصرف داخلی امکان صدور کالاهای بیشتری را داشته باشیم و برای اینکه مصرف داخلی را کاهش دهیم باید تقاضای داخلی را کم کنیم و کوتاهترین راه حصول این هدف هم کاهش میزان دستمزدهای واقعی است. بنابراین راه چاره عبارتست از: سیاست درآمدها.

ولی برای افزایش صادرات داشتن کالا کافی نیست. بلکه ما باید بتوانیم این کالاها را بفروش برسانیم. درقبال این تذکره میگویند (باز هم بدون ذکر هیچگونه دلیل و مدرکی) که شاخصهای صادرات ما رضایتبخش نیست زیرا ما قدرت رقابت نداریم. ما قدرت رقابت نداریم زیرا هزینه تولیدی ما زیاد است. هزینه تولیدی ما زیاد است زیرا دستمزدها زیاد است. اینها هم باز بهمان اکسیر اعظم "سیاست درآمدها" میروسیم.

و اما واقعیات بر چه گواهی میدهد؟ نخست آنکه کسری در موازنه پرداختها در سالهای پس از جنگ (که در سال ۱۹۶۵ معادل ۳۵۰ میلیون لیره استرلینگ بود) تمام و کمال از هزینه نگاهداری پایگاههای نظامی در خارج (در سال ۱۹۶۵ میزان آن ۳۵۰ میلیون لیره استرلینگ بود) و نیز از صدور سرمایه (تقریباً ۲۵۰ میلیون) ناشی میگردد.

علاوه بر این مادام که انگلستان در حفظ لیره استرلینگ بعنوان ارز جهانی لجاجت میبرد، در قبال بند و بست علیه لیره استرلینگ گزند پذیر خواهد ماند و این امر کسری را افزایش میدهد.

مادام که سیاست انگلستان بر پایه هزینه های هنگفت در خارج مبتنی است که بمیزان زیادی پس اندازات آن فزونی دارد، نمیتواند موازنه پرداختها را حفظ کند و همیشه مجبور خواهد بود به بانکهای خارجی (اعم از بانکهای زرخ یا نیویورک) مراجعه کند و بالنتیجه برای حل و فصل امر خود اعم از اقتصادی و سیاسی امکان کمتری خواهد داشت.

در شرایط کنونی بین الحالی کوشش برای افزایش صادرات بمیزان مورد تقاضای "برنامه ملی" که خواستار تقلیل کسری موازنه بازرگانی از ۵۲۴ میلیون لیره استرلینگ در سال ۱۹۶۴ به ۵۰ میلیون لیره استرلینگ در سال ۱۹۷۰ است معنایش کوشش برای پیش افتادن از سایه خویش است.

دولت انگلستان کاملاً قادر است کسری مزمن موازنه پرداختها را برطرف سازد و موازنه مثبت بوجود آورد. اینکار را میتوان از طریق انحلال پایگاههای نظامی در خارج و استفاده از سرمایه موجود برای مدرنیزه کردن صنایع داخلی انجام داد. میزان صرفه جویی سالانه در ارز خارجی در چنین صورتی بحساب بیش از میزان متوسط کسری در بیست سال اخیر خواهد شد.

کوشش برای ایجاد موازنه و بطریق اولی ایجاد موازنه مثبت در مورد اختها صرفاً از طریق افزایش صادرات نه فقط کوشش عیسی است بلکه همانطور که اقدامات کلیه دولت‌های دوران پس از جنگ نشان داده ، این عمل ممکن است وضع را بدتر کند. آنجا صرف به افزایش صادرات معنایش اتکا به مواطی است که انگلستان نمیتواند روی آنها کنترل کامل داشته باشد. کسری کنونی در دوره ای بوجود آمده است که شرایط بازرگانی (۱) پسود انگلستان بوده است ( بحساب کشورهای در حال رشد ) از واقع بینی بکلی در راست اگر - آنطور که در محاسبات " برنامه ملی " مشاهده میگردد - تصور شود شرایط بازرگانی همچنان پسود انگلستان ادامه خواهد یافت. برعکس علائمی وجود دارد که شرایط بازرگانی با احتمال قوی برای انگلستان نامساعد خواهد شد. در این اوضاع و احوال حتی افزایش قابل ملاحظه صادرات هم موازنه بازرگانی مثبت ایجاد نخواهد کرد.

برای اینکه " سیاست در آمد ها " شرط لازم افزایش صادرات ما وانمود گردد ، وضع موجود صادرات تعدا بارنگه سبیه تصور میگردد. ولی عملاً حتی میزان سرانه صادرات انگلستان بیش از اکثر رقبای آنست و رویه پرفته انگلستان در قیاس با این کشورها سهم بیشتری از محصول اجتماعی خود را مبادر می نماید. برای توجیه این سیاست به واقعیتی استناد میشود که هیچ ربطی به موضوع یعنی مسائل موازنه بازرگانی ندارد. استناد آنها اینست که سهم انگلستان در بازرگانی جهانی کاهش می یابد. آنچه که واقعا مهم است افزایش مطلق صادرات در قیاس با واردات است نه سهم کشور در بازرگانی روز افزون جهانی. کاهش سهم در بازرگانی جهانی فقط نشان میدهد که ادامه اسراف بجهت ارز خارجی برای سرمایه گذاری در ما را " بحار و برای نگاهداری پایگاهها در خارجه و حفظ لیره استرلینگ بعنوان ارز جهانی و امیدواری باینکه همه این مخارج از طریق افزایش صادرات جبران خواهد شد در جهانی که شدیدترین رقابتها در آن حکمفرماست بسیار مقههانه است. و نیز هیچ دلیلی وجود ندارد که صادرات ما قدرت رقابت نداشته باشد و یا اگر هم قدرت رقابت نداشته باشد علتش بالا بودن سطح دستمزدها باشد. برعکس واقعاً موجود نشان میدهد که میزان دستمزد ساعتی در صنایع استحصالی انگلستان در طی دهساله اخیر کمتر از میزان آن در صنایع استحصالی رقبای اروپائی ما بالا رفته است (۲). عامل قاطع عبارتست از افزایش هزینه نیروی کار منتها نه افزایش قدر مطلق آن ، بلکه افزایش آن در مقایسه با کشورهای رقیب.

اگر برای این استدلال که در انگلستان قدر مطلق هزینه نیروی کار در واحد محصول بیش از برخی از کشورهای رقیب است ، پایه ای هم وجود داشته باشد تازه این بهیچوجه دلیل آن نیست کسسه " مسابقه برای تنزل دستمزد " آغاز شود ( این نحوه چشم و همچشمی با همسایه در سالهای ۲۰ آزمون شد و برای تمام عاملین آن عواقب هالکتبار داشت ) . برای چاره اینکار باید مبالغ هنگفتی را که اکنون بهصرف تسلیحات میرسد و لاد خارجه سرمایه گذاری میشود برای درنیزه کردن صنایع انگلستان و کاهش هزینه نیروی کار در واحد محصول ( از طریق افزایش سرمایه گذاری و نه از طریق تنزل دستمزد ) بهصرف رسانند.

(۱) تناسب میان قیمت‌های واردات و صادرات ۰.۵۰ ت.

(۲) افزایش دستمزد ساعتی در صنایع استحصالی در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۵۴ در آلمان غربی ۱۱۸٪ ،

در فرانسه ۱۳۰٪ ، در ایتالیا ۱۱۵٪ و در انگلستان ۷۸٪ بوده است .

استدلال شماره ۴ : سیاست درآمدها - سیاست موسیالیستی در زمینه دستمزدها است

این استدلال از زمانیکه لیبریسمتها کابینه خود را تشکیل دادند بد شده است، هدف اصلی استدلال که برای استناد دستمزدها به دستمزدها در لغات اصطلاحات "موسیالیستی" پیچیده میشود اعمال تا "میر در کارگرانی است که از نظر سیاسی پیشرو و دارای روح پیکار جو هستند" خلاصه کلام این استدلال آنست که موسیالیستها به برنامه ریزی باورد آرند و این برنامه ریزی شامل دستمزدها نیز میشود و "سیاست درآمدها" هم چیزی نیست جز مترادف برنامه ریزی در زمینه دستمزدها. اغلب باین موضوع استناد میشود که در اتحاد شوروی و سایر کشورهای موسیالیستی دستمزدها مشمول برنامه است، علاوه بر این به حسن همسنگی پرولتری ملحق میشوند و خاطر نشان میسازند که "سیاست درآمدها" در محتوی خود تمایلی بمساوات ندارد بدینمعنی که سطح دستمزدها کارگران کم صرد راکه خوب مشکل نشده اند، حتی در صورتی هم که این امر بزیان کارگران دارای عزد بیشتر و تشکلی بهتر تمام شود - بالا میرد.

اگر مامشغول ساختمان موسیالیسم میشود یم و اگر بقیه اقتصاد واقعا مشمول برنامه شخصی میشود این استدلال وزن پیدا میکند. ولی در واقعیت امر تنها چیزی که "مشمول برنامه" است فقط دستمزدها است و بسی وانگهی اهرمهای لازم برای برنامه ریزی اقتصاد یعنی سرمایه گذاری و استفاده از سود نه در دست تنظیم کنندگان برنامه ها یعنی دولت است و نه دولت کوچکترین کنترلی روی آنها دارد - جز این هم انتظاری نیاید است.

"برنامه ملی" هیچ وجه مشترکی با برنامه ریزی موسیالیستی ندارد. در آن فقط فرضیات مبتنی بر طرحهای مقداتی که خود انحصارگران عرضه کرده اند جمع شده است وین گردیده و بیان شده است. نتیجه گیریهای آن بر پایه فرضیات بکلی غیر مستدل نظیر تغییر شرایط بازرگانی، وضع بازرگانی جهانی و نیز بر پایه امید بم توسعه اقتصاد انگلستان استوار است.

در برنامه ملی، اخذ غرامت و جریمه از صاحبان صنایعی که وظائف مقرر خود را انجام نداده اند (آنطور که در مورد کارگران مندیگاها پیش بینی شده است) منظر نگردیده است. این استدلال که "سیاست درآمدها" در حکم از بین بردن تفاوت میان کارگران کم دستمزدها و پرد دستمزدها است، حقایق زیر گواه بر صحت این مدعا است:

تقاضای افزایش دستمزدها مدتی پیش که دستمزدها روزانه کمتر دریافت مید آرند در ماه ژانویه از طرف سازمان ملی زغال جدا رد شد. سازمان ملی تعیین قیمتها و درآمدها از انجام تقاضای کارگران راه آهن (که ایضا جزو بخش کارگران کم دستمزدها هستند) بنحو تحقیر آمیزی امتناع کرد. این حقایق گواه کافی بر این مدعا است که هدف "سیاست درآمدها" تحدید دستمزدها همگان اعم از کارگران پرد دستمزدها و کم دستمزدها است.

باین سؤال که کارگران کم دستمزدها در صورت صرف نظر کردن کارگران پرد دستمزدها از اضافه دستمزدها احتمالی چگونه میتوانند از آن بهره ور شوند، چنین جواب داده میشود: در نتیجه اجراء "سیاست درآمدها" در پرداخت دستمزدها صرفه جوئی خواهد شد و این امر قیمت های اشیا مصرفی را تشنگزل خواهد داد و بالنتیجه کارگران کم دستمزدها بعنوان مصرف کننده نفع خواهد برد.



نادرستی این است لال در اینست که :

الف - هیچگونه اقدام اجباری برای آنکه صاحبان صنایع قیمت‌ها را کنترل دهند در نظر گرفته نمی‌شود ( لایحه قانونی مربوط به قیمت‌ها و درآمدها در بهترین حالت فقط این حق را برای دولت محفوظ میدارد که هرگونه ترقی احتمالی قیمت‌ها را برای بررسی، سازمان تعیین قیمت‌ها و درآمدها احاله نماید ) - حد اعلاي ساده لوحی است اگر تصور شود که در مرحله کنونی سرمایه داری انحصاری انحصارگران د اوطلبانه حاضر خواهند شد قیمت‌ها را از سطحی که خود میتوانند در بازار تأمین کنند ، پائینتر بیاورند .

ب - چون کارگران پرد مستمره نیز مصرف‌کننده هستند چگونه میتوان تفاوت میان کارگران کم دستمزد و پرد مستمره را از طریق تنزل عمومی قیمت‌ها که تازه احتمال آن ضعیف است از بین برد ؟  
در آغاز صحبت هائی میشد حاکی از اینکه همراه باد مستمره میزان سود و بهره سهام نیز محدود شود ولی بزودی این فکر کنار گذاشته شد .

هدف این تشریها چیست ؟

بررسی اجمالی نشان میدهد که تمام تشریها و است لاتیکه برای توجیه سیاست درآمدها آورده میشود به هیچوجه برای حل مشکلات اقتصادی واقعی انگلستان ببرد نمیخورد . این مشکلات عبارتند از کمبری موازنه پرد اختها و سرمایه گذاری غیرکافی برای پیشرفت علمی و فنی در صنایع و گرایشهای تهرمی . هدف واقعی این تشریهای تشریک روشن است و آن عبارتست از کمک بهارزه طبقه حاکمه علیه اتحادیه ها در شرایطی که آنها بالنسبه نیرومند هستند و نیز تلاش بی نتیجه برای احیاء - موقصیت انگلستان بعنوان یک دولت بزرگ امپریالیستی جهانی از طریق تنزل سطح زندگی کارگران و متخصصین .

گامهای اولیه در جهت اجرای سیاست درآمدها

در انتخابات عمومی سال ۱۹۶۴ ( و نیز سال ۱۹۶۶ ) بر سر این مسئله که کدامیک از دو حزب عدده محافظه کار و لیبرالسمت میتوانند سیاست درآمدها را با کارائی بیشتر عملی سازد مساباره در گرفت .

در روزهای تشکیل کابینه لیبرالسمت در سال ۱۹۶۴ به جرج براثون معاون نخست وزیر ما موریت داده شد وزارتخانه مخصوصی بنام وزارت اقتصاد تأسیس کند . یکی از هدفهای عمده این وزارتخانه اجرا سیاست درآمدها بود . این سیاست میبایست درآمدهای پولی را سالانه ۳ تا ۴ درصد افزایش دهد . این افزایش متناسب با افزایش میزان واقعی تولید ملی که انتظار آنرا داشتند در نظر گرفته میشود . در بند ۱۱ کتاب سفید دولت انگلستان تحت عنوان " سیاست قیمت‌ها و درآمدها " در این باره صریحاً چنین نوشته شده است :

" . . . گام مهم عبارت خواهد بود از برقراری " نهرمی " که میزان افزایش متوسط سالانه درآمدهای پولی سرانه را بنحویکه با تثبیت سطح عمومی قیمت‌ها همساز باشد ، مشخص کند . در شرایط کنونی این رقم برابر با ۳ - ۳ درصد است . این رقم را دولت میتواند بر اساس بررسی هائی که هر چند گاه یکبار از طرف شورای ملی توسعه اقتصادی انجام خواهد گرفت ، مورد تجدید نظر قرار دهد . "

( تکیه روی کلمات از ضمت " ب " ر ) .

بدینسان اگر تولید د چار رکود شود و افزایش آن از ۳ درصد کمتر باشد این نهرم نیز کاهش

خواهد یافت .

د واه پس از تشکیل دولت جرج برائون از طرف دولت و رهبران شورای عمومی کنفدراسیون کار بریتانیا و کنفدراسیون صنایع بریتانیا از طرف سندیکاها و کارفرمایان سندی راحت عنوان اعلامیه در بسیاری تصمیمات مربوط به بازده کار، قیمت‌ها و درآمدها امضا کردند .

امضای این اعلامیه مشترک نخستین مرحله مهم استراتژی دولت بود . هدف این استراتژی کوشش برای نیل به نتیجه ای بود که هیچیک از دولت‌های پیشین بدان نرسیده بودند . یعنی اجرای سیاست درآمدها پنحوی که تابع نمرم مقرره دولت باشد .

مبس کتاب مفید ماهیت این سیاست را در بند های زیرین بنحو کاملاً مشخصی بیان میکند :

۱۲ - دستمزد و حقوق عوامل تعیین کننده متعددی دارند که از انجمله است تغییرات حاصله در عرضه و تقاضای انواع مختلف کار و گرایشهای بازده کار و تغییرات وارد در هزینه زندگی . وزن مخصوصی که از ترکیب مجموعه این عوامل مختلف بدست میاید برحسب اوضاع و احوال گوناگون متفاوت است . در این عوامل نیز سیاست دولت در زمینه توزیع درآمدها تا شیخ خود را اعمال میکند . . . .

۱۳ - اگر تطابق دستمزد و حقوق با نمرم افزایش بازده کار در تمام کشور برای مدت طولانی شرط حتی است ، آنوقت به عوامل مذکور در بند ۱۲ باید وزنی کمتر از آنچه که تاکنون معمول بود داده شود و در عوض باید برای نمرم درآمدها وزن بیشتری قائل شده . علاوه بر این در تعیین نمرم دستمزد و حقوق باید نه تنها افزایش اشل دستمزد و حقوق بلکه افزایش هزینه نیروی کار را هم که از کاهش زمان کار بدون تقلیل دستمزد و از پرداخت مزد پائین کار فوق العاده و کار شبانه و نیز از افزایش مساعده های فوق العاده ناشی میگردد ، در نظر گرفت .

بدینسان باروشنی کامل توضیح داده شده است که نمرم بدرامد مربوط است نه اینکه فقط به اشل دستمزد و نیز توضیح داده شده است که نمرم مورد بحث مربوط بان کارگرانیست که افزایش بازده کار آنان میتواند بمراتب بیش از نمرم افزایش دستمزد باشد . بنابراین وظیفه طخی ساختن "تحويل" مقرر شده است . "تحويل" عنوانی است که بشیوه خاصی اعضا عادی سندیکاها در مبارزه محلی برای افزایش درآمدها اطلاق شده است . این اعضای سندیکاها میکوشند درآمدها را بمیزانی بیش از میزان مقرر در اشل بنا که در جریان مذاکرات برای سراسر کشور معین شده است افزایش دهند (بطور متوسط از ۲ تا ۳ درصد در سال) . این افزایش اشل غالباً به نمرمی که دولت مقرر کرده است نزدیک میشود . در این سند همچنین مقرر میگردد که این نمرم بدرامد بوسیله مربوط میشود نه بدستمزد واقعی و نیز گفته میشود که از این پس با افزایش هزینه دستمزد افزایش نخواهد یافت .

اگر کتاب مفید بهمین طریق در باره هدفی که دولت تعقیب میکند صراحت بکار میرسد ، هیچ رهبر سندیکائی جرات نمیکرد "سیاست درآمدها" را باین شکل تأیید کند . ولی هدف عبارت میشود از تأمین پشتیبانی سندیکاها و جرج برائون خدعه گر سند مهم ۱۵ را (که در عین حال برای تأمین پشتیبانی لازم اهمیت بسیار دارد) بان افزود :

۱۵ - موارد استثنائی برای افزایش دستمزد باید بمعوامل زیر محدود باشد :

۱ - وقتی این یا آن حقوق بگیر مثلاً ضمن موافقت با قبول کار و شوارتر یا با قبول تغییرات مهم در مسازمان کار با افزایش بازده کار شرکت یا رشته ای از صنایع کمک مستقیم بنماید . حتی در چنین مواردی هم بخشی از سود حاصله در نتیجه این امر باید بصورت قیمت‌های نازلتر قاید مجموعه جامعه شود .

۲- هنگامیکه وارد کردن تغییرات در چگونگی توزیع نیروی کار از نظر منافع ملی اهمیت داشته باشد (و یا جلوگیری از تغییراتی که در غیر اینصورت پیش خواهد آمد از این نقطه نظر اهمیت داشته باشد) و هنگامیکه افزایش دستمزدها برای این منظور هم ضروری باشد و هم اثر بخش.

۳- هنگامیکه بتصدیق عموم سطح موجود دستمزدها و حقوق برای حفظ سطح زندگی قابل قبول بیش از اندازه نازل باشد.

۴- هنگامیکه بتصدیق اکثریت، دستمزدها گروه معینی از کارگران یا سطح پاداش کار مشابه دیگر عدم تطابق جدی داشته باشد و افزایش آن از نظر منافع ملی ضروری باشد.

اینها بحد کافی جنبه عمومی دارد تا هر عضو سند یکا متوجه شود که "سیاست درآمدها" با مربوط نیست. این حيله موافقت اکثریت شورای عمومی کنفدراسیون کار بریتانیا را تأمین کرد. همین بند بعدها موجبات تأمین پشتیبانی اکثریت رادیکال کنفدراسیون کار بریتانیا فراهم ساخت که گرچه در همان کنگرسه اقلیت قابل ملاحظه ای با سیاست کنونی درآمدها بمخالفت برخاست.

### سازمان ملی تعیین قیمتها و درآمدها

گام دیگر عبارت بود از تأسیس سازمان ملی تعیین قیمتها و درآمدها که در آوریل سال ۱۹۶۵ بموجب فرمان پادشاهی انجام گرفت. ابری جونسن وزیر سابق کابینه محافظه کاران و یکی از صاحبان صنایع بزرگ که در آنزمان نماینده محافظه کاران در پارلمان بود با حقوق سالانه ۱۵ هزار لیره استرلینگ بریاست سازمان منصوب شد.

جرج براون بعنوان وزیر اقتصاد در تأسیس این سازمان مسئولیت مهمی بعهده داشت و این حق را برای خود ملحوظ داشته بود که هر تقاضای افزایش دستمزدها و یا هر تغییر دیگری را که در هزینه نیروهای کارموثر باشد و نیز افزایش احتمالی قیمتها را برای بررسی و تهیه گزارش بسازمان مزبور احاله کند. در این مرحله، همکاری با سازمان یا واگذاری اسناد بآن جهت توجیه تقاضاهای خویش امر در اولبانه بود. علاوه بر این همه میبنداشتند که سازمان در گزارشهای خود باظهار نظرهای حاکی از اینکه این یا آن تقاضای افزایش دستمزدها و یا افزایش قیمتها با منافع اقتصاد و مصالح سیاست دولت مطابقت دارد یا نه اکتفا خواهد کرد. ولی وظائف سازمان بقدری مبهم بود و با چنان عبارات کلی فرمولبندی شده بود که چنانکه خواهیم دید این سازمان توانست اختیارات بسیار دامنه داری را بخود تخصیص دهد.

وقتی اختلاف بر سر دستمزدها کارکنان راه آهن به بن بست کشید دولت حل این مسئله را بسازمان مزبور احاله کرد. سازمان در گزارش خود باظهار نظر در باره حقانیت یا عدم حقانیت تقاضاهای کارکنان راه آهن اکتفا نکرد، بلکه با رد تقاضاهای آنان در عین حال اصلی را که مذاکرات در باره دستمزدها کارکنان راه آهن بر آن پایه میگرفت نیز محکوم نمود. این اصل در طول قریب بیست سال پس از علمی کردن راههای آهن تنظیم شده بود و حاکی از آن بود که دستمزدها در این رشته باید بادستمزدها در رشته های مشابه متناسب باشد. سازمان شیوه بکلی تازه ای برای مذاکرات در نظر گرفته بود که کاملاً بیفعا در راه آهن تمام میشد.

در موردی هم که بسازمان پیشنهاد شد نظر خود را در باره لزوم یا عدم لزوم افزایش قیمت زغال بیان کند نظیر همین واقعه رخ داده سازمان تنها به تأیید افزایش مورد نظر اکتفا نکرد، بلکه در گزارش خود سرپای قانون را در باره اینکه افزایش قیمتها چگونه باید انجام گیرد تشریح کرد. برای تعیین قیمتها

شیوه ای پیشنهاد شد که هدف آن تسریع تعطیل معادن "بیسرفه" بود. در عین حال ترکیب (ستروکس) موجود دستمزده نیز محکوم اعلام شد.  
 اکنون روشن میشود که دولت لیبريست سازمان تعیین قیمتها و درامدها را بعنوان افزای برآی  
 تحمیل سیاست درامدها "بکارگران و کارمندان انگلیسی انتخاب کرده است."

### آغاز مقاومت

دولت لیبريست با همان مشکلی روبرو شد که دولت‌های پیشین با آن روبرو بودند. این شکل این بود که کارگران انگلیسی بهیچوجه حاضر نبودند از پیش و آنهم با اطلبانه از افزایش دستمزده در صورت وجود امکان برای تحصیل آن صرفنظر کنند. کارگران در مقابل دولت لیبريست که از سازمان تعیین قیمتها و درامدها استفاده میکند با همان شدتی که در مقابل دولت محافظه کاران مقاومت کرده بودند به مقاومت برخاستند.

در پائیز سال ۱۹۶۵ دولت لیبريست سرانجام تصدیق کرد که با پند و ارز یا فریب نمیتوان بکارگران قیولانده که منافع آنها ایجاب میکند با کاهش درامد واقعی خویش موافقت کنند. ولی دولت بجای صرفنظر کردن از سیاست خود تصمیم گرفت آنچه را که از راه پند و اندرز نتوانسته است بدست آورد باز در تأمین کند.

در سپتامبر سال ۱۹۶۵ جرج براون در دست در همان لحظه قبل از گشایش کنگره سالانه شورای عمومی گفتند را سیون کار بریتانیا شتابان خود را بشمار رساند و علیرغم مقاومت جرج وید کویک، دبیر کل شورا و مقاومت اقلیت قابل ملاحظه ای از رهبران سندیکائی، موفق شد اکثریت شورای عمومی را به پشتیبانی از قانونی که همکاری با سازمان تعیین قیمتها و درامدها را اجباری میکند، متقاعد سازد. ماهیت این قانون سهم ماند و اشاره ای شد باینکه شاید اجرای آن چنانچه کمیته ای که از طرف گفتند را سیون کار بریتانیا برای بررسی تقاضای افزایش دستمزده تأسیس شده بود موفق شود - لزومی پیدا نکند (مظهر از سو قیبت هماهنگ ساختن تقاضاها بانورم دولتی بود).

در چنین اوضاع و احوالی که در آن ضناروی ضرورت پشتیبانی از دولت لیبريست که قبل از انتخابات اکثریت ناچیزی با سه رایی اضافی داشته تکیه میشد و نیز هر سندیکا بند ۱۰ را راه چاره ای برای خود میپنداشت، گزارش منضم پشتیبانی از این قانون مورد تأیید قرار گرفت. ولی این تأیید بهیچوجه با توافق آراء انجام نگرفت. سه میلیون رایی علیه گزارش بود. از انجمله آراء دادیه نیرومند کارگران حمل و نقل و کارگران غیر متخصص (بزرگترین سندیکای کسور باقریب ۱۰ میلیون عضو)، سندیکای کارگران دیسک بخار، سندیکای دوزندگان و اکثریت سندیکاهای شاغلین کار غیر جسمی.

پنج سندیکای "یقه سفیدان" یعنی سندیکاهای استادکاران و تکنیسینها و نقشه کشان و کارکنان رشته های علمی و کارکنان سینمائی و تله کانیک و تکنیسینهای شاغل خدمات دولتی نه فقط رایی مخالف دادند، بلکه کمیته هائی برای مبارزه دستجمعی تشکیل دادند که کنفرانسهای تشکیل میدهند و اسناد علیه سیاست درامدها و علیه اقرار اجرای این سیاست یعنی سازمان تعیین قیمتها و درامدها منتشر میسازد.

از بازی سرنوشت همان کارکنان راه آهن و معدنچیان یعنی دو سندیکائی که بر له قانون رایی داد بودند پس از تصویب گزارش اولین کسانی بودند که چوب فعالیت سازمان مزبور را خردند.

هر دو اینها یقین داشتند که مشمول استثنائات بند ۱۵ خواهند شد. ولی معلوم شد بنظر سازمان تنها نیروهای مسلح هستند که باید مشمول نهم ۳-۳ درصد بشوند. نیروهای مسلح هم برفوق اصل "برقراری تناسب" و هم بعلمت کسود داوطلب سرپازی ۱۸٪ افزایش حقوق بدست آوردند. این هر دو محامل در مورد کارکنان راه آهن و معدنچیان نیز صادق است ولی سازمان تعیین قیمتها و درادها در آنزمان آنها را درخورد توجه ندید.

### لایحه قانونی قیمتها و درادها

در ۲۴ فوریه سال ۱۹۶۶ که لایحه قانونی قیمتها و درادها برای بررسی بپارلمان برده شد برای نخستین بار اهمیت "سیاست درادها" معلوم شد. سازمان تعیین قیمتها و درادها که از صاحبان صنایع و تکنوکراتها ترکیب میشود و کمی هم از لیدرهای قدیمی سندیکاها و بانان افزوده اند باید بعنوان یک ارگان دائم تأسیس شود. باین سازمان اختیار داده میشود که هر فرد یا سازمانی را که لازم بداند احضار کند و هر سندی را که لازم بداند از آنها طلب کند. تخطی از این امر جرمه ای بدنبال خواهد داشت که در صورت عدم پرداخت متخلفین بازداشت خواهند شد.

وزیر حق دارد نه فقط تقاضاهای اضافه دستمزد و بهبود شرایط کار بلکه قرارداد های منعقد ه را نیز ب سازمان بفرستد و این امر بکلی تازه و بی سابقه است (در هیچ جا سابقه ندارد). این قبیل قراردادها که در نتیجه مذاکرات عادی میان کارفرمایان و سندیکاها بسته میشود قبل از اتخاذ تصمیم سازمان و بادر ظرف مهلت چهار ماه از روز انعقاد نمیتواند بموقع اجرا گذارده شود، مگر آنکه پس از انقضای این مهلت نظر سازمان نرسیده باشد.

کارگران یا سندیکاهای آنها و یا هم اینها و هم آنها چنانچه در طول این مدت برای اجرای قرارداد بپراقدامی و از جمله اعتصاب دست بزنند، مشمول پرداخت ۵۰۰ لیره خواهند بود و در صورت عدم پرداخت زندانی خواهند شد. کارفرمایانی که قرارداد را در طول این مدت اجرا کنند نیز مورد تعقیب قرار خواهند گرفت. هدف این مقررات آنست که نگذارند کارفرمایان برای رفع کسود نیروی کارگری متخصص دستمزد های بیشتری پیشنهاد کنند.

این لایحه قانونی در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر برای نخستین بار اعتصاب را غیر قانونی اعلام میکند و بدین طریق اساس موجودیت سندیکاها یعنی حق انعقاد قرارداد های جمعی بدون دخالت از خارج، حق بکار بردن نیروی متشکل خود برای برآوردن تقاضاها و سپس اجرای قرارداد ای را که آزادانه بکارفرمایان منعقد شده است - منهدم میسازد. در همان حال که قانون رسوای تأت - هارتلی در امریکا هنگام برهم خوردن مذاکرات در آن هشتاد و نهم روز برای "فروکش حرارت" پیش بینی میکند، لایحه قانونی انگلستان اجرای موافقتهای حاصله را به ۱۲۰ روز بعد موکول مینماید و این امر تنها بقرارداد های دارای اهمیت عمومی برای کشور مربوط نیست، بلکه شامل قرارداد های محلی نیز میشود. در مورد قرارداد های محلی هدف عبارتست از جلوگیری از پیشرفت و "تحول" و تخریب جنبش کارگران ارشد شعب کارخانه ها که هسته پیکارجوی جنبش سندیکاها و کوشی انگلستان را تشکیل میدهند. قانون باموکول کردن اجرای قراردادها بچهار ماه بعد خود بخود سطح ترقی دستمزد را در صورتیکه از نهم ۵-۱ درصد تجاوز کند بمسطح پیش بینی شده در نهم تنزل میدهد.

اینها سرآغاز اجرای مشی تنظیم دولتی د مستمر است

همانطور که اعلامیه در باره تصمیمات مربوط به بازده کار، قیمتها و درآمدها<sup>۱</sup> سند مای برای سازمان<sup>۲</sup> داوطلب<sup>۳</sup> تعیین قیمتها و درآمدها بود، سازمان مزبور نیز بنه خود راه را برای قانونی که هدف آن حتمی ساختن تعویق اجرای قراردادهاست، هموار ساخت. بدون تردید اگر این لایحه قانونی بطور قطعی رد نشود بنه خود مرحله ای در پروسه تبدیل تصمیمات سازمان به تصمیمات دارای اعتبار قانونی و به پیمان برقراری مشی تنظیم دولتی د مستمر و شرایط کار خواهد بود که معنایی جز انحلال سند یکاها بعنوان ارگانهای مستقل عاقد قرارداد بنام اعضا<sup>۴</sup> خود نخواهد داشت.

چه درونماهایی وجود دارد ؟

علائمی دردست است که در جریان چند ماه اخیر وضع بوجود آمده بنحو بهتری درك شده است. آسوده خاطر می برای این نظر که دولت لیبرالست جرات نخواهد داشت دست و پای سند یکاها را ببندد، جای خود را پواقع بینی بیشتر میدهد. گزارشهای سازمان تعیین قیمتها و درآمدها در باره دستمزدها کارگران راه آهن و قیمت زغال برای خیلی ها درس عبرت بوده. انتشار لایحه قانونی مربوط به قیمتها و درآمدها چشم خیلی از افراد دیگر را نیز باز کرد.

کفرانسهای سند یکائی سالانه هر سال در ماه آوریل آغاز میشود و در مسیابری با تشکیل گنگره کفدراسیون کار بریتانیا به پایان میرسد. این کفرانسها میتوانند در حل این مسئله که لایحه قانونی رد شود یا اینکه جریان بعدی خود را طی کند نقش قاطع داشته باشند.

آیا معدنچیان و کارکنان راه آهن پس از تجربه حاصله که در آن با سازمان تعیین قیمتها و درآمدها سروکار پیدا کردند پشتیبانی خود را ازین قانون ادامه خواهند داد یا اینکه بمخالفت با آن برخوانند. خامت و بکارگران حمل و نقل و کارگران غیرمتخصصی و بکارگران دیگ بخار، به روزندگان و سند یکاهای<sup>۵</sup> یقه سفیدان<sup>۶</sup> خواهند پیوست تا اقلیت کاملاً محسوس سال گذشته مخالفین لایحه قانونی را در سال جاری با اکثریت قاطع بدل نمایند ؟

فاکتهای زیادی وجود دارد که اپوزیسیون نیرومندی را در میان اعضا<sup>۷</sup> عادی سند یکاها علیه هر گونه دستبرد بحقوقی که سند یکاها در نتیجه مبارزه و از خود گذشتهگی های چندین نسل بدست آورده اند نشان میدهد. مقاومت آغاز شده ولی هنوز خیلی کار باید انجام داد تا فشارتوده های اعضای سند یکاها نیروی کافی خود را نمودار سازند و رهبری جنبش سند یکائی را بتوجه بخاطر و بکار بردن نیروی بیشتری از این جنبش و پیشگیری خطر جدی که جنبش با آن روبرو شده است وادارد سازد.

# تاكتيك مبارزه

## عليه ديكتاتوري در برزيل

آلفرد وکاسترو

در شرايط کنونی برزيل نیاز مبارزه عليه رژيم ديكتاتوري تعريف دقيق خصلت اين رژيم را جدا ضروري مي سازد. چنين تعريفی بايد برپايه تحليل واقعيت کشور مبتنی باشد و در آن بايد واقعيت را از همان شروع حوادث قبل از کودتای نظامی ارتجاعی که در نتیجه آن دولت رئيس جمهور ژواو گولارت ساقط شد مورد تحليل قرار داد.

قبل از هر چيز بايد تحولات اقتصادی واجتماعی کشور را در طول بيست سال اخير در نظر گرفت. برزيل طی اين دوران از کشوری که بطور عمده فلاحتی بود و چند کالای خاص مناطق حاره توليد میکرد به کشور فلاحتی و صنعتی تبديل شده است که بخش بزرگی از اهالی آن در شهرها متمرکز است (در سال ۱۹۶۴ از قریب ۸۰ ميليون جمعيت کشور ۲۷/۵ ميليون نفر آن در شهرها زندگی میکردند). افزايش جمعيت شهرها سالانه به ۶٪ ميرسد يعنی دو برابر افزايش عمومی جمعيت است که ۲۲٪ را تشكيل میدهد.

ارزش متوسط سالانه محصول ناويه در اين دوران ۳۰ ميليارد دلار بوده که برزيل را از نقطه نظر اين شاخص در جهان در جای يازدهم قرار میدهد. از سال ۱۹۴۴ تا سال ۱۹۵۶ محصول ناويه کشور دو برابر شد و در نتیجه برزيل از لحاظ حجم اين محصول در آمريکای لاتين جای اول را گرفت. درآمد سرانه در سال ۱۹۶۲ برابر با ۳۸۰ دلار بود. بنا بر اين برزيل از اين لحاظ یکی از جاهای اول را در ميان کشورهای کم رشد دارد و يکتو جی بينابینی را ميان آنها و کشورهای رشد یافته ميگيرد. از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۶۱ افزايش سالانه محصول ناويه برابر ۵/۸٪ يا بطور سرانه ۳٪ بوده. طی نيمه دوم اين دوران يعنی از سال ۱۹۵۷ تا سال ۱۹۶۱ ميزان متوسط افزايش سالانه به ۷٪ يا بطور سرانه به ۳/۹٪ رسيد. افزايش متوسط سالانه در کشاورزی طی اين دوران به ترتيب ۶/۷٪ و ۴/۸٪ درصد و در صنعت ۹/۹٪ و ۱۲٪ در صد بوده است.

توليد کل محصولات صنعتی ۸۰٪ و از آن جمله فولاد ۱۰۰٪، محصولات صنايع فلزکاری ۱۲۰٪، لوازم برقی و وسايل ارتباطی ۲۸۰٪، وسايل حمل و نقل ۲۰۰٪ افزايش يافت.

اگر تا سال ۱۹۳۰ محصول صنايع برزيل فقط نصف محصول کشاورزی يا يك سوم محصول ناويه بود، در عوض طی دوران مورد بحث اين محصول به ۵۱٪ محصول ناويه رسيد و بدينسان از محصول کشاورزی بيشتر شده. ضمناً نسبت توليد وسايل توليد از ۲۰٪ به ۳۳٪ رسيد. برخی از اقتصاد دانان بر آنند که پس از سال ۱۹۶۴ نسبت توليد وسايل توليد به ۵۰٪ نزديک شده است.

اين رشد اقتصادی بالنسبه سريع در عين وجود ترکيب اجتماعی خاص ادوار پيشين موجب سرسری تصادفات جدی گردید و اين تصادفات در يك مرحله کامل حيات سياسی کشور را «شیر بخشيد» قبل از هرس

چیز سخن بر سر تصادمات میان نیروهای مولده جدید و نظام فلاحتی کهنه است. این بحران در نتیجه عوامل خاص اقتصادی یعنی اضافه تولید و رکود بازار حدت بیشتری یافت و از سال ۱۹۶۴ بعد وضع مالی و اقتصادی هر روز به سرعت بحرامت گرائید.

در قریبه سال ۱۹۶۴ کمیته مرکزی حزب ما تصریح کرد که از سال ۱۹۶۳ بعد میزان سرمایه - گذار بهار روز بروز کاهش یافته و در رشته های مهم صنایع رکود و بیکاری بوجود آمده است. افزایش محصول ناوبره که همانطور که در بالا متذکر شدیم در سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۱ بطور متوسط ۲٪ بود، در سال ۱۹۶۲ به آره - و در سال ۱۹۶۳ به ۲٪ تنزل کرد. بهر ژواری سرمایه گذار بهار را در صنایع بشدت تقلیل داد و ترجیح داد که سرمایه ها را در خارج بکاراندازد و این عمل خود را با استناد به "عدم اطمینان" و "عدم ثبات سیاسی" که ذوق بهر ژواری را ب سرمایه گذاری از بین برده بود توجیه میکرد. در عین حال کشور ما از جانب امپریالیسم نیز فشار شدیدی احساس میکرد.

خرابی وضع مالی و اقتصادی در توسعه جنبش دموکراتیک ملی نیز تا بهر روز افزون داشت. مبارزه در راه اصلاحات بنیادی جنبه وسیع توده ای بخود گرفت. مع الرصف این جنبش بطور عمدت و بیشکل و غیر متشکل باقی ماند و بوده. این جنبش نه فقط در امر تأمین وحدت نیروهای اجتماعی و جریانهای سیاسی داخل خود هیچ پیشرفتی نمیکرد، بلکه برعکس اختلافات داخلی آن روز بروز شدیدی تر میشد. پیدایش گرایشهای مختلفی که خواستهای افراطی بر میان میکشیدند ناگزیر عرصه جنبه واحد دموکراتیک را محدود و میساخت. جریانهایی نظیر جریان تحت رهبری بریزولا استانداری سابق استان ریوگرانده و دوسول و با اصطلاح "جناح بهمشغوره" حزب کار و برخی عناصر از گروه بندیهای "پولیتیکا پروادیا" و "آکسیون پوپولیار" و از انجمله فرانسیسکو ژولیان رهبر دهقانان استان پرنامبوکو (که در این دوران دیگر نفوذ خود را از دست میداد) تهدید میکردند اشکالی را در مبارزه بکار بر نند که هیچگونه مطالبتی با شرایط مشخص نداشت و با تمایل اکثریت مردم بد قاع از اصول قوانین اساسی متضاد بود.

این قبیل گرایشها که ظاهر را دیکال دارد در برخی از اعضا حزب مانیز که حزب برای دفاع از مشی سیاسی مصوبه کنگره پنجم خود آنها را مورد انتقاد لازم قرار نداده بود، تا شعور بخشیده. ماهمچنین نتوانستیم ضعف جنبش توده ای را که هنوز میبایست نیرو ذخیره کند تا بتواند به تعبیراتی در سیاست آشتی طلبانانه دولت نائل آید - بموقع بحزب و گروههای پشتیبان آن نشان بد دهیم. جنبش کارگری از نظر سازمانی ضعیف بود و موفقیت آن هنوز به میزان زیادی به پشتیبانی دولت وابسته بود. جنبش دهقانی تحت حمایت وزارت کار تازه به متشکل شدن پرداخته بود. از سوی دیگر نیروهای ارتجاعی و شورشهای مواضع خود را حفظ کرده بودند. این نیروها در هم کوبیده نشده بودند، بلکه جنبش دفاع از قوانین دموکراتیک فقط آنها را بحقب رانده بود.

مشئ کنگره پنجم حزب کمونیست برزیل که نتیجه مبارزه سیاسی واید ژولیریک جدید بود اصلاح انقلابی نیرومندی بدل شد و بحزب امکان داد ارتباط خود را با توده ها تحکیم بخشد و در حیات سیاسی کشور بشرکت فعال بپردازد. این مشی مستلزم آن بود که ما آتش خود را علیه امپریالیسم امریکا متمرکز سازیم و برای تأمین وحدت عمل نیروهای وسیع میهن پرست و دموکراتیک از طبقه کارگر گرفته تا بهر ژواری ملی - مجاهدت ورزیم و از کلیه امکانات قانونی در این زمینه استفاده کنیم. با اتکا به همین مواضع بود که مصادره فعالیت انتخاباتی سال ۱۹۶۰ شرکت کردیم. این فعالیت به بیداری قشرهای وسیع مردم و به تلمیخ شعارهای جنبش ملی در مناطق درونی کشور کمک کرد. سپس بعد از استعفای رئیس جمهور ژانیکو ادروس



مشى متخذ ه ما بما امکان داد در جنبش بزرگ توده ای شرکت فعال بچونیم . این جنبش ژنرالهای شورشى راباشکست مواجه ساخت و موجبات تصدى مقام ریاست جمهوری را برای ژوانو گولارت فراهم ساخت . بخت یارده یگر خاطر نشان سازیم این پیروزی از آنجهت بدست آمد که ما توانستیم پرچم مبارزه درد قاع از اصول قانون اساسی راباهتزاز در آوریم .

ولى پس از این حوادث ما بعقب نشینی از مشى نگره پنجم بود اختیم یعنی بجای آنکه آتش خود را علیه دشمن عمده متمرکز سازیم عملا ضربه اساسی راعلیه متخذ خود که مسئولیت حکومت رابعهده داشت ، متوجه ساختیم . بدیهی است که مامیاست با تزلزلات گولارت و با سیاست آشتی طلبانه او مبارزه کنیم ولى اشتباه مادران بود که ما مبارزه علیه سیاست آشتی طلبانه گولارت رابعنوان شکل مشخص مبارزه علیه امیرالیسم امریکادر شرایط انزمان تلقی میکردیم .

حوادث سیاسی سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۳ از جمله برخی کامیابیهای جریانهای ملی و دموکراتیک موجب شد که ما بنیروی خود پرسها دهیم و نیروی دشمن راکوچک بگیریم و در نتیجه این امر تغییراتی را که درد اخل کشور و دو عرصه بین الطلی صورت میگرفت با واقع بینی لازم مورد توجه قرار دادیم . پس از هر پیروزی سیاسی ما از تحکیم نیروهای خود غفلت نمیکردیم و خواستهای زیاد ه از حدی را مطرح میساختیم که موجب در شدن گروههای تازه ای از بورژوازی ملی ازجبهه واحد میگردد . مثلا یکی از خواستهای عبارت بود از مطالبه " ضبط ذخیره ها " ( ذخیره های خوار بار ) و توزیع مستقیم آن در میسکن خرد ه فروشها . خواست دیگر عبارت بود از ملی کردن آسیابها ( با پرداخت غرامت ) و یخچالها و کارخانه های شیر خشک سازی و داروسازیهای متعلق ب سرمایه خارجی . ما پیشنهاد اتخاذ تدابیری را کردیم که نه فقط با منافع بورژوازی روستا بلکه با منافع دهقانان میانه حال نیز تضاد داشت . بدین معنی که طلب کردیم ۷۰٪ تمام اعطارات کشاورزی بصاحبان مزارعی داده شود که مساحت آنها از صد هکتار کمتر است .

ما هنگام پیشنهاد چنین پلانفرمی تحت تاثیر نظریه غلط در باره انقلاب برزیل یعنی نظریه ای که در ماهیت خود خرد ه بورژوازی و شورش طلبانه بود قرار داشتیم . بموجب این نظریه که تا آن تیران در لحظات قاطع مبارزه مانعود امر میگردد انقلاب جنبش توده ها تلقی نمیشد بلکه نتیجه فعالیت صدر نشینان سازمان سیاسی و یادر بهترین حالات نتیجه عطیات حزب ما تصور میگردد . ما به اهمیت که مردم برزیل برای مجموع جریان انتخابات قائل بودند کم بهامیدادیم . در شرایط مشخصی که سرکردگی همچنان درد دست بورژوازی بود پیشنهاد تجدید انتخاب گولارت بعنوان یک شعار سیاسی ، ما جراجوشی بود . چنین عملی مستلزم تغییر تمام تشریفات دموکراتیک قانون اساسی بود و پیشبینی شده بود اگر پارلمان از وارد شدن چنین تغییری امتناع کند به انحلال پارلمان اقدام شود که خود عملی مخالف قانون اساسی بود .

از موی دیگر ما بررسی اوضاع بین الطلی و در درجه اول به تشدید روحیه تجاوز کاری امپریالیسم امریکا پس از قتل رئیس جمهور کنندی کم توجه نمیکردیم . در این شرایط ما آنقدر بمراسمیب مواضع افراطی در غلطیدیم تا پرچم درد آزادیهای دموکراتیک بدست ارتجاع یعنی عمال امپریالیسم افتاد و توانستند از خطاهای ما استفاده کنند .

با اینجهت کودتای اول آوریل سال ۱۹۶۴ برخلاف کودتاهای معمولی امریکای لاتین توانست پشتیبانی محکم خرد ه بورژوازی شهری و محافل بزرگی از بورژوازی ملی بخصوص در شهرهای گوانابارا ، مسان پائولو و میانس رزایس را یخود جلب کند . نیروهای نامتجانسی بمنظور جلوگیری از اعتلای جنبش توده ای

علیه دولت گولارت متحد شدند. در پشت سر کسانی که این نیروها را رهبری میکردند امپریالیسم امریکا قرار داشت.  
 بدینسان کودتا در نتیجه تفسیرات وارده در تمام قوای اجتماعی یعنی در نتیجه پیوستن محافل  
 وسیعی از بورژوازی ملی و خرد و بورژوازی شهری بارندوی ارتجاع و خیانت میسر گردید. وقتی کودتا انجام  
 گرفت گروههای رادیکال جنبه واحد میهن پرست و دموکراتیک در حالت انفراد پیدا کردند. این نیروها از همان  
 چند ماه پیش دچار شکست سیاسی شده بودند.

کودتای نظامی آوریل سال ۱۹۶۴ را از نظر اهمیت آن باید بکنج پیچیده و متغییر بررسی داشت که با  
 منافع امپریالیسم امریکا و ارتجاعی ترین نیروهای داخلی مطابقت دارد. لبه تیز این کودتا بطور عمدتاً علیه طبقه  
 کارگر و پشاهنگ آن متوجه بود. هدف آن این بود که پروسه دموکراتیک را متوقف کند و حیات سیاسی رادیکال  
 کشور را براه ارتجاعی خیانت آمیز سوق دهد (اکنون دیکتاتوری در دست در همین جهت عمل میکند).  
 در میان گروههای کودتای ناسی گروه مرکز که در چاردریوار آکادمی عالی جنگ تشکیل شده بود هدفهای  
 روشن داشت و توانائی تحقق این هدفها را نیز در ابر بود. اعضای این گروه که مستشاران کارمند پنتاگون آنرا  
 تدارک دیدند بر پایه نظریات اساسی که مبنی سیاست تجاوزکارانه امریکارامعین میکرد برای خود یک  
 سیستم نظریات تنظیم کردند. حاکی از اینکه: جهان بطور قطعی بشرق و غرب تقسیم شده و با بنجهت جنگ  
 جهانی در پیارود ناگزیر خواهد بود. این گروه طی سالیان دراز بفعالیت منظم و سرسخت مشغول بود برای  
 آنکه افسران عالی رتبه نیروهای مسلح و دیپلماتها و نمایندگان پارلمان و لیدرهای با اصطلاح "طبقات مولد" را  
 بسوی این قبیل نظریات و راه حل های ناشی از آن جلب کند.

همین گروه بود که در همان نخستین روزهای پس از کودتا موقعیت خود را بعنوان هسته حاکمه تثبیت  
 کرد. گروه مزبور نسبت به سیاست خارجی توجه روز افزون مصطوف داشت. نقشه های صندوق بین المللی پول  
 بد کترین رسمی دولت برزیل تبدیل شده. سیاست خارجی تابع اصل جدیدی شد که بموجب آن "هر چه بکشور  
 امریکا باشد بشفیع برزیل هم هست". مفهوم مرزهای جغرافیائی جای خود را بمفهوم مرزهای ایدئولوژیک داد.  
 بموجب این دکترین اگر در هر منطقه ای از جهان اعم از ویتنام یا جمهوری دومینیکن "پای منافع امریکا"  
 "بمیان آید" پای منافع برزیل هم در میان خواهد بود.

این نظریه بشدت بدتاراجگری امپریالیسم در برزیل کشف میکند. بر اساس همین نظریه بود که پایگاه  
 موشکی امریکا در شمال شرقی کشور احداث شد و سربازان و افسران برزیلی به نیروی ضربتی تجاوز بخلق جیبوری  
 دومینیکن بدل گردید که در راه دموکراسی و استقلال مبارزه میکند.

دیکتاتوری برزیل برای عملی ساختن این مبنی سیاست ضد کارگری و ضد خلق و البته ضد ملی تهاقیب  
 میکند. قانون جدیدی تصویب شد که افزایش دستمزدها را همبای با افزایش هزینه زندگی منع میکند. این قانون  
 موجب تقلیل دستمزدها واقعی و تشدید استثمار زحمتکشان و افزایش مشکلات آنان میگردد. در مناطق مختلف کشور  
 میزان حداقل (اسمی) دستمزدها کارگران کشاورزی کاهش داده شده. حقوق و تضمین هائیکه طبقه کارگر از  
 مدت ها پیش بدست آورده بود، منسوخ گردید. این قانون در درجه اول شامل حال طوابعان و کارگران بندری  
 و باربران و کارگران راه آهن و سایر گروههای پرولتاریای شهری میگردد. اکنون تضمینات موجود در قبسال  
 اخراج کارگرانی که در سال سابقه خدمت بی دردی در یک مؤسسه دارند - در معرض خطر است. در همین  
 حال نرخ خدمات و مالیاتهای که از قشرهای وسیع مردم اخذ میگردد بشدت بالا رفت.

اجرای این سیاست مستلزم اختیارات آزادیهایی دموکراتیک و تغییر تشکیلات دولتی مقرر در قانون  
 اساسی سال ۱۹۶۲ (که توده های وسیع مردم و از جمله کمونیستها در مبارزه بخاطر آن شرکت داشتند) و

تصویب آن با تشکیلات د یگری است که با مقتضیات حکومت فردی نوع قاشیمستی متناسب باشد. مردم عملاً از حق را می دستیم و مخفی محروم شده جای آن انتخابات رئیس جمهوری بطور غیر مستقیم و توسط یک پارلمان معرفی صورت میگیرد. تعداد کرسیهای این پارلمان را دیکتاتور برزیل با لغو اعتبارنامه دهه پانزدهم تقلیل داد و است. ضمناً دیکتاتور برزیل این حق را برای خود قائل شده است که هر زمانه د ای راکه با او بیخلافیت شد بد برخیزد، از پارلمان اخراج کند. علاوه بر اینکه اختیارات قوه مقننه محدود شد ( قوه مقننه به ثبات ساد و اراد و رئیس دولت بدل کردید ) ارگانهای قضایی نیز از استقلال محروم شدند و حالات تحت خطر دائمی تمقیب بکار مشغولند و برای اجرای تصمیمات خود که رژیم دیکتاتوری غالباً بانها پی اعتماد قدرتی ندارند. از این گذشته رسیدگی به پرونده های با اصطلاح جرائم سیاسی جزو صلاحیت دادگاههای نظامی قرار داده شده است.

هدف تصفیقات پلیسی اینست که بیش از ۵۰۰ رجل سیاسی و رهبر سند یگانی و حزبی و از جمله سه تن از آخرین رئیس جمهورهای کشور و نیز رفیق لوئیس کارلوس پرستس د پیرکل حزب کمونیست را بر ایدت د ه سال از حقوق سیاسی محروم سازند ( ضمناً رفیق لوئیس کارلوس پرستس در محاکمه اخیری که علیه او و شصت کمونیستاد بگرمحل آمد، غیابا به ۱۴ سال زندان محکوم شد ) حتی سه استناداری که در آغاز با قاطعیت تمام از کودتای نظامی پشتیبانی میکردند مفضوب شده و مورد تعقیب هستند. اینها عبارتند از کارلوس لاسر د ( استناد ارگوانابارا ) ، ماگالایس پینتو ( استنادار میانس ژاپس ) و آدوارد وباروس ( استنادار سان پائولو ) که اخیراً از حقوق سیاسی محروم شده است. کمیسیونهای ارتشی و پلیسی برخلاف قانون به پرونده های د هها هزار نفر رسیدگی میکنند. هر اکتون نخستین را می های حکومت صادر شده و مدت زندانها از ۱ تا ۳۰ سال است. روشنفکران بوساطی مختلف سرکوب میشوند. استادان دانشگاه را دسته دسته از کار بیرون میکنند. دانشجویان را اخراج میکنند و کتابها را در ملا عام آتش میزنند.

ولی با وجود همه اینها مبارزه مردم ادامه دارد و شکل جنبشهای متحد طبقه کارگر د انجمنیسان ، نویسدگان ، روزنامه نگاران ، هنرمندان ، نقاشان ، مهند سین معطاری و همزیمن هارا بخود میگیرد. دهقانان که در معرض تعدیات سخت هستند بتدریج با حیا سازمانهای خود میپردازند. در شمال شرقی کشور کارگران کارخانه های قدیم با موفقیت توانستند یک اعتصاب بزرگ را برگذار کنند.

حزب ما در مبارزه علیه دیکتاتوری یاد وگرایش که در داخل نیروهای اپوزیسیون پدید آمده مخالف است. یکی از آنها براهیت ضد ملی وخصومت قاشیمستی رژیم کم بها میدهد. این گرایش محیط تغذیه ایست برای پیدایش پند ارهائی در باره استفاده از امکانات قانونی جهت تغییر تد ریحی اوضاع بکمل سازش با یکی از گروه بندیهای کودتایان یعنی از طریق استفاده ساده از تضاد های موجود میان نیروهای حاکمه. گرایش دیگر که علیه آن نیز باید مبارزه کرد معتقد است که اکنون دیگر برای مبارزه توده ها در زمینه های اقتصادی و سیاسی امکانی نمانده است. این گرایش کار راه را دیکالیم افراطی و انهم بیشتر لفظی تا عملی و نیز با نقلا بگیری تجریدی میکشاند و مدعی میشود که یگانه شکل ممکن مبارزه عبارتست از دعوت بیدرنگ سلاح بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی موجود. این دو گرایش که در ظاهر با یکدیگر تضادند در عمل مبارزه توده هارا قلع میسازند و کار را به نفی شکل و آمادگی توده ها از طریق مبارزه روزمره در راه هدشهای مشخص میکشاند.

اگر توده ها که سطح آگاهی سیاسی آنها پابهای احراز کامیابیهای فرعی یا لاخواهد رفت با مبارزه خود در قبال دیکتاتوری مقاومت کنند تضاد های درونی دولت در جریان بحرانهای ادواری حدت مییابد و

بدینسان چگونگی اقدام به نبرد های جدید و از جمله تصادفات مسلحانه از پیش مشخص میگردد. ما برآنیم که تمام اشکال مبارزه از ابتدائی ترین تا عالیترین شکل فقط در صورتی بموقعیت خواهد انجامید که بر شرکت د اولیایان و آگاهانه توده ها و بر اراده قاطع مردم برای مبارزه استوار باشد.

توده های وسیع مردم از طریق پیش کشیدن خواستهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جویاگویی منافع حیاتی خویش بمبارزه جلب میشوند. تورم پول شرایط زندگی زحمتکشان و قشرهای متوسط را چه در شهرها و چه در دهات بیش از پیش تحمیل نماید میبندد. بهرروازی ملی کنترل شدیدی اقتصادی و محدود شدن اعتبارات و دشواریهای دیگری را که در نتیجه اجرای برنامه اقتصادی تحمیلی صندوق بین المللی پول بدین میگردد. باحدتی روز افزون احساس میکند.

دوسال پس از استقرار دیکتاتوری نظامی ارتجاعی روشن میشود که این رژیم نتوانسته است در توده ها ریشه بدواند و برعکس حتی محافل خرد و بهرروازی و بهرروازی متوسط که در آغاز پشتیبان آن بوده اند از آن سلب اعتماد کرده اند. پایگاه اجتماعی رژیم روز بروز محدودتر میشود و امکانات لازم برای ایجاد جبهه نیرومند ضد دیکتاتوری روز بروز وسیعتر میگردد. نیروهای سیاسی قابل ملاحظه و از جمله برخی محافل متنفذ دولتی باتحکیم سیستمی که در نتیجه کودتای آوریل سال ۱۹۶۴ برقرار شده بمخالفت برمیخیزند. شعار آزادیهای دموکراتیک که اکنون حلقه عمده زنجیر خواستهای مردم است نیروهای وسیع را بیکدیگر پیوند میدهد.

وظیفه کنونی تمام کسانی که آشکارا باد دیکتاتوری مخالفت میکنند از نظر تاکتیکی عبارتست از اتحاد و تشکیل بدون هیچگونه تمهید یا انگیزه های تلافیجویانه بمنظور منفرد ساختن هرچه بیشتر دیکتاتوری و ایجاد مقدمات لازم برای سقوط آن. هدف مستقیم مبارزه آنست که نیروهای ضد دیکتاتوری دولتی را بروی کار بیاورند که قادر است همین آزادیهای سیاسی باشد.

حزب کمونیست میکوشد که مردم بهرزیل دولت ترقیخواه داشته باشند. ما میدانیم دولتی که جانشین دیکتاتوری خواهد شد منعکس کنند تناسب قوای موجود در لحظه تشکیل آن خواهد بود. صحیح نیست اگر شعارهای قالبی محدودی تحصیل شود که پایه توده ای نیروهای را که آماده مبارزه علیه دیکتاتوری هستند، محدود سازد.

پس از تشکیل دولتی که آزادی تشکیل سازمان و آزادی اجتماعات و تبلیغات را برای تمام نیروهای سیاسی تأمین کند، مردم میتوانند راهی خود را هم در مورد وضع موجود و هم در مورد سمت رشد آینده آزادانه صادر کنند.

# شرحی درباره دهمین کنگره انترناسیونال سوسیالیستی

## همی تایگان

دهمین کنگره انترناسیونال سوسیالیستی از روز پنجم تا هشتم مه سال ۱۹۶۶ در استکهلم برگزار بود. در این کنگره قریب ۲۰۰ نماینده و ناظر و مهمان حضور داشتند. نمایندگان کنگره از احزاب سوسیال - دموکرات و سوسیالیست ۲۴ کشور و بطور عمده از کشورهای اروپای غربی بودند. ناظران و مهمانان از احزاب و سازمانهای مختلف چند کشور افریقا و امریکای لاتین و نیز از احزاب سوسیالیست ایتالیا و پرتغال و هند وستان بودند.

مسائل دستر روز کنگره بقرار زیر بود: «اوضاع جهان»، «اروپا در جهان کنونی»، «رشد اندیشه دموکراتیک سوسیالیستی و توسعه اقدامات در کشورهای نواستقلال» و «خلع سلاح». مسائل دیگری هم در جلسات خصوصی درباره روابط انترناسیونال سوسیالیستی در آسیا، اقیانوسیه و امریکای لاتین مورد بررسی قرار گرفت. چنین جلساتی در مورد روابط این انترناسیونال با افریقا تشکیل نشد، زیرا این روابط «مورد علاقه نبود».

کنگره ایجاد چهارمین نیابت انترناسیونال سوسیالیستی را مقرر داشت و ویلی برانت (از آلمان غربی) و پترمان (از اتریش) بعنوان ریاست و ارناندر (از سوئد) و گی موله (از فرانسه) و هارولد ویلسون (از انگلستان) به نیابت انترناسیونال سوسیالیستی انتخاب شدند.

در قطعنامه های مصوبه کنگره درباره مسائل بین المللی تسیم تسازه و برخی کوششها البته کوششها مردد برای عدول از دکمهای «جنگ سرد» مشهود میشود.

اینک شرحی را که خبرنگار ما در کنگره پیرامون برخی نکات جالب کار این کنگره نگاشته است انتشار میدهم.

مقایسه کنگره سال ۱۹۶۶ (کنگره استکهلم) با کنگره انترناسیونال سوسیالیستی سال ۱۹۶۱ (کنگره ر) توجه را بدو نکته اساسی جلب میکند. نخست آنکه به نغمه شد و نام ساز «جنگ سرد» میدان داده نمیشد؛ البته نمیتوان گفت که برخیها مثلا نمایندگان هلند، آلمان غربی و اتریش بنا به ملاحظاتی انتخاباتی خود برای ساز کردن این نغمه تلاش نکردند. ولی این نغمه بانته زینواخته میشود. دوم آنکه نقش نمایندگان ناظران و مهمانان افریقا، آسیا و امریکای لاتین که نیروی مبارز انترناسیونال سوسیالیستی هستند عامل مهم جدیدی را در کار کنگره تشکیل میداد.

خلاصه اینکه سابقه امر در همان رم بوجود آمده بود. کنگره در همانزمان طرح اعلامیه جدید پد انترناسیونال سوسیالیستی را در برابر خود داشت. هنگام تشکیل کنگره رم ده سال بود که اعلامیه

فرانکفورت درکنگره مؤسسان بتصویب رسیده بود و از آن زمان بعد تغییرات بسیار روی داده بود. برای اقدام بحل مسائل دوران جدید و تجدید نظر در تعیین هدفها و وظایف "سوسیالیسم دموکراتیک" این طرح تهیه شده بود. سران انترناسیونال سوسیالیستی تصریح میکردند که این سند پلامانه بتصویب خواهد رسید. ولی سخت اشتباه کردند. نمایندگان آسیا و آفریقا و در رأس آنها نمایندگان حزب سوسیالیست ژاپن از پشتیبانی این طرح امتناع کردند، و گفتند این طرح چیزی نیست جز اعلامیه ضد شوروی و ضد کمونیستی سوسیال - دموکراسی اروپای غربی که با روح ناتو و جنگ سرد آغشته است.

پس از یک سلسله اصلاحات طرح مزبور بار دیگر در کنفرانس اسلو (سال ۱۹۶۲) پذیرفته آمد و تحت عنوان "جهان امروز - در نمای سوسیالیستی" انتشار یافت. اگر این طرح را با قطعنامه ای که کنگره استکهلم در سال ۱۹۶۶ راجع باوضاع جهان صادر کرده است، مقایسه کنیم می بینیم که جسر میان حوادث جهانی پیوسته حوادثی که در کشورهای در حال رشد رخ میدهد انترناسیونال سوسیالیستی را وادار میکند مواضع خود را تا حد ویدی تغییر دهد.

در سال ۱۹۶۱ یکی از نمایندگان انگلیسی درکنگره رم گفته بود اگر انترناسیونال سوسیالیستی نتواند نمایندگان کشورهای در حال رشد را بصفوف خود جلب کند و نتواند کار خود را با آنها نه بر پایه رفتار با انسانهای کم عیار بلکه بر پایه رفتار با انسانهای برابر خود یعنی سازد کارش خرابست. ولی رفتار سران انترناسیونال سوسیالیستی در استکهلم بخصوص رفتار سران انگلیسی نشان میداد که آنها باین اخطار وقعی نگذاشته اند. اگرچه اکثریت آنها مجبور شدند تصدیق کنند که باید جای قانونی نمایندگان کشورهای در حال رشد و لااقل آن کشورهای که احزابشان در انترناسیونال عضویت دارند و یا خواستار عضویت آن هستند - با آنها واگذار شود.

مثالی کوآن یو، نخست وزیر و لیدر حزب "اقدام خلق" سنگاپور عضویت پیروی انترناسیونال انتخاب شد و دو جاهم برای احزاب آمریکای لاتین در نظر گرفته شد تا بهر یک از آنها که بخواهند کاملاً با آن ملحق شوند واگذار شود. از سوی دیگر حزب چپ کارگری (لیبرلیست) عالی بهمناسبت فعالیت "کمونیستی" اخراج شد و در مورد یکی از احزاب چپ جزیره مویس (در بخش جنوبی اقیانوس هند - مترجم) نیز که در نظارت فعالیت کمونیستی قرار دارد تحقیقات بعمل میاید.

از هنگام کنگره سال ۱۹۶۱ رم انترناسیونال سوسیالیستی به آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین توجه بسیار بیشتری معطوف میدارد. بنابراین یکی از نمایندگان آسیا علت اصلی این چرخش آنستکه امپریالیستها سعی دارند نه فقط از پیشروی ایدئولوژی کمونیستی در این قاره عاجز و جلوگیری کنند؛ بلکه در عین حال میکوشند سرمایه گذارهای خود را نیز در آنجا حفظ کنند و مناطق جدیدی برای سرمایه گذاری بدست آورند. همین نماینده سپس میگوید هدف ردی ناگهانی و توجهی که مثلاً نمایندگان هلندی نسبت با آفریقا آنها نشان میدهند از همین جانشینی میشود.

ولی برانت، لیدر حزب سوسیال - دموکرات آلمان غربی ضمن نطق خود درکنگره لافرنانه گفت: "تاکنون هیچگاه درکنگره جهانی احزاب سوسیال - دموکرات یک چنین تعداد زیادی از نمایندگان و مهمانان کشورهای در حال رشد آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و از تمام اطراف و اکناف جهان غیر متعهد حضور نداشته است." وی افزود که این امر مایه "خرسندی فراوان" است. ولی شادی او در پایان کنگره برهم خورد.

بنابگفته یکی از ناظران اهل موزامبیک با فریادها چنان برخورد "وحشتناکی" نشان دادند که آنها

با این احساس که "سوسیالیسم دموکراتیک" لااقل بصورتی که در استکھام نشان داده شد بدر آنها  
نمیخورد کنگره استکھام را ترک کردند. کنگره که یکی از وظایف آن تقویت نفوذ "سوسیالیسم دموکراتیک"  
در آفریقا بود در این زمینه بطور مشخصی با شکست مواجه شد و اما چه اتفاقی افتاد؟

بنابه پیشنهاد حزب لیبر است انگلستان انترناسیونال سوسیالیستی هیئت نمایندگی بزرگی را از  
آفریقا برای سمینار مخصوص برررسی بحث "اندیشه سوسیالیستی واقعات سوسیالیستی در کشورهای در حال  
رشد" در روزهای ۲۹-۲۷ آوریل بدانشگاه اوپسالا و سپس برای شرکت در کنگره استکھام بعنوان ناظر  
دعوت کرد. این عمل اهمیت زیاد داشت زیرا کنگره میبایست مسائل مهم این کشورها را بررسی کند. نمایندگان  
آفریقائی مهمان حزب سوسیال-دموکرات سوئد بودند و این حزب باین نمایندگان فرمانده بود که بآنان  
اجازه داده خواهد شد در کنگره صحبت کنند. ولی اگر لیدرهای انگلیسی و رهبران انترناسیونال سوسیالیستی  
چنین تصویری داشتند که این هیئت نمایندگی بزرگ و مهم آفریقائی سر بزرگ و مؤید خواهد نشست، مستمع  
سخنرانیهای نمایندگان در باره کهکهای بزرگوارانه و محدود کردن تولید و تبادل و تأسیس درمانگاهها و  
توسعه آموزشی و پرورش خواهد بود و از وجود مسائل حاد و نظیر مسئله رود زیاد صحبت نخواهد کرد معنای  
این تصور آنان اینست که آنها اوضاع سیاسی آفریقا و مناسبات آفریقائیها را باید یک درک نمیکند. مشکل  
بتوان وجود چنین تصویری را قبول کرد.

در سمینار اوپسالا نمایندگان زیبا و - د و نمایندگی از حزب زاپو (اتحاد خلق آفریقائی زیمبابوا) و دو  
نمایندگی از حزب زانوا (اتحاد ملی آفریقائی زیمبابوا) و نه نمایندگی از زامبیا و از جمله کاپ و پ و و وزیر  
خارج زامبیا و یک نماینده از موزامبیک حاضر داشتند.

با اینکه آفریقائیها بعنوان "ناظر" دعوت کرده بودند ولی آنها بعنوان مدافعین پیکارجوی راه خود  
به سمینار آمدند. آنها نطقهای آتشینی در باره سیاست انگلستان نسبت بمسئله رود زیمبابویا  
کردند. بودند و قصد داشتند نظر خود را در این باره به انترناسیونال سوسیالیستی و تمام جهانیان اعلام  
کنند. آنها آماده بودند "تاپای مرگ مبارزه کنند" تا در رود زیمبابویا بمستقرار حکومت دموکراتیک نائل آیند و  
همانطور که ساکنانگه از حزب زاپو گفت اسمیت را به تسلیم پلاکید و شرط وارد آرند. ساکنانگه افزود که اگر  
استقرار حکومت آفریقائیها بطول انجامد ممکن است کار بیفلاکت بکشد، "حزب ما و مردم ما برای پس گرفتن  
کشور خود و بدست آوردن حقی اداره مستقل امر کشور خویش از هیچ کوششی فروگذار نخواهند کرد." سیاست  
انگلستان در رود زیمبابویا در زیر آتش انتقاد شدید قرار گرفت. در اوپسالا، گرین رود عضو کابینه انگلستان  
دفاع از این سیاست را بعهده گرفت ولی پاسخ هیئت نمایندگی انگلستان بدینجا ختم نشد.

هیئت نمایندگی انگلستان که قصد داشت نگارد نمایندگان آفریقائی مسئله رود زیمبابوا در جلسیات  
علنی کنگره مطرح کنند دست با قدامت عملی زد. اعضا هیئت نمایندگی از مقامات عالیتر به انگلیسی بودند.  
ج. براتون معاون نخست وزیر، پدلی وزیر مشاور امور خارجه، ویلیامس دبیرکل حزب لیبر است، لورد  
چلفونت وزیر امور خلع صلاح، ج. گوملی عضو هیئت اجرایی حزب لیبر است و شماری کل سند یکم  
معدنچیان.

هیئت نمایندگی انگلیسی در جلسه اختصاصی بروی انترناسیونال میتوان گفت مشت بیز کوبید. این  
هیئت میبنداشت که تمام کنگره میتواند در مسئله روزییا بتصادم میان این هیئت و آفریقائیها تبدیل شود و  
با توجه با آفریقائیها نباید اجازه صحبت داده شود. ولی نمایندگان انگلیسی که طلب میکردند همان  
آفریقائیها را ببندند سپس با سالوسی خاص انگلیسی و یا با "لطف الحیل" (که لی کوآن بو استعمال آنرا

برالفاظ دیگر ترجیح داد) کار را بجراحی سوق داد که مسئله رود زیا در متن بحث قرار نگیرد و میگفت این مسئله صرفاً به تشریفات کارکنگره مربوط است و بس و ناظرین و مهمانان چنانچه اختصاصاً از آنها دعوت نشده باشد حق صحبت درکنگره را ندارند. افریقائیهها عضو انترناسیونال نیستند و فقط مهمان کنگره اند و بنابراین بموجب اسامنامه حق صحبت ندارند. هیئت نمایندگی انگلستان اصرار داشت که "اسامنامه مراعات شود".

ج. گروهی از طرف هیئت نمایندگی انگلستان صحبت کرد و گفت در سندی یکای او افراد یا بر وفق اسامنامه حق قانونی برای صحبت دارند و یاد ر غیر اینصورت اصلاح حق صحبت ندارند. اگر چنین حقی را داشته باشند صحبت میکنند و الا فلا. هر چه برای اعضا "سند یکای او نیکوست"، باید برای افریقائیهها هم نیکو باشد. آنها حق قانونی صحبت درکنگره ندارند و باینجهت نمیتوان آنها را به پشت تریبون راه داد. سرانجام نظر انگلیسیها مورد پشتیبانی مقامات رسمی انترناسیونال قرار گرفت. آنها از پیشانی ناشی از انتقاد افریقائیهها از سیاست انگلستان در رود زیا درست در لحظه ای که در لندن مذاکرات نمایندگان رژیم غیرقانونی اسعیت آغاز میشد ترس داشتند. علاوه بر این باید در نظر داشت که انگلیسیها در انترناسیونال موسیالیستی که ستاد آن در لندن است نقش مهمی دارند.

بدینطریق کنگره در برابر معضلی قرار گرفت. با اتمام قواکوشش میشد در افریقائیهها و سایر مهمانان و ناظران و نمایندگان کشورهای در حال رشد تا صبر خوش ایجاد گردد و کنگره امیدوار بود که افریقائیهها را از زیر نفوذ کمونیسم خارج کند و آنها را زیر نفوذ سوسیالیسم دموکراتیک قرار دهد. در این حیطه و بیسی و وضعی پیش مساید که دشواری کار را زیاد تر میکند. و آن ایمن بود که پتر فونتی لیدر حزب سوسیالیست ایتالیا که بعنوان مهمان دعوت شده بود و با افریقائیهها در وضع یکسانی قرار داشت اجازه داده شد در جلسه علنی صحبت کند و کنگره با کف زدنهای پر شور با او شاد باش گفت و از بازگشت پیش گمشده بگله خود ابراز خرسندی کرد. وقتی کنگره به نئی اجازه صحبت میدهد چرانباید با افریقائیهها اجازه بدهد؟ افریقائیهها این سؤال را با صدای بلند مطرح میکردند.

سرانجام کار به پیشنهاد مصالحه کشید. نماینده رسمی انترناسیونال سوسیالیستی گفت احزاب زانو و زانو "یگانه سازمانهائی هستند که میتوانند بطور دقیق و با اطلاع مستقیم از امور جریانهای راکه اکنون در رود زیا میگذرد برای ما شرح دهند". خوب با این وصف چرا بنمایندگان آنها اجازه صحبت در این باره داده نشود؟ بگذار افریقائیهها صحبت کنند و در جلسه خصوصی "اطلاعاتی" خارج از چارچوب دستور روز کنگره بدون حضور نمایندگان مطبوعات و افراد غیر مطالب خود را در باره رود زیا بگویند. اگر افریقائیهها با چنین شرایطی صحبت میکردند انگلیسیها ارضا شده بودند که مقررات تشریفاتی نقض نشده است. زیرا افریقائیهها در چنین صورتی بطور رسمی درکنگره صحبت نمیکردند. ولی افریقائیهها این مصالحه را نپذیرفتند. آنگاه يك مصاحبه خصوصی میان افریقائیهها و ج. برائون ترتیب داده شد و برائون آنها را در هتل به کوکتل دعوت کرد و سپس بعد م اعلام شد که جلسه خصوصی بهر حال "خارج از کادر کنگره" تشکیل میشود ولی خبرنگاران مطبوعات و رادیو و تلویزیون را با این جلسه راه خواهند داد و افریقائیهها هم تشکیل جلسه موافقت کرده اند.

صبح روز بعد کنگره با حالت پرهیجان تشکیل شد. تالار از کسانی که در جلسه خصوصی غیر رسمی کنگره حاضر شده بودند مملو بود. افریقائیهها هم حضور داشتند. رئیس کنگره جلسه "غیر رسمی" را افتتاح کرد و پیشنهاد کرد که یکی از افریقائیهها صحبت را شروع کند. ولی هیچکس از جا برخاست. آنگاه هیئت



رئیس متوجه شد که افریقائیها آشکارا و با ابراز شخصیت تمام این تشریفات را تحریم میکنند و لذا رئیس کنگره جلسه "غیررسمی" را دو دقیقه پس از افتتاح تعطیل کرد. نمایندگان مطبوعات جهان و تمام کنگره دیدند که چگونه نمایندگان افریقائی برخوردارانترناسیونال سوسیالیستی را که با آنها به چشم افراد کم عیار میگرد با سر بستی مردود اعلام میکنند.

هیئت نمایندگان انگلستان جدا مدعی بود که از بحث ترمسی ندارد و حاضر است به هر انتقادی که افریقائیها از اقدامات ویلسون در مورد مسئله رودزیا داشته باشند جواب بدهد. بهر حال گریوند در او پس از جواب داده بود. اشکال کار "صرفا از آنجائش میشت که افریقائیها عضو انترناسیونال سوسیالیستی نیستند." مقررات را البته باید مراعات کرد.

افریقائیها اعلام کردند که رفتار با آنها و آنها فقط با آنها تمهین آمیز بود و چنین رفتاری بسا هیچک از مهمانان یا ناظران سفید پوست نشد. یکی از افریقائیها به خبرنگاران گفت "حضور ما در اینجا برای آنها نامطبوع است. آنها بالحن بزرگوارانه از اخلاقیات صحبت میکنند و از کلمه مثل يك عمل نوع پرورانه سخن میگویند."

فی الواقع هم همینطور بود بخصوص وقتی بانو گلد امیر اسرائیلی صحبت میکرد. وی بلافاصله پس از تعطیل جلسه "غیررسمی" پشت تریبون جلسه "رسمی" رفت و بالحنی شعرانگیز و عباراتی مطمئن از آلام و محن مردم افریقا سخن گفت و افزود که مقررات تشریفاتی صحن از تغییر نیست. برای کنگره تنگ است که از خود ترمش نشان ندهد. سلیلی از سخنان تملی بخش تحویل داده شد که بنظر این بانو مرهمی بر جراحات افریقائیها خواهد بود. ولی همانطور که سپس یکی از افریقائیها گفت آیا بهتر نبود اگر وی اعتراض خود را قبل از این میکرد و خواستار آن میشد که بما اجازه صحبت داده شود. سعی نمیکرد که حسن نظر ما را بعد از وقوع واقعه بسوی خود جلب کند؟ کاپ وپ وه رئیس هیئت نمایندگی زامبیا که از تمام این ماجرا براشفته بود با هوا پیمایان رفت و بدین طریق "بیسزاری خود را از این انترناسیونال سوسیالیستی خاص سفید پوستان ابراز کرد."

نمایندگه دیگر افریقا در باره کنگره خیلی بی پرده با خبرنگاران صحبت کرد و نحوه رفتار "بانوسی سفید پوست و کاپ وپ وه سیاه پوست را که بهر حال وزیر امور خارجه کشور زامبیا بود" با هم مقایسه کرد و نمایندگان کنگره را سالوس نامید و در قیاس آنها کونیستهارا مثال آورد که "واقعا بمشکلات ما علاقه نشان میدهد و بهر حال سعی نمیکند خود را از ما جدا بگیرند. در اروپای شرقی میپرسند شما بچه کمکی احتیاج دارید. آنها به نیرنگ در باره مقررات تشریفاتی و در باره اینکه آیا جلسه رسمی است یا غیررسمی، چه میپروند. در آنجا صاف و ساده بما اجازه صحبت میدهند." او در پایان گفت چهره موسیال - دموکراتیک آنطور که در استکهلم نمایان شد "برای افریقائیها بسیار نامطبوع بود." وی گفت معلوم نیست چرا احزاب نیرومند افریقائی باید بسوسیال - دموکراسی بپیوندند.

موندیها طبیعا براشفته بودند از اینکه با مهمانان آنان چنین رفتاری شد، آنها در نتیجه تحریکات انگلیسها که وجه خوبی ندارند و نه تنها بدین مناسبت بلکه بمناسبت ویتنام نیز بطور کلی مطرود هستند. جیانان سوئدی براسفتگی خاصی نشان میدادند. اتحادیه دانشجویان سوسیال - دموکرات قطب نامه زهرآهن در کنگره پخش شد، صادر کرد:

"ما بر رفتار تبعیض آمیز نسبت بهممانان افریقائی کنگره انترناسیونال سوسیالیستی در استکهلم سخت معترضیم. ما تصور میگردیم که انترناسیونال سوسیالیستی يك سازمان سوسیالیستی و بین المللی

است، نه باشگاه اروپایی برای بررسی مسائل امنیت و توحید اقتصادی اروپا. برای این هدف سازمانهای مناسبتری وجود دارد. ماکاوا این نکته را درک میکنیم که بررسی مسئله رود زیا و مسائل مربوط به مستعمرات پرتغال ممکن است برای برخی از نمایندگان غرب ناراحت کننده باشد. ولی این مسائل از نقطه نظر آزادی، برابری و برادری باید موضوع عمدتاً بحث در جلسه کارکنگره باشند. بی توجهی باین مسائل و امتناع از بحث پیرامون آنها انترناسیونال سوسیالیستی را در میان سوسیالیستها، چه سوسیالیستهای کشورهای فقیر و چه سوسیالیستهای کشورهای غنی بی اعتبار میکند.

این قطعنامه همین احساسات بسیاری از مؤلفین را برانگیخت که با تمام قوا میکوشیدند احساسات درونی خود را نسبت بهممانان افریقائی خویش ابراز دارند و مهمان نوازی و آمادگی خود را برای کمک به آنها نشان دهند. همیشه نمائندگی مؤلف تلاش بسیار زیاد بکار برد تا افریقائیها بتوانند در جلسه علنی کنگره صحبت کنند. تا که ارلاندر نخست وزیر سوئد و رهبر حزب سوسیال-دموکرات آن کشور که برای افریقائیها حکم صاحبخانه را داشت ضمن نطق خود بهنگام پایان کنگره حتی اعتراض در پیلما تیک کرد. وی ضمن اشاره به "وضع جدید"ی که در نتیجه حضور عمده زیادی نماینده و مهمانان از کشورهای در حال رشد در انترناسیونال سوسیالیستی بوجود آمده گفت انترناسیونال دیگر نمیتواند توجه خود را فقط به مسائل اروپائی منحصر سازد و بهنامیت این وضع جدید بینش انترناسیونال و حدود مسائل مورد بحث و دامنه فعالیت آن باید وسعت یابد. در مسازکردن انترناسیونال باین وضع تغییر یافته کار دشوار است و "همه مایمانع برخواهیم خورد". انترناسیونال سوسیالیستی باید وضع را باکمال دقت مورد تعمق قرار دهد تا برای چنین برخوردی بهترین راه را پیدا کند و "ما باید اسامنامه انترناسیونال را دقیقاً مورد بررسی کنیم".

قطعنامه های کنگره نشان دادند که گرچه انترناسیونال سوسیالیستی همچنان در اساس خود یک سازمان ضد کمونیستی و ضد شوروی است، ولی کوشش زیادی بخرج داد تا این خصالت خود را خاموش نگهدارد. اکثریت نمایندگان اظهار تمایل کردند که از هرگونه تشدید تنشج میان شرق و غرب احتراز کنند. ج. کدبری نماینده کانادا در این زمینه بقدری جلوفت که گفت برای این مقصود "حتی برخی از سازمانها را میتوان در معرض خطر قرار داد". چنین اظهاری در حضور سوسیال-دموکراتهای انگلیسی و آلمانی غربی که پشتیبان سرسخت ناتو هستند جسورانه بود. پیئو نماینده فرانسه گفت اظهارات ضد شوروی، سوسیالیستها فرانسه را که با حزب کمونیست فرانسه مشغول مباحثه هستند در وضع دشواری قرار خواهد داد.

نکته مثبت دیگری که در کنگره مشاهده شد، اگرچه در قطعنامه مربوط به وضع بین المللی انعکاس نیافت، این بود که اکثریت نمایندگان قطعاً بپارتهای ویتنام شمالی و برقراری صلح بر اساس قرارداد هنگکونگ از طریق مذاکره با شرکت نمایندگان جنبه آزادی ملی - خواستار شدند. هیچیک از نمایندگان مثل انگلیسیها با آن صراحت از سیاست آمریکا پشتیبانی نکرد و در پشت همه اینها روحیات ضد آمریکائی که شاید نخستین بار در چنین کنگره ای بروز میکرد، پنهان بود.

رهبران انترناسیونال سوسیالیستی برای جلب احزاب کشورهای در حال رشد بصرفه خود اهمیت حیاتی قائلند. ولی اگر باین مقصود هم نائل آیند باز آینده انترناسیونال بطوریکه کنگره استکمال نشان داد آینده ای طوفانی خواهد بود.

## فهرست مندرجات

- ( ۱ ) درباره برخی پدیده های نوپسین  
جنبش آزاد پیش ملی دوران کنونی
- ( ۲ ) برخی مسائل افریقای حاره
- ( ۳ ) انقلاب مصر - تکامل و دورنمای آن
- ( ۴ ) ابتکار مهم حزب سوسیالیست متحده  
آلمان
- ( ۵ ) ایدئولوژی واوتویی
- ( ۶ ) تئوری و پراتیک "سیاست درآدم ها"  
در انگلستان
- ( ۷ ) تاکتیک مبارزه علیه دیکتاتوری در برزیل
- ( ۸ ) دهمین کنگره انترناسیونال سوسیالیستی
- نقولا شاوئی  
( دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست لبنان )
- تی یرو آمات  
( رجل اجتماعی - سنگال )
- خالد محی الدین  
( رجل اجتماعی جمهوری متحده عرب )
- ه - گگل  
والتر هولپیچر  
( عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتریش )
- برت رامپمن  
( عضو کمیته سیاسی هیئت اجراییه حزب کمونیست  
( انگلستان )
- الفرد وکاسترو  
( دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست برزیل )
- هیپی فایگان  
( ژورنالیست انگلیسی )